

حقیقت

دوره دوم
فروردین ۶۷ شماره ۱۱

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

کردستان محدودیت‌های نظامی عمدتاً ناشی از محدودیت‌های طبقاتی است

جنگ فلزی چنین تلخ گذشته است: دشمن حمله میکند، ما عقب می‌نشینیم؛ دشمن مستقر میشود، ما هم مستقر میشویم؛ ما دشمن را بستوه می‌آوریم، اما فرسوده اش نمیکنیم؛ دشمن حمله میکند، ما عقب می‌نشینیم؛ او مستقر میشود، ما هم مستقر میشویم...

ماثر گفت "دشمن پیشروی میکند، ما عقب می‌نشینیم؛ دشمن مستقر میشود، ما او را بستوه می‌آوریم؛ دشمن فرسوده میشود، ما حمله می‌کنیم. دشمن عقب می‌نشیند، ما او را تعقیب می‌کنیم." (شش اثر نظامی، به فارسی، ص ۱۶)

اما روند جنگ کردستان با قوای نظامی جمهوری اسلامی اینگونه نبوده است. بر این

بقیه در صفحه ۴

یادداشت‌هایی بر اوضاع جاری

چهره جنگ

برشهر و روستا غبار مرگ پاشیده اند... نابودی رومی بینی که بی خبری هیچ نفیبری می‌آید و به یکباره سدهاتش را یکدم خودمی کشد. هیولای جنگ مردم بشکلی خودمی نمایاند و این بار در هیبت بارانی از موشکهای مخوف دور برسد رومی با بمبهای شیمیایی ایتالیایی و... شمار موشک های بمب‌بازی که طی هفته های اخیر بر سر مردم ایران و عراق باریده از صدها گذشته است. آیا این اعلام فصل جدیدی در جنگ خلیج است؟ آیا موشک های میدان آورده شده اند تا به خون بیرو جوان آغشته شوند و بوی توافلنامه ها امضا، بگذارند؟ جنگ شهرها - خواه با موشک های زرادخانه سوسیال امپریالیسم شوروی باشد، خواه با بمبهای شیمیایی ساخت بلوک غرب اساساً حرف جدیدی برای گفتن ندارد، جز آنکه اعریان تر از پیش پلیدی و جنایتکارانه بودن این سیستم جهانی و تفاوت مرتجعین حاکم را بنمایش می‌گذارد.

دمیدن بر شعله های جنگ قنهامیتواند بر سیر وقایع ونحوه صف آرائی طرفین نیبرد در هر مقطع مؤثر افتد. با خود مکمل پاره ای تدابیر سیاسی در عرصه بین المللی و منطقه ای باشد. برپایی مجدد جنگ شهرها نیز در همین چارچوب می‌گنجد.

تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل که با ابتکار امپریالیسم آمریکا و دیگر اعضا، دامن شورای (از جمله سوسیال امپریالیسم شوروی) بقیه در صفحه ۴

اطلاعیه

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بهمناسبت اول ماه مه

۶

در این شماره می‌خوانید

راه کارگرو جنبش فلسطین

در فلسطین چه میگذرد؟

در حمایت از مبارزه انقلابی در فلسطین

درباره جمع‌بندی 'حکا' از قیام بهمن

• • • • •

۱۱

۱۲

۸

شاید یادآوری صحنه‌های عقب‌نشینی نظامی جنبش کردستان برای هر پیشمرگه انقلابی دردآور باشد ولی باید آنها را بخاطر آورد و رویشان مکت نمود و بیرحمانه دلایلی که جنبش کردستان را به وضعیت امروز آن دچار ساخته به نقد کشید و با چشمانی باز و ذهنی آگاه به رویارویی با مشکلات و پیچیدگیهای کنونی راه برخاست.

پس از انقلاب ۵۷ جمهوری اسلامی نتوانست نیروهای نظامی خود را در کردستان (بویژه در روستاها) مستقر سازد و کنترل کردستان عمده بدست نیروی پیشمرگه افتاد. جمهوری اسلامی در ۸ مرداد ۵۸ به کردستان یورش برد و جنسک دامنه‌داری بین نیروی پیشمرگه و مردم با ارتش و پاسداران در گرفت. رژیم با شکست مفتضحانه قوای نظامی مجبور به عقب‌نشینی شد. سپس رژیم با مطرح نمودن امتیازاتی ناچیز از قبیل طرح خودگردانی، توانست فرصتی برای خود خرید و با متوقف نمودن جنگ در دوران مذاکرات، به تدارک پرداخته و با یورش مجدد به کردستان زمینه‌های اشغال کامل نظامی این خطه را بوجود آورد. مقاومت دلیرانه توده‌های مردم و پیشمرگان قادر به خنثی کردن نقشه‌های نظامی دشمن نشد. جمهوری اسلامی ابتدا شهرها را اشغال کرد و نیروی پیشمرگه را از آنها عقب رانده و سپس راههای اصلی کردستان و نقاط استراتژیک را به تصرف خود درآورد و با یورشهای مداوم و وحشیانه، و تمرکز قوا توانست روستاها را نیز از کنترل پیشمرگان خارج سازد و آخرین مناطق پایگاهی پیشمرگان (منطقه آلان) را به تصرف درآورد. سپس مقرها و پایگاههای اصلی نیروهای پیشمرگه به درون مناطق کردستان عراق که تحت کنترل اتحادیه میهنی کردستان برده، منتقل شد.

طی ۲-۳ ساله اخیر، گسترش جنگ ایران و عراق به محدوده کردستان نیز روزه فشارهای گوناگونی بر این نیروها وارد آورده و با گسترش دامنه همکاریهای اتحادیه میهنی کردستان با جمهوری اسلامی، و در جریان آخرین تعرضات قوای رژیم به این منساطق عملا به پایگاهها و مقرهای پیشمرگان از منطقه اتحادیه میهنی برچیده شده و به مناطق تحت کنترل قوای عراقی انتقال یافتند.

آنچه در روند عقب‌نشینیها (تمامی دوره) های آن، بچشم میخورد عبارتست از عدم تدارک جدی برای درهم شکستن عملیات محاصره و سرکوب دشمن. علت این امر عمدتاً نه در تناسب قوای نامساعد پیشمرگان و دشمن، بلکه در ماهیت خطوط سیاسی - ایدئولوژیک غالب بر جنبش کردستان می‌باشد که جنگ در کردستان را به محدوده‌بندیهای نظامی دچار ساخته است. مشکلات بسیار مهمی از قبیل میلیتاریزه شدن وسیع کردستان توسط جمهوری اسلامی، کشیده شدن و تشدید جنگ ایران و عراق در مرزهای کرد

ستان، خیانت‌های حزب دمکرات و اصرار بر ادامه جنگ علیه کومله و... نیز مزید بر علت گشته اند.

اوضاع کنونی جنبش کردستان نتیجه ورشکستگی خطوط ایدئولوژیک - سیاسی بورژوازی ناسیونالیستی و اکونومیستی - رفرمیستی غالب بر آن است. بعبارت دیگر جوهر مسئله عبارتست از رهبری غیرپیشروتری این جنبش. شکی نیست که عرصه مبارزه انقلابی در کردستان پیچیدگیهای بسیاری دارد، اما مخلسوط شدن خطوط بورژوازی با این پیچیدگیها، آنها را بسطح کیفیتا عالیتری رانده است. بختیسی بتوان ادعا کرد که این پیچیدگیها مختص عرصه کردستان بوده و در تاریخ بینظیر میباشند. طبعاً دیدگاههای طبقاتی مختلف (بورژوازی و پرولتری) به مسئله مشکلات و پیچیدگیها یکسان نگاه نمیکنند و طرق متفاوتی برای مقابله با آن پیش مینهند و افقهای کاملاً متفاوتی بعنوان راه حل در برابرشان گشوده میشود.

اما معضل عدم وجود شرایط مساعد و پیچیدگیهای فراوان نیست. چرا که تضادهایی که پی‌در پی سر بلند میکنند، جزئی از موجودیت هر پروتئ انقلابی می‌باشند. معضل عدم وجود رهبری هوشیار و قاطعی بر این جنبش است که بسا استفاده از اصل و روش مارکسیستی، این تضادها را بدرستی در خدمت پیشروی انقلاب حل کند.

۱- جدی‌ترین محدودیت نظامی را انحراف بر سر مسئله دولت بوجود می‌آورد. جنگ انقلابی باید بر پایه استراتژی سرنگون کردن قهرآمیز دستگاه دولتی که ارتش و قوای نظامی قلب آن می‌باشند، به پیش رود. امروزه جنگ در کردستان بصورت یک سلسله عملیات نظامی مکرر مشابه در نیمه اول هرسال در آمده که شکل آن عبارتست از نفوذ نیروی پیشمرگه بدرون مرزها، تارومار کردن بخشی از قوای نظامی جمهوری اسلامی یا ضربه زدن به آن، بازگشت نیروی پیشمرگه به پایگاههایشان در خاک عراق. که همین نیز هرساله با مشکلات زیاده‌تری در زمینه عبور از مرز و تدارکات واحدهای نظامی روبرو میگردد. عملیاتی که امروزه در کردستان صورت میگیرد عمدتاً خصلتی ایدئالی و بجاکنده داشته و در خدمت استراتژی نابود کردن کام بکام دشمن نمی‌باشد. بلکه در بهترین حالت برای ایجاد "تعادل قوای مناسب" در خدمت حفظ وضع موجود یا در خدمت اهداف تاکتیکی معین (اهدافی رفرمیستی) بوده و ملاً بقول کومله، ابزار فشاری بر دشمن جهت درهم شکستن "قدر قدرتی" رژیم و ممانعت از "تثبیت" آن می‌باشد. البته بعلمت عدم حضور نیروهای پیشمرگه طی چندین ماه از سال نیروهای دشمن سعی میکنند جای‌پایشان را محکمتر کرده و دست به پیشرویهای بیشتری بزنند. مهمترین نقطه ضعف این جنگ آنست که

برپایه نقشه نابود کردن دشمن استوار نیست. و عملیات نظامی هرساله علی‌رغم ضربات مهمی که بر جمهوری اسلامی وارد می‌آوردند استوار بر این استراتژی و اجزائی از یک کل واحد را تشکیل نمیدهند و طبعاً بی هدف مینمایند و جایگاهی بمثابه عملیات تعرض و تدافع یک جنگ ندارند. نیروهای هدایت کننده این جنگها (عمدتاً دمکرات و کومله) بیشتر در انتظار دخالت تحولات سیاسی در اوضاع میباشند تا در فکر مغلوب ساختن نظامی جمهوری اسلامی. مثلاً حزب دمکرات منتظر "تحولات سیاسی" در باب مذاکره و معامله است و کومله در انتظار ظهور چیزی بنسب "برآمد توده‌ای - انقلابی" این نوع جنگ انعکاسی از آن سیاستی است که خواهان نابود کردن نظام موجود و بوجود آوردن نظامی نوین بر ویرانه‌های آن نی‌باشد.

۲) محدودیتهای ناشی از ناسیونالیسم حاکمیت. دیدگاه ناسیونالیستی نقشش بزرگی در محدود کردن عین و دامنه جنگهای جاری در کردستان بازی کرده است. عین آنرا محدود کرده است چرا که شعارهای ملی، منافع طبقاتی زحمتکش کردستان بطور خاص، بر سر ایران بطور اعم، را دربر نمیگیرد و فقط قسمتی از منافع آنان را منعکس میکند. از این جهت قادر به برانگیختن همه‌جانبه انسرژی انقلابی توده‌های زحمتکش کردستان و نقاط دیگر که باید ستون فقرات جنگ انقلابی برای نابود کردن جنگ ضدانقلابی رژیم باشند نیست. دامنه جنگها را محدود کرده چرا که فعالیت این جنگها را در چارچوب کردستان محصور کرده است. جنگ را بسه فراسوی مرزهای کردستان گسترش ندادن به یک اصل جاافتاده تبدیل گشته است. این اصلی بنهایت مهملک برای جنبش کردستان، و سرمدند بحال جمهوری اسلامی است. همین دیدگاه ناسیونالیستی است که عملاً کردستان را از استفاده از فرصتهای مهمی که در مقاطع مختلف (چه در سالهای ۶۰-۵۷، چه در شرایط گرهگامی سال ۶۰) برای گسترش جنگ بوج آمده بود، محروم ساخت.

جمهوری اسلامی از این ضعف مبارزه مسلحانه در کردستان سود برده و بدون آنکه نگران نفوذ جنگهای جاری در کردستان به پشت

* ناگفته نماند که شوونیسم نیز بگونه ای طنز آلود نقشی مهم در اسیر نگه داشتن مبارزه مسلحانه ندر کردستان در محدوده ملی و جغرافیائی آن ایفاء کرده است. شاید این امر کمی عجیب باشد اما شوونیسم و ناسیونالیسم بمثابه دو روی سکه عمل کرده اند. شوونیستها تحت عنوان فریبنده "کارگریستی" و "مبارزه طبقاتی" خلق کرد را لایق آن نمیدانند که پیشقراول انقلاب دمکراتیک نوین در ایران و الهامبخش ستم

خطوط جبهه اش و گسترده شدن آن در نقاط دیگر باشد، مرتباً حلقه محاصره را تنگ و تنگتر کرد و سپس کردستان را کاملاً اشغال نمود، و به يك "دژ نظامی" بدل ساخت. محدود کردن عمق و دامنه این جنگ چنانکه ذکرش رفت، آزادی عمل و عرصه مانور نیروی پیشمرکه را تنگ کرده و بسرور او را از نقطه نظر نظامی نسبت به دشمن در موقعیتی فروتر قرار داده است.

حفظ هر منطقه آزادشده و پایگامی در درازمدت در گرو گسترش آن میباشد. بیژنه آنکه در ایران دولت متمرکزی وجود دارد که قادر است بسهولت بدور افتاده ترین نقاط دسترسی یابد و آنجا را بمحاصره خویش درآورد. بی جهت هم نبود که فرمانده سپاه پاسداران در سال ۶۰ زمانیکه مبارزه مسلحانه سربداران در شمال آغاز شد، اعلام نمود که برنامه رژیم عبارتست از "اول پاکسازی شمال" و سپس "آغاز پاکسازی کردستان". این اعلام واقعیتی مهم بود، اینکه جمهوری اسلامی در مواجهه با جنگ در چند نقطه کشور سرعت فرسوده میشود. توجه به تجارب جنگ خلق در پرو که هم اکنون تحت رهبری حزب کمونیست پرو جریان دارد، حائز اهمیت است. پیشرفتهای حزب کمونیست در گسترش جنگ خلق در مناطقی دیگر بجز آياکروچو نشان میدهند که این قانونمندی را درک کرده و بر پایه آن عمل میکنند.

۲) استفاده از روشهای بورژوازی جنگی بجای ائتلاف به توده‌ها

امروزه جمهوری اسلامی با استفاده از فرستگانهائی که بصورگونه گوناگون به اوست داده (شکست انقلاب و افت روحیه و مبارزه انقلابی در نقاط دیگر، کشیده شدن جنگ ایران و عراق به مرزهای کردستان، تضعیف جنبش کردستان و ۱۰۰ کردستان را میلیتاریزه کرده و آنرا از حالت يك "حلقه ضعیف" نظامی برای خود درآورده است. درحالیکه هنوز موفق به سرکوب سیاسی توده‌ها و درهم شکستن مقاومت خالص قهرمان کردستان نشده است. مردم بهترین نقطه ضعف رژیم و بزرگترین نقطه قوت جنبش کردستان میباشد. این حقیقتی بزرگ است که رهبران جنبش مسلحانه کردستان بدلیل عدم اعتماد استراتژیک به توده‌ها آن را نمی فهمند و طبعاً بر پایه آن عمل نمیکنند.

در مقابله با فشارهای نظامی رژیم در کرد-

یدگان و استثمارشوندگان جهان باشد. آنها خلق کرد را تشویق میکنند که پا از "حدومرز خود" فراتر نگذارد. ناسیونالیستها هم این مسئله را انکار میکنند که جنگ مسلحانه خلق کرد میتواند فراتر از مبارزه علیه ستم ملی و فراتر از کردستان به پیش رود و نه تنها بسرای حقوق ملی بلکه برای انقلاب دموکراتیک در ایران از برزند. همزیستی هر دو دیدگاه فوق در "حزب کمونیست ایران" بارز است.

ستان، نیروهای در حال جنگ بجای تلاش برای گستراندن جنگ بجایی که دشمن انتظارش را ندارد، مرتباً بر ائتلاف خود به تضاد موجود میان ایران و عراق افزوده اند. ائتلاف به این تضاد برای مقابله با پیکر شسته مشکلات نظامی و ائتلاف به مرز و تکنولوژی برای افزایش میدان مانور و آزادی عمل، بیش از پیش جای بسیج توده‌ها را گرفت. این تغییر و تحول خطر از بین رفتن استقلال جنبش کردستان را فراهم می آورد و مهمترین نقطه قوتش را از آن میکاهد. مائوتسهدون بدروستی تأکید میکند که احراز برتری و ابتکار عمل نسبت به دشمن، برای کسب پیروزی حیاتی است. او میگوید: "از این جهت برای ما فوق العاده مهم است که تمام مردم ساده‌ای را که علیه دشمن بهیامیخیزند، بحرکت درآوریم و بدون استثناء مسلح سازیم تا بتوانند بر دشمن بطور وسیع هجوم آورند و در عین حال از درز کردن اطلاعات جلوگیری نمایند و ارتش ما را بیوشانند، بدین ترتیب دشمن نمیتواند بی برد که کجا و کی قوای ما بر او ضربه خواهد زد...". (شش اثر نظامی، فارسی - ص ۴۶۶)

موقعیت برتر نظامی رژیم در کردستان يك واقعیت عینی است که قطعاً در اشکال و شیوه‌های جنگی و آرایش قوا در مقابل دشمن و... تأثیر دارد. اما در مقابل فشارهای دشمن تن دادن به "راه حلهای" آسان بورژوازی که فی الفور مفید مینمایند، تأثیرات مخرب درازمدت برجای خواهد گذارد. مثالی دیگر: قوای جمهوری اسلامی قادر به تعرض به نیروهای متمرکز پیشمرگان (تمرکزی در سطح کردان) نیستند. اما از طرف دیگر ائتلاف دائم و همیشگی به این نوع سازماندهی ما و بر "کیفیت متمرکز با توان رزمی بالا" و استفاده از تکنیکها و تاکتیکهای به اصطلاح پیچیده نظامی هرچه بیشتر جنگ انقلابی را از دسترس توده‌ها خارج میسازد و در درازمدت مانع توده‌ای شدن جنگ میگردد. این زمینه‌ایست که هرچه بیشتر ائتلاف به توده‌ها را کم کرده و فاصله با آنان را افزایش میدهد و موجبات جدائی کار سیاسی از کار نظامی را فراهم میسازد. کار سیاسی مختص به دست‌های میگردد که به تبلیغات اکتویمیستی مشغولند، و جنگ کردن مختص "ناجیان فروتن" و "قهرمانان".

زمانیکه به مبارزه نظامی بمتابه کاتالیزوری برای بطور رساندن مبارزات توده‌ای، راهی برای جمع آوری اعتبارات، طریقتی جهت

* بکارگیری چنین شیوه‌های جنگی بیشتر یادآور شیوه‌های بکار گرفته شده توسط ارتش آزادیبخش ویتنام در اواخر جنگ، زمانیکه خط رویزیونیستی بر حزب ویتنام غلبه یافت، می باشد (رجوع کنید به نشریه جهانی برای فتح شماره ۶ - بخش سلاح نقد و بخش خط نظامی از جزوه "ویتنام سقط انقلاب" از حزب کمونیست انقلابی آمریکا).

کاستن از فشارها و "گیر دادن" خود تا رسیدن تغییر و تحولات در اوضاع، نگریسته شود. آنگاه نه تنها نیازی به سازماندهی حداکثر ظرفیت انقلابی توده‌ها در خدمت پیشبرد جنگ نخواهد بود، بلکه حضور آنان و ابتکارات و خلاقیت‌هایشان در عرصه مبارزه نظامی، دست و پا گیر خواهد بود. هیچکس نمیتواند این واقعیت را انکار کند که در مقطعی (مانند گرهگاه ۶) روی آوردن سبیل جوانان انقلابی و زحمتکششان برای پیشمرکه شدن، امکان ایجاد نیروی پیشمرکه بمراتب بزرگتر از آنچه امروز موجود است را یسندید - آورده بود. اما سؤال این است که نیروی پیشمرکه بزرگ شود که چه کند؟ زمانیکه يك نیروی نظامی نسبیخواهد بر پایه استراتژی نابود کردن قوای نظامی و ارتش ضدانقلاب به پیش رود، و نسبیخواهد به دژ یورش برد و فقط جایی در کنار آن می خواهد، چه نیازی به ساختن ارتش و گسترش آن دارد؟ چه نیازی به تمام انرژی انقلابی توده‌ها دارد؟ چه نیازی به سازماندهی همه ظرفیت انقلابی توده شهر و روستا در خدمت جنگ دارد؟ به يك کلام چه نیازی به توده‌ای کردن جنگ دارد؟ بالاخص که توده‌ای کردن جنگ، ساختن ارتش و گسترش آن نیازمند داشتن استراتژی ایجاد مناطق پایگامی است و داشتن پاسخ مشخص به منافع طبقاتی دهقانان فقیر - یعنی جمعیت کثیری که جنگ توده‌ای بدون آنان امکان‌پذیر نیست! زمانی که "راه" حل‌های ساده‌ای مانند استفاده از مرز (بدلیل تشاد ایران و عراق) دم دست موجود است چرا باید وارد کار پیرزحمت توده‌ای کردن جنگ که اینهمه ملزومات دارد، عرصه ایست که مایه طبقاتی و واقعی هر کس را بدور از ادعاهای در پیش چشم توده‌ها عریان میکند، شد؟*

امروزه جمعیت وسیعی در شهرهای کردستان متمرکز شده است. کویچه‌های ناشی از اداسه و تشدید بحران اقتصادی، جنگ ایران و عراق، بقیه در صفحه

* بحث این نیست که گویا با تغییراتی در صحنه عملیات و آرایش نیروها، در روش جنگیدن تغییری اساسی حاصل میگردد؛ چرا که "جنگ ادامه سیاست" بطریق دیگر است و عمدتاً این سیاست است که تعیین کننده خط نظامی است. يك خط بورژوازی قادر نیست جنگ را توده‌ای کند، زیرا متعکس کننده منافع طبقاتی توده‌ها (کارگران و دهقانان) نبوده و بر پایه آن عمل نمیکند. آرایش نیرو، روش فراهم آوردن تأمینات ارتش، شروع بایگامها، شروع عملیات نظامی، ... متعکس کننده استراتژی نظامی معین و بیشش طبقاتی معینی است. اما چگونه جنگیدن نیز بنوبه خود بر سیاست تأثیر میگذارد. بهمین دلیل نباید متعجب شد که يك نیروی ناسیونالیست انقلابی با اتخاذ روشهای نظامی اپورتونیستی کم کم به منجلاب وابستگی به نیروهای مرتجع در بطلند.

یادداشتها

انجام پذیرفت، از نقطه نظر بلوک غرب گامی برای خارج ساختن جنگ خلیج از حالت پن-بست چندساله و ایجاد شرایطی بود که هم در موقعیت بی ثبات و پرمخاطره منطقه به نفع اهداف استراتژیک این بلوک تغییر بی وجود بیاورد هم در جریان یک ابتکار سیاسی مهم موقعیت مستحکمی را برای کل امپریالیستهای غربی - و به ویژه آمریکا - در هر دو کشور ایران و عراق ایجاد کند. سوپال امپریالیسم شوروی نیز اگرچه به اهداف رقبای غربی خود واقف بود، لیکن باتوجه به نتایج چندساله اخیر جنگ خلیج و پیشرویهایی محیی که غرب در عراق و ایران و کل منطقه تحت پوشش اوضاع جنگی انجام داده و نیز جهت حفظ ماسک صلح جوئی بر چهره خود، با این قطعنامه موافقت کرد. امپریالیسم آمریکا قطعنامه مذکور را یک سلسله تدابیر تکمیلی (مشخصاً طرح تحریم تسلیحاتی طرف "ادامه دهنده جنگ") همراه ساخت تا فشار بیشتری برای اجرای آن اعمال شود. شوروی با بازی کردن بر روی این تدبیر آمریکا موقعیت را برای نزدیکتر شدن با حکومت مستاصل جمهوری اسلامی آماده دید و عدم توافق خود با تحریم تسلیحاتی "مختلف" را بطور غیر رسمی اعلام نمود. پرده جدیدی از نمایشنامه فریب و جنایت امپریالیسم و ارتجاع آغاز شد. در وسط

صحنه قطعنامه آتش بس قرارداد است که به امضاء آتش افروزان و تسلیح کنندگان عمده دپروز و امروز و فردای جنگ خلیج رسیده بود. دویکسو آمریکا ایستاده بود که خراهان "گوشالی" جمهوری اسلامی بود، هر چند ما موریتانی به سیک مک - فارلین را کماکان در چنته داشت، در سری دیگر شوروی با "صلح طلبی ذاتی" خود، موشک های مرک - بارش را جهت "حفظ صلح" در اختیار قوای متخاصم قرار میداد و در جلوی صحنه نیز طرفین درگیر برای حفظ موقعیت خود تنفر انگیزترین جنایات را انجام میدادند و بر شمار قربانیان جنگ خلیج می افزودند. تلاشهای دیپلماتیک جمهوری اسلامی برای به تعویق انداختن تحریم تسلیحاتی گاه شکل اعلام توافق ضمنی با قطعنامه ۵۹۸ را بخود گرفت و با اعزام غیر رسمی هیئت های سیاسی به اروپا و آمریکا همراه شد، و گاه در مذاکره با معسایه شمالی و "تغ دادنهائی" خاص به شوروی نمود یافت. طی این دوره، خرید بیش از پیش سلاح از غرب و شرق از سوی جمهوری اسلامی دنبال شد. در مقابل، رژیم عراق که در حالت بن بست و بلاتکلیفی جنگ، زمینه های تقویت نسبی و تجدید قوای جمهوری اسلامی را میدید و نگران نتایج تلاشهای دیپلماتیک ایران نیز بود، تصمیم گرفت با آغاز دوباره جنگ شهرها، واپس بار در وحشیانه ترین شکلش رژیم خمینی را تحت فشار گذارد و قطعنامه ۵۹۸ را از روی کاغذ به صحنه عمل براند. در شرایطی که جبهه جنوب

کردستان

کوچ اجباری روستائیان و ناتوانی نیروهای سیاسی غالب در حفظ مناطق پایگاهی و درهم شکستن مناسبات غالب بر روستاها و متحول کردن مناطق پایگاهی، شرایط تمرکز وسیع جمعیت را بوجود آورده است. این تمرکز جمعیت مسئله چگونگی بسیج و سازماندهی ظرفیت انقلابی توده های زحمتکش شهرها و حاشیه شهرها را برجستگی میبخشد. اما مسلم آنست که این ظرفیت انقلابی غیرمهم دور بودن از میدان اصلی مبارزه مسلحانه و جنگ کردستان باید در خدمت به آن سازمان یابند. آنچه امروز از جانب جریانات سیاسی نظیر کومله در شهرها انجام میشود عبارتست از بسیج این ظرفیت انقلابی در مبارزات فرمیستی - اکونومیستی، در حالیکه افق سیاسی خود توده های شهر (بالاخص جوانان و زحمتکشان) فراتر و پیشروتر از این سطح مبارزات میباشد. اگرچه رژیم توانست در ابتدا شهرها را اشغال کند و آنها را به "دژ نظامی" خود تبدیل نماید ولی ادامه تناقضات ذاتی سیستم، تضادهائی را در قلب خود پدید آورده که موجبات ضعف وی را درون همین "دژ" فراهم کرده است. درون شهرها و حاشیه شهرها محلاتی شکل گرفته اند که رژیم حتی از لحاظ نظامی قادر به کنترل همه جانبه آنها نیست و بسختی میتواند در این گونه نقاط اعمال حاکمیت کند. حاشیه نشینان شهری که اکثراً توده مهاجر روستائی هستند

عموما دارای تجربه مبارزه مسلحانه اند و از سوی دیگر تحت شدیدترین فشارهای ناشی از تمرکز تضادهای سیستم در شهرها قرار دارند و روزمره در زد و خورد و درگیری با اعمال رژیم بسر میبرند. فشر عظیمی از جمعیت مهاجر در شهرها، روستائیان تهیدست میباشد که هنوز پرور و فولتیزه شدن را طی نکرده اند و اصولاً شهرها قادر نیستند که با جلب این قشر بدرون بازار کار، آنان را از این حالت برزخ طبقه تی برهانند. این موقعیت باعث میشود که این قشر به نیروئی با قدرت انفجاری عظیم بدل شود. آنها بیش از هر قشری در شهر آمادگی کمک به گسترش جنگ انقلابی در عرصه شهر و روستا را دارند. بسیج این ظرفیت برپایه انعکاس منافع طبقاتی آنها، عنصر مهمی در شکستن محدودیتهای کنونی جنگ در کردستان میباشد. اما مثلاً کومله افسوس آنرا میخورد که چرا این قشر هنوز برای "آب و برق" و... تشکلات صنفی خود را بوجود نیاورده است! همانگونه که در آغاز گفتیم محض عمده جنبش کردستان یک محض سیاسی - ایدئولوژیک (یعنی رهبری غیرولتاری آن) است. عدم اتکاء به توده و ابتکار و خلاقیت انقلابی، و عدم بسیج و متشکل کردن توده در مهمترین و تعیین کننده ترین شکل مبارزه ای که در کردستان جاریست (جنگ علیه جمهوری اسلامی) نیز یک مسئله بینشی است که در فقدان اصل اعتقاد استراتژیک به توده و عدم اتکاء بخود بسروز

می یابد.

با توجه به آنچه گفته شد، نقد جدی سیاستها و شیوه های جنگی نیروهای موجود بسزای جلوگیری از شکست و تسلیم طلبی، و جهت هدایت این جنبش بسست پیروزی بیش از هر زمان دیگر برای تک تک پیشمرگان انقلابی این خطه ضروریست. اگرچه مشکلات فراوانند اما درک ریشه های آن، روحیه راهگشائی را فزونی می بخشد. در این دوره بیچیده و دشوار باید بیش از هر زمان دیگر هشیار بود، باید از زیر بار خطوط کهنه و انحرافی شانه خالی کرد و به ترسیم راههای نوین و علمی و انقلابی یاری رساند. هر کارگر، دهقان و روشنفکر انقلابی می باید با مسلح شدن به تئوری مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماژوتسه دون به مبارزه با ایده ها و راههای کهنه و ورشکسته بورژوازی برخیزد و افکار خود را از آلودگیهای رویزیونیستی پاک کند. می باید با استفاده از این سلاح تجارب مثبت و منفی مبارزات خلق های جهان را بررسی کند و با آگاهی در راه اهداف عالی پرولتاریا حرکت نماید. تبدیل عوامل نامساعد به مساعد تنها با روحیه خلاف چریان حرکت کردن و جرأت صعود به قله ها را بخود دادن، امکانپذیر است. همانند زمانیکه حزب کمونیست چین برهبری ماژوتسه دون در برخورد به مسئله از دست دادن مناطق پایگاهی، با ابتکار راهیمائی طولانی، عوامل نامساعد را به عوامل مساعد تبدیل نمود. ●

تصویری از اقتصاد کمپادوری جمهوری اسلامی

رقم نسبت به سال پیش افزایش و نشان می - دهد. اما این افزایش از لحاظ سهم صادراتی نا - چیز بوده و لزوماً بمعنای بهبود در اوضاع نیست. کماکان شکاف میان صادرات و واردات و نیز میان صادرات نفتی و غیرنفتی بسیار عظیم است. طبق آمار IMF، واردات بمیزان ۱۱٪ افت کرده و به ۸/۹۷ میلیون دلار در سال ۱۹۸۶ رسید، که این شامل اسلحه و قطعات مورد نیاز نظامی نیز هست. طبق آمار بازار اروپا، فروش به ایران بمیزان ۱۶٪ کاهش یافته و در سال ۱۹۸۶ به ۶/۲ میلیارد دلار رسیده است. (در رأس فروشند - کان، آلمان غربی و ژاپن قرار دارند)

وام ها

وام های خارجی بصورت اعتبارات کوتاه - مدت و خرید در حال افزایش است. قرض بانکی ایران به منابع وام دهنده خارجی در پایان سال ۱۹۸۶ به ۱/۲ میلیارد دلار رسیده است. تأخیر در بازپرداخت وام هاجنیه ای است که روز بروز بر جستگی می یابد.

تورم

جمهوری اسلامی مدعی است که نرخ تورم در سال ۱۳۶۵، ۱۲٪ بوده، حال آنکه در جریسبان دعوای درونی حاکمیت (از جمله مذاک - سرات علنی مجلس) روشن شده که این نرخ بیش از ۴۰٪ است.

سیاست توسعه اقتصادی

دولت کنترل اعتبارات و اکتانر گذاشته است. مخارج دولتی در پروژه های توسعه سریعاً افزایش خواهد یافت. اینکه توسعه اقتصاد بدون دریافت وام از خارج و تحمل یک کسری بودجه بزرگتر (و بنابراین رشد ماریجی تورم) چگونه تأمین خواهد شد، امری نامعلوم است. حداقل نتیجه این سیاست، سطح بالاتری از مخارج و گسترش اعتبارات از طریق سیستم بانکی در جهت یک سطح بسیار بالای تورم است. در از مدت این سیاست به تهی شدن منابع ارزی می انجامد. تأثیر تورم بر استان - ارد زندگی اقشار کم درآمد بسیار شدید بوده و افزایش حداقل دستمزد که بر ۷۶۰ ریال روزانه تقیبت شده، بعدی ناچیز است که نمیتواند تأثیرات تورم را خنثی کند و تنظیم ۵/۶٪ افزایش دست - مزدها قادر به رقابت با ویژگی تورم نیست. سیاست های اقتصادی دولت، تضایقی تسوده ای بیشتری را دامن خواهد زد. ❁

بانکها و مراکز مالی جهانی امپریالیستی بواسطه نقش پراهمیتی که در تنظیم و تخصیص سرمایه گذاریهای انحصاری در سراسر جهان ایفا میکنند و امرم های مهم کنترل اقتصادی کشورهای تحت سلطه را در اختیار دارند، همواره منبع گسترده ترین اطلاعات از موقعیت سیاسی - اقتصادی و اجتماعی شبکه جهانی امپریالیستی بوده و بر مبنای حفظ منافع استراتژیک سرمایه مالی تلاش میکنند که نبض اوضاع را در کشور - های مختلف در دست داشته باشند. ایران نیز بمثابه جزء پراهمیتی از این شبکه جهانی همواره مورد توجه بانکهای امپریالیستی بوده و سیر تحولات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی آن مداوماً زیر ذره بین تحلیلگران سرمایه مالی قرار دارد. در آمارهایی که اخیراً از سوی "بانک حسابرسی بین المللی" و صندوق بین المللی پول IMF انتشار یافته، وضعیت شکننده و بحرانی اقتصاد جمهوری اسلامی بروشنی ترسیم گردیده و نگرانی بیش از پیش این ارگانهای امپریا - لیستی را از خطر ازم گسختگی درونی جامعه و بروز خیزش های توده ای برانگیخته است. در اینجابه بخشی از آمارها و نتیجه گیری های منتشره نکاتی می اندازیم.

هزینه ها

طبق آمار "بانک حسابرسی بین المللی" سپرده های خارجی ایران در سال ۱۹۸۶ (۱۳۶۵) بمیزان یک سوم نسبت به پایان سال ۱۹۸۵ (۱۳۶۴) سقوط کرده و به ۴/۹ میلیارد دلار رسیده است. فشارهای آزار دهنده همچنان بر اقتصاد وارد میآید. دولت ادعا میکند که هزینه های جنگی فقط ۱۷/۶٪ بودجه دولتی را شامل میشوند، وای این باور نگر دنی است. طبق تخمین این بانک هزینه های ارزی جنگ تقریباً نیمی از ارزش کل مخارج خارجی، و بیش از نیمی از کل مخارج سالانه دولت را در بر میگیرد. ناموزونی، مرج و مرج اقتصاد داخلی و شکاف عمیق میان هزینه - ها و درآمدها را میتوان در نرخ دلار مشاهده کرد. در ماه ژوئن (خرداد) نرخ دلار در بازار آزاد ۱۲۰۰ ریال، و نرخ رسمی آن ۷۲ ریال بوده است. صادرات و واردات

کل صادرات غیر نفتی ایران در سال ۸۷ - ۱۹۸۶ طبق آمار جمهوری اسلامی به ۹۰۰ میلیون دلار بالغ میشود، که این مبلغ با نرخ دولتی تبدیل ارز محاسبه شده است. اگرچه این

افزودند و با برهائی تظاهرات در مقابل سفارت و کنسولگری روسها در تهران و اصفهان (که بسا بر تاق سنگ و کوکتل مولوتف بدون این - اماکن همراه بود) به آمریکا اعلام کردند که ما برای پذیرش فزاده بندگی آماده ایم. البته باعکس العمل شدید شوروی به این اقدام حکومت تهران، رفسنجانی در نماز جمعه ظاهر شد و سعی نمود از وخامت اوضاع بکاهد. او گفت که باید قبول کنیم که روس ها در مقابل طرح تحریم تسلیحاتی ایران ایستاده اند، اما دادن موشک و دیگر تسلیحات طی سالهای اخیر به رژیم عراق برای مقابله درک نیست البته این نکته - "غیر قابل درک"، در واقع تیلوری از سیاست "فشار و گشایش" همزمان با "باز دست پس بزن با پایبند بکش" بوده و در شرایط پیچیدگی تضاد - ها و حساسیت اوضاع منطقه و جهان آنچنان - عمومیت یافته که هرگونه سیاستی غیر از این - راه امری "نامعمول و غیر قابل درک" بدل کرده است.

همانطور که اشاره شد، علیرغم عدم تهاجم جمهوری اسلامی به بصره - چیزی که تحلیل - گران غربی علت اصلی راکسیدونف - سرات و شکست سیاست بسیج رژیم میدانند - جبهه شمالی پر جنب و جوش بود. رژیم تهران که در کردستان از همکاری نزدیک پاره ای نیرو - های کرد عراقی سود میجوید، با توجه به چو نا - رضایتی و گاه انفجاری در میان مردم ستمدیده کرده، صرف به پیشرویهای معینی شده که علی - الظاهر با طرح جنگی جمهوری اسلامی - مبنی بر فتح بصره - خوانائی مستقیم نداشته است. چند و چون نتایج درگیریهای اخیر در جبهه کردستان، موقیعتی را پدید آورده که میتواند برخلاف تصور عمومی به ظهور نقطه تمرکز جدیدی بغير از جبهه بصره بیانجامد. البته نتایج سیاسی این امر نه فقط در منطقه کردستان و عراق، بلکه حتی در ترکیه میتواند چنان تکان دهنده باشد که پیش بینی آن امپریالیستهای آمریکائی را به چاره چوئیهای سیاسی و نظامی نوین وا - دارد. آنچه مسلم است، در چهار چوب معادلات صرفاً نظامی نه جمهوری اسلامی قادر به شکست عراق است. و نه عراق کوچکترین شانس برای پیروزی در بین جنگ ارتجاعی دارد. این جنگ عظیم با چهره کربیه خود ادامه خواهد یافت و از دست - دیدگان قربانی خواهد گرفت تا زمانی که تغییر و تحولی تعیین کننده در مناسبات بین المللی و منطقه ای (چه درون صفوف ارتجاعی - امپریا - لیستی، چه از سوی قوای انقلاب) پدید آید.

چهره کردستان

شمیائی قرار داد که در نتیجه آن شاربزیای از مردم کردستان عراق و شاری از مردم کردستان ایران که در نتیجه فشارهای جمهوری اسلامی بدانجا مهاجرت کرده بودند، کشته یا زخمی شدند. تعدادی از قوای جمهوری اسلامی نیز در این واقعه هلاکت رسیده یا مدینه - بقیه در صفحه ۶

در فاصله کوتاهی بعد از آغاز جنگ شهرها نیرو - های رژیم خمینی با همراهی قوای کرد عراقی - از جمله اتحادیه میهنی کردستان - از ناحیه شمال تهاجمی را بدون خاک عراق آغاز کرد - ند و بخشهایی از این منطقه را تحت تسلط خود در آوردند. بدینحال تسخیر شهر حلبچه، عراق به تلافی برخاست و شهر را هدف بسبب

تبدیل کردستان به عرصه مهمی از جنگ ارتجاعی ایران و عراق طی ماههای اخیر از اهم وقایع جاری بحساب می آید. در زمستان سال گذشته برخلاف سالهای پیش حمله گسترده - لانه ایران به جبهه بصره صورت نگرفت. در عوض نواحی اطراف شهر سلیمانیه عراق شاهد جایگاهی و تمرکز قوای جمهوری اسلامی بسود.

یادداشتها

دیدند. واقعه حلبچه سند تکان دهنده دیگریست از عمق کراهت و جنایتبار بودن جنگ خلیج و امپریالیستها و مرتجعین درگیر در آن. بدنیال پیشروی نیروهای جمهوری اسلامی شرایط دشواری برای سازمانها و نیروهای پیشمرکه ایرانی که علیه جمهوری اسلامی مبارزه میکنند، پدید آمده است. این نیروها کاملاً مجبور به تخلیه محل استقرار سابق خود شده اند. تغییر و تحولات کنونی یکبار دیگر این حقیقت تلخ را یادآوری میکند که جنگهای ملی در کردستان (هر دو طرف) بدرجات مختلف به تابی از جنگ ایران و عراق بدل شده اند. بدین ترتیب جنگ در کردستان که زمانی خارج از میدان جنگ ایران و عراق و بطور مستقل جاری بود، تابع تحولات میدانی شده که در تعیین شرایط و مختصات آن نقشی ندارد. این وضعیت بی نامساعد است که جنبش کردستان باید سرعت خود را از آن رها کند و در واقع حفظ خصلت انقلابی این جنبش اینک به میزان تعیین کننده ای به حل این مسئله گره خورده است. آنچه مسلم است هیچ نیروی مردمی نتواند چویش انقلابی خلق ستدیده کرد را مانع کرده، هیچ طرح توطئه و خیانتی نمیتواند تعیین کننده سرنوشت این خلق باشد. تاریخ را توده ها میازند و با اتکا به نیروی لایزال انقلابی آنها میتوان و باید مشکلات و معضلات را حل کرد و کور مرتجعین را عمیقتر حفر نمود.

چهره جمهوری اسلامی

درست پیش از آنکه بالا گرفتن دوباره آتش جنگ، دیگر مسائل جامعه را در ظاهر تحت الشعاع قرار دهد و معضلات معینی را در برابر رژیم جمهوری اسلامی بگذارد، کوره تضادهای درونی هیئت حاکمه کمپرادور اسلامی بشدت داغ گشته بود. مردم شاهد صف آرائی و خط و نشان کشیدنهای شخصیتهای مختلف حکومتی - از جمله شخص خمینی - در برابر یکدیگر بودند: دعواهای که هیچ ربطی به توده های تحت ستم و استثمار نداشت و تنها از آن جهت توجهشان را جلب می کرد که مرتجعین حاکم دست همدیگر را رو می کردند، شکافهای درونی رژیم را بنمایش می گذاشتند و در حرکات سراسیمه خود به مردم می فهماندند که "ماهی ثباتیم و آماده سرنگون شدن" جرقه دعوا را اینبار خامنه ای زد، برای دولت اسلامی "حدود محدود شرعی" تعیین نمود و خمینی را هم بمیدان فراخواند. خمینی در دفاع از دولت و همه کاره بودن ولی فقیه و دولت اسلامی بصدور فتوی پرداخت. رفسنجانی و شورای نگهبان شاخ به شاخ شدند رفسنجانی، کسانی کلافوتای صریح امام" را نمیفهمند، بیمار یا مغرض نامید و خامنه ای و سخنگویان شورای نگهبان بس "سوء استفاده کنندگان" از فتوی امام حمله

اطلاعیه

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
به مناسبت اول ماه مه

امسال، اول ماه مه با بهار در فلسطین فرامیرسد. برای کسانی که معنای رنج تحقیر و سرکوب را خوب میفهمند، برای کور کتان دیرینه جامعه کنونی، چه خوشامدی بیتر از این؟ قدرتهای ریز و درشت جنایتکار غرب، سگهای صهیونیستشان را به کشتار توده ها از طریق زمین و هوا برانگیخته اند. و این در حالیست که فلسطینیها حتی از نجوا کردن هم منع میشوند. شوریها نیز که گاه و بیگاه خود را دوست خلق فلسطین معرفی میکنند تضمین موجودیت دولت صهیونیستی را با نفوذ بیشتر برای خود تاخت میزنند. با این وجود جوانان فلسطینی در کنار مسن ترها زیر شلاق اسرائیل بیخاسته اند. آنها سنگ در دست به پیش میزنند و با غرشی طیف افکن در سراسر جهان، کل این بساط پوسیده را نشانه میگیرند.

خیزش کنونی در این "منطقه منوعه"، از میان توفان همزمان در کشورهای مختلف سر بلند کرده است. مرتجعین و امپریالیستها علیرغم اقدامات مرکبار و کشتارها، دور و کلکها و مانورهای عوامفریبانه طی سالهای اخیر قادر به اعصال "آرامش" دهشتبار خود در هیچیک از نقاط خیزش (از آفریقای جنوبی تا هائیتی، از سری لانکا تا ایرلند شمالی) نگشتند. اگر کسی فریب تدابیر اینان را بخورد سرانجامی جز بدبختی نخواهد داشت.

از این اوضاع میباید دو نتیجه گرفت. اولاً همانطور که مورد فلسطین ثابت کرد انقلاب را نمیتوان برای همیشه سرکوب یا نابود کرد. اگر انقلاب شکست بخورد باز هم بر خواهد خاست تا سرانجام کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند جهششان استقامت و عزم و بیعدالتی را نابود سازند. ثانیاً بدون یک حزب پیشاهنگ انقلابی راستین که بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون استوار باشد حتی قدرتمندترین خیزشها نیز نمیتواند به جنگ خروشان خلق جهت سرنگونی دشمن تبدیل شود و بالاتر از همه، نمیتواند بسوی رهائی حرکت کند.

امپریالیستها و نوکرانشان حتی از یک قطره خون توده های تحت ستم و استثمار هم نمیگذرند. بعلاوه خدعه های رقابت جویانه شرق و غرب که سرانجام میباید به غلبه یکی بر دیگری بیانجامد نیز بیش از پیش خطرناک شده است. نوای اوج یاباننده توافقات "خلع سلاح" فقط در ماهنگی با افزایش اوج یاباننده انواع تسلیحات مهیب بگوش میرسد. این رقابت به جنگ جهانی می انجامد مگر آنکه انقلاب مانع این جنگ شود. اما همانطور که خیزش فلسطین نشان میدهد سر رشته امور میتواند به ناکهان از کنترل امپریالیستها و نوکرانشان خارج گردد. سوال دوره کنونی این نیست که جنگی خواهد شد یا نه؟ بحث بر سر اینست که آیا پروتورها و توده های ستدیده صاحب رهبری خود خواهند بود تا از باران فرصتها بهره جویند و از طریق جنگهای انقلابی، جنگ جهانی را مانع شده و بسوی نقطه پایان نهادن برای همیشه به موجودیت طبقات ستم و نهادها و

بلکه کلاً سیاست پیشبرد جنگ (در ابعاد سیاسی و دیپلماتیک و ارتباطات تسلیحاتی و امنالهم) را مدنظر داریم. اینبار نیز اوج گیری نزاع میان گفتارهای حکومتی در اساس به جهت گیری های متضاد سیاسی حول محور جنگ خلیج بر مبنای جدال قدرت درون هیئت حاکمه کمپرادوری مربوط میشود. در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی که برای رسیت بخشیدن به جایگاه و موقعیت جناحهای مختلف حکومتی یا توجه به تقاسب نوای سیاسی - نظامی میان آنان انجام میپذیرد، مسئله چگونگی برخورد به سرنوشت جنگ خلیج و طرحهای امپریالیستی شرق و غرب نمیتواند به موضوع دعوای درونی تبدیل نگردد. هر چند سران حکومتی این مطلب

کردند. اما دعوای سرچشمه و آبیانیک فتوی قابل حل شدن است یا برعکس چنین فراموشی نه تنها نشان دهنده حدت تضادهای درونی جمهوری اسلامی است، بلکه خود بیشتر بر آتش درگیریهای دمدمی ما بیشتر از این گفته بودیم که یکپرهیئت حاکمه ایران توسط ساطور سیاست خارجی قطعه قطعه و منسحب میشود و جهت گیریهای متضاد بین المللی در دعوای درونی جناحهای صاحب یا طالب قدرت متبلور میشود. بعلاوه، جنگ خلیج به مثابه محور تحولات سیاسی - اقتصادی و نظامی، در واقع خود موضوع و محسوسر حدالهای ارتجاعیون حاکم بایکدیگر نیز هست. منظور ما صرفاً اختلاف نالیبرسرتا کتیکهای نظامی در بین سران جمهوری اسلامی نیست،

ایده‌های ارتجاعی منطبق بر اینها پیشروی کنند؟ آیا ستم‌دیدگان رهبری خود را خواهند داشت تا بسوی پیروزی رهنمونشان سازد؟

از سال پیش که اول ماه مه برای نخستین بار بعنوان جشن انقلابی بین‌المللی اعلام شد، جنبش بین‌المللی کمونیستی پیروزیهای عظیم و عقبرگدهای و خیمه‌ها را تجربه کرده است. سرنگونی انقلاب تحت رهبری مائو در چین نیز از جمله این عقبرگدهاست. در بسیاری از کشورها، سیاستمداران مدافع بردگی نوع قدیم یا جدید در روز اول ماه مه به نعره کشی می‌پردازند تا فریادهای بردگان بگوش نرسد. آنها برای اینکار تانکها و موشکهای پرزرق و برقشان را بنمایش میگذارند اما هر قدر هم که استثمارگران نوبت کهن و جدید با کمک نیروی عظیم نظامیشان برای اعمال خواسته‌های خود تلاش کنند، باز هم قادر به حل تضادهایی که زاینده شورش علیه آنهاست نیستند.

از دیرباز بگوش گورکنان سیستم خوانده‌اند که شما متولد شده‌اید تا دیگران را غنی سازید، می‌باید آنان را در شمار صدها میلیونی در گردانها سازماندهی کرد و فعال ساخت، چه کسی مسئولیت اینکار را بدوش میگیرد؟ چه کسی حاضر است - بقول بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - با هدف "آغاز جنگ انقلابی در آنجا که امکانپذیر است و پیشبرد تدارکات در آنجا که شرایط برای انجام چنین جنگی هنوز پخته نشده" علیه استثمار و تبعیض در جهان امروز خشاگین بیاخیزد؟ مسلماً رویزیونیستها که پرچم مارکس، لنین و مائو را بسخره میگیرند و توافق با ستمگری را موعظه میکنند چنین کسانی نیستند. هدف ایشان تداوم همین سیستم و تبدیل شدن به سنگران نوین است. ایشان حتی وقتیکه به سلاح توسل میجویند نیز از طریقی پیش میروند که بسوی تعفن اهدافشان از آن بشام میرسد.

از سال ۱۹۸۴، نیروهای مائوئیست دنیا در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی دوباره گرد آمدند، امروز حزب کمونیست پرو که یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، جنگ خلق در این کشور را رهبری میکند و با بسوزنه کردن دولت و همه این جماعت متفرعن، رنگ خطر را برای رژیمهای ارتجاعی واریا - بان امپریالیستان در بسیاری از نقاط جهان بصدای آورده است. حزب کمونیست پرو به سنگری برای خواهران و برادران طبقاتی ما در سراسر دنیا بدل گشته است. چه کسی میتواند توده‌های جهان را در انقلابی پیگیر رهبر باشد؟ چه کسی میتواند در این موقعیت یا بیدان گذارد؟ این فقط کمونیستهای انقلابی هستند، بهین خاطر است که رسته‌های کمونیستی می‌باید مستحکمتر شود، احزاب پرولتری می‌باید در کشورها نشانی که شدیداً بدان نیاز دارند ایجاد کرده، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می‌باید مورد حمایت قرار گیرد و تکامل یابد. هیچکس دیگری قادر نیست توده‌ها را در کارها - ئی که انجامشان طلب میشود رهبری کند. توده‌های تحت ستم و استثمار جهان کمونیستی را نه خنده‌ها و میان‌برهای قلابی راضی خواهد کرد، نه امیدهای رخوت آور و اهداشی تسلیم طلبان و مرتجعین. آنها علیرغم بیچ و خمهای راه به هیچ چیز جز رهائی کامل راضی نمی‌شوند.

باشد تا "خیزش سنگ باران" راه جنگ خلق برای رهائی فلسطین را هموار سازد از جنگ خلق در پرو حمایت کنیم!
زندجیرها را بشکنیم، اخشم زمان را بشاب نیروی قدرتمندی در راه انقلاب رها کنیم!
زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری، مستحکم باد صفوف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی!
از جنگ جهانی جلوگیری کنیم! مبارزه برای انقلاب در سراسر جهان را ادامه بدهیم!

بعلاوه، در صفوف هیئت حاکمه ایران جدال معینی میان دوگرایش شکل گرفته که یکی راه مستحکم کردن پایه‌های حکومت را در تقویت و حمایت از بخشهای معینی از اقلیتسار مرفه جامعه (خصوصاً بورژوازی تجاری) میداند و خودتأحد زیادی به سخنگری منافع اقتصادی این بخش تبدیل شده است. دومی راه تثبیت و استحکام حکومت در موقعیت متزلزل کمونیستی را گسترش نقش دولت در اقتصاد و تمرکز اهرام‌های اصلی دادوستد و ابزار گانی خارجی در دست بخش دولتی و از این طریق تقویت بنیه مالی رژیم ارزیابی میکند. این جدال معین اگرچه در بررسی تضادهای درونی هیئت حاکمه حائز اهمیت است، ولی نسبت به تضادهای فوق‌الذکر جنبه تبعی و درجه دوم دارد.

بالاگرفتن تمامی این تضادها و احساس بودن اوضاع به ازم گسیختگی نیروهای نظامی جمهوری اسلامی، عدم توانایی و تحرک آنان در جبهه‌های مختلف نیز یادآورده و زمینه درگیریهای محتمل نظامی درون قوای حکومتی را ایجاد کرده است. بهین ترتیب، ضعف و متزلزل گسترش - یابنده در صفوف مرتجعین بمعنای پخته شدن فرصت جهت وارد آوردن ضربات کاری و تعرض ضروری جبهه انقلاب در راه سرنگونی ارتجاع حاکم است.

چهره مردم

از چندماه پیش از آغاز دوباره جنگ شهرها تغییرات معینی در لحن برخورد جمهوری اسلامی به توده‌های ستم‌دیده ایجاد شده بود. کارزارهای سیاسی - تبلیغی حکومت رنگ و لعابی تازه به خود گرفته و کسرتنگ شدن بعد ایدئولوژیک قشیه بخوبی حس میشد. موضوع بحثها در جلسات علنی مجلس ملایان نیز بطور محسوس تغییر یافته و نمایندگان ارتجاع بیشتر از آنکه بسه تکرار شعارهای ضد رژیم عراق بپردازند، حرف‌های عوام‌فریبانه مضحکی بسبک نمایندگان مجلس محمدرضا شاهی را قرقره میکردند. همه این تغییرات تبلور عکس العمل حکومتیان بود به روحیه اعتراضی و تنفر نضج یابنده ستم - دیدگان نسبت به وضعیت نکبت بار و ستم و استثمار بی حد و حصر حاکم. فشار تحمل ناپذیری که طی چند سال حکومت اسلامی خصوصاً بعد از شروع جنگ - بردوش کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان وارد آمده و چاق سرکوب نیز چاشنی و تضییع تداوم آن گشته نمی‌تواند به امواج مقاومت و مبارزه اعتراضی توده‌ها بسا نهدد. فشار ایدئولوژیک و سرکوب فرهنگی که باهدف تحمیل و تخدیر عامه از سوی حکام مرتجع بکار گرفته شده نمیتواند عکس العمل خشم - آگین مردم نسبت به سرکوبگران نیا نجامد و این چیزی است که جمهوری اسلامی در جریان اعتراضات برانگیزه اقامه مختلف مسردم در تداوم اعتصابات کارگران و در زمزمه‌های خیابانی و آبراز تفرقه‌انگیز شده ای نسبت به سلطه ارتجاعی خویش بدان آگاه گشته است. بیخود بقیه در صفحه ۸

رابطه‌ها واضح و صریح بیان نکنند، امپریالیسم آمریکا قطعنامه ۵۹۸ را در مقابل جمهوری اسلامی قرارداد و در این مورد بیاسخ می‌طلبد. چه جناحی باید رهبری تاساها و مناسبات با آمریکا و بلوک غرب یا شوروی و بلوک تازه با همسایه شمالی تا کجا در عقد قراردادها داشته باشد؟ می‌باید پیش رفت آموزش افغانستان یا لبنان چه میشود؟ با گروههای مسلح اسلامی در ایسن دو کشور چگونه باید برخورد کرد؟ در برابر عراق می‌باید چه امتیازاتی قانع شد؟ آمریکا از ایسن مسائل میتواند به جدال درونی رژیم دام - بزنده است. ولی مسئله مهمتر از وجود ایسن اختلافات، عدم توانایی کمپرادورهای اسلامی در "رفع" یا سرپوش گذاشتن بر این تضادها و

ثبات بخشیدن به صفوف ازم گسیخته جمهوری اسلامی است. این تضادها آنچنان بالا گرفته که حتی در تقابل با دشمن مشترک رژیم خپنسی (حکومت عراق) تأثیر خود را بر روز می‌دهد. طراحی و هدایت عملیات جنگی از سوی ایسن با آن جناح حکومتی خود به امری برای کسب موقعیت برتر در هیئت حاکمه تبدیل شده است. پیروزی در یک عملیات (نظیر تصرف شبه جزیره فارو) را در سنجانی بابوق و کرنا یعنی عنوان پیروزی جناح خود را همرا هانش در رهبری سپاه پاسداران) اعلام میکنند و بهین ترتیب شکست یک عملیات میتواند حربه ای مؤثر در دست جناح دیگر برای کسب مواضع رفیب و پیشبرد منافع خویش باشد.

یادداشتها

نیست که بلندگویان تبلیغاتی ارتجاع زبان به اعتراف می کشایند و مسئله عدم شرکت مردم در انتخابات را بطور علنی مطرح میکنند. فی - المثل کیهان (۱۶ دیماه ۱۳۶۶) مینویسد: "پایه دیدار حضور شرکت فعال در سرنوشت خود" (انتخابات) از سوی مردم ادامه داشته است یا نه؟ نکاهی به آثار و ارقام جواب منفی را نشان میدهد " این حرف از دهان همان کسانی درمی آید که در هر دوره از انتخابات، بدلخواه بر صفر - های اشاری رقم رأی دهندگان می افزودند - ناپایه داشتن رژیم منفور اسلامی را " اثبات " نمایند. اینک وضع فلاکت بار اقتصادی، تورم بیاباقه، کمبود گرانی کالاها، اساسی افزایش سرسام آور مالیات ها، باج و خراج گیری رسمی از شاغلین دولتی و غیر دولتی، پانگین راندن اسناد - ندادن زندگی بر متن جنگ خانمانسوزی که هر روزه دهمها و صدها قربانی می طلبد و ماشین سرکوبی که صدای منحوس مداوم بگوش میرسد، به تکرین این ایده در ذهن "پائینی ها" پامیدند که دیگر تحمل و تأمل جایز نیست او "بالائی ها" نیز که سرعت بسوی انشقاق و عدم توانائی حکومت بشیوه سابق" رانده میشوند، این مطلب را با منطق ارتجاعی خود فهمیده اند. اینچنین است که رفتن چنانی و موسوی - همانها که تا دیروز از لزوم جلوگیری از "اسراف" و نیاز به پائینی - نگهداشتن سطح مصرف عمومی دم میزدند - نا - گهان مدافع و پرچمدار قانون تازه کار میشوند ولیستی آنچه آنچنان بلندبالا و مبسوط از امکانات رفاهی و اقتصادی و اجتماعی برای کارگران (اعم از زن و مرد) ردیف میکنند که روی هر اکونومیست دو آنشه ای کم میشود یا خمینی فریبکار با چندان سرعت عمل وجدیتی در مورد جایز بودن نمایش فیلمهای خارجی "بی حساب" و مسابقه های ورزشی "غیر شرعی" فتوی صادر میکند که کوئی راجل معضلات و بحران حاکم بر جامعه را کشف کرده است. موسیقی معمولی (جداد از سرودهای مشمژ کننده و نوحه های نغرت - انگیز آهنگران و امثالهم) به رادیو و تلویزیون راه میابد و حتی پاره ای نغمه های خارجی - مقامات حکومتی بشدت دست اندر کار ایجاد "سرباهای اطمینان" اند. انتقادات و لطیفه گوئی - های رسمی و سطحی درباره بدبختی ها و فلاکت مردم وضع نابسامان مملکت، گوشه ای مهم از برنام های صداوسیما جمهوری اسلامی روز - نامه ها و مجلات را تشکیل میدهد. رژیم ناتوان و مستاصل در برابر معضلات بشمار که در وضعیت کنونی قادر به کوچکترین فرم و اعطاء امتیاز در زمینه های اقتصادی - رفاهی نیست و اقتصاد بحران زده اش روز بروز زیر بار سنگینی - هزینه های جنگی و رکود و رشکنتگی و عدم توازن بخشهای مختلف (صنعت و کشاورزی) پائینتر می رود، به حربه تبلیغات عوام فریبانه و وعده و وعیدهای دهان پر کن روی آورده است. بوجی طرحهای "دفاع از مستضعفان" کمپرادورهای

اسلامی زمانی آشکار میشود که نرخ صعودی تورم، گسترش بیکاری و تخته شدن در بسیاری از رشته های تولیدی و داغانی اوضاع کشاورزی را در نظر بگیریم. اسم این دروغها را حتی و غده سرخرمن نمی توان گذاشت، چرا که از شور و زار اوضاع کنونی هیچ محصولی جز فلاکت و فقر و مرگ نمیتواند بیبار آید. امتیازات رفاهی موجود در لیست تمسخر آمیز سران حکومت اسلامی را حکومتیهای کمپرادوری بحران زده ای که درگیر جنگ خانمانسوزی نظیر جنگ خلیج نیستند هم نمیتوانند اعطاء کنند، چه رسیده هیئت حاکمه مستاصل و درمانده ایران. اینجاست که برای نشان دادن دریاغ سبز و قبولاندن "واقعی بودن اصلاحات"، پاره ای کشایشهای محدود و سطحی - و کماکان با مضمون بی خط و ارتجاعی - در عرصه های فرهنگی و اجتماعی لازم میآید. جمهوری اسلامی با مجاز شدن پخش ترانههایی که بسیاری از مردم سالهاست در محافل خود آنها را میخوانند و علنی کردن جزئی و دم بریده پاره ای انتقادات مردم از وضع موجود - انتقال - داتی که سالهاست با خشم و فریاد و بسون هراس از شلاق و سرنیزه پاسدار در کوچه و خیابان بر سر زبانهاست - در رسانه های گروهی بخوبی خسود میخوانند و توده ها را فریب دهد و از میان طالبان رفاههای فرهنگی برای خود پاییه ای فراهم کند. اما در شرایطی که کار دبه استخوان زحمتکشان رمدیده است، آیا آواز شجریان و امثالهم میتواند نقش داری مسکن یا مخدر را بسود رژیم بازی کند؟ در اوضاعی که جنگ دسته دسته از پیرو و جوان قربانی میگردد، آیا نمایش فیلم های "بی حجاب" میتواند عکس العمل خشمگین توده - ها را زائل سازد؟ بعید بنظر میرسد. ایجاد این قبیل زمینه های "تفریحی" برای توده هایی که کار دتیز فلاکت بر استخوانشان خراش می - اندازد، بسختی میتواند نقش داری مسکن یا مخدر را ایفاء کند. لطیفه گوئی ها و کشایش های فرهنگی - هنری "جمهوری اسلامی ذره ای از خشم و نفرت زحمتکشانی که از پیام ناشام برای بقا و خویش در تکاپویند، نخواهد کاست و در ذهنهای جستجوگر برای راه حل ریشه ای معضلات و مصائب مؤثر نخواهد افتاد. هر چند تبلیغات ناسیونالیستی و مذهبی همچنان سلاح مؤثری جهت تخنیر و تحسین افکار عمومی در دست کمپرادورهای اسلامی است و امروز نیز میبینیم که بدنبال جنگ موشکی و بمبارانهای هوایی بطور بی سابقه ای بر ابعاد این نوع تبلیغات - خصوصا نوع ناسیونالیستی و شوونیستی - آن افزوده گشته است. توده های ستم دیده ایران باید بروشنی درک کنند که این روحیه مقاومت و مبارزه جویانه آنان بوده که رژیم اسلامی را به این جنب و جوش جدید واداشته، این مقاومت در برابر اعزام اجباری جوانان به جبهه های مرگ بوده که بر عدم انجام بخشی از عملیات جنگی ارتجاع مؤثر افتاده و برای دوره ای معین کمرنگ کردن مسئله جنگ را در تبلیغات

درباره جمع بندی 'حکا'
از قیام بهمن

سرمقاله نشریه "کمونیست" ارکان "حزب کمونیست ایران" (حکا) در شماره ۲۶ - بهمن ۶۶، در قالب خاطرات و آرزوهای یکی از اعضای خود جمع بندیهایی از قیام بهمن ۵۷ ارائه داده است که یکبار دیگر پرده های نازک کمونیست - نمائی حکا را کنار زده و فرمییم آزار - دهنده آثار آشکارتر میسازد. مقاله نقشه یک خرد بروروا (کسه علی - رگم نام "فداکاریها" هنوز یاداشتی دریافت نکرده و بجای نرسیده) را برای گرفتن قدرت بجلو میگذارد و کمندی تقلید او از روش قدرت گیری طبقات ارتجاعی را به صحنه میآورد.

این نوع نقشه ریزی هاجر برای طبقه ما هشدار دهنده است، آنه فقط از آنجهت که با این مواظب دوستان نپس راه انقلاب، مواظب بن طبقات و اقشار اجتماعی که منافع خود را با تخییراتی چند در چارچوب همین نظام ستم و استعمار تأمین شده می بینند باشیم، بلکه مهمتر از آنجهت که محروم بودن طبقه کارگر از ستاد و پیشاهنگ پرولتریش، امید سودهستن از طبقات کارگر در سیر تحولات آتی را در دل نپروهای غیر پرولتری - علی رگم هرا دعائی کسه داشته باشند و هر نامی که بروی خود نهاده باشند - کماکان زنده نگاه میدارد.

این نیروها با اصرار می کوشند کارگران و دیگر زحمتکشان را بهر طریق از وقوف به مهم - ترین حقیقت انقلاب ۵۷ باز دارند: این حقیقت تلخ که در انقلاب ۵۷ طبقه کارگر دستیار طبقات دیگر شد، قیام ۲۲ بهمن همان - گونه که بنسابقه کشایشی برده ۱۹۸۰، تأیید فرق العاده ای بیرونیای جهانی گذارد، آفت از پروسه ساقط انقلاب و شکست نیروهای مارکسیست لنینیست را نیز رقم زد. *

نویسنده مقاله مذکور قبیل از هر چیز به مقیدل کردن امر مهمی که همانا جمع بندی از تجربه - انقلاب ۵۷ باشد، می بردازد. ایشان مینویسند: "با فرارسیدن سالگرد قیام مردم که باشیهای سرد و طولانی زمستان مصادف است نه تنها فرصت این کار با جمع شدن اعضاء خانواده در تنها اتاق گرم خانه یاد رکنا رکسی بدست می آید، بلکه بعلاوه ضرورت بازگ کردن آن وقایع از در دیوار دوباره یادآوری میشود. البته ایشان مختارند که مسائل حزب خود را بدین ترتیب حل کنند، اما کارگران انقلابی نمی توانند امر

* "با سلاح نقد" جمع بندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران.

مسخ رفرمیستی یکا تجربه انقلابی

جمعیتی از انقلاب، شکست انقلاب و برخورد علمی به نقاط قوت و ضعف طبقه خود را با کپ های خانوادگی در حین تخریب شکستن واحیاناً تاشای تلویزیون، عوضی بگیرند. آن سؤالاتی که هر لحظه هر روزه و هر فصل از سال با تداوم گردش چرخه ها نظام خونبار استلزاماً روستم به ذهن کارگران انقلابی نیش میزند، نمیتواند برای یک لحظه برای آقای داور و طبقه ایشان مطرح باشد. بهمین جهت است که اینگونه پیش پا افتاده و سبک به موضوع برخورد میکنند.

از ویژگیهای مقاله مذکور آنست که نویسنده میخواهد بالحنی رگ و صریح هم بآیدن حکا و هم با "اپوزیسیون" جمهوری اسلامی حریف و ... میخواهد گروه اول را از القاط و ناروشنی های چندساله رهائی بخشد و بالاخره صراحتاً آن تصویر "جمهوری دمکراتیک انقلابی" شان را که مختصاتش دست نخوردن مناسبات ارتجاعی حاکم و تداوم حاکمیت طبقات ارتجاعیست، ترسیم کند. تصویری که تنها تفاوتش با دوران متعاقب قیام بمن ۵۷ حضور بازیگری جدید بنام حکا در صحنه است که با نفرات بیشتر و موقعیت متشکلاتر بروی صحنه بریده و غلیم توم آفرین تضمین تداوم دمکراسی را در برابر چشم توده های ستم دیده به اینسو و آنسو تکان میدهد. و برای گروه دوم - "اپوزیسیون" جمهوری اسلامی - این پیام روشن و صریح را دارد که در تحولات آتی برای کسب قدرت سیاسی روی آنان بطور جدی حساب باز کرده است! اینکه گروه اول میتواند کماکان به تغذیه از این ترهات رفرمیستی مشغول باشد و یا نه دوم میتواند از اینگونه محاسبات حکا خرسند گردد، مسئله ما نیست. مسئله ما برخورد به نمایجی است که آقای داور در گوش طبقه ما زمزمه میکند، و نشان دادن چگونگی جمع بندی طبقات غیر پرولتری از یک تجربه تاریخی و عینی است.

آنجا که توده های ستم دیده و تحت استعمار مخاطب مقاله هستند، نویسنده میکوشد به آنان حالی کند که این جدالی کاری بود که نمیتوانستید انجام دهید و بار دیگر نیز باید انجام دهید. پیام او به توده هایی که ضربه شکست انقلاب ۵۷ باورهای پیشین و ساده اندیشی های آنان را دستخوش تزلزل ساخته، اینست که یابدش بخیر، چه روزگاری بود! و عوام فریبانه مینویسد "در آنروزها همه چیز را قدرت و اراده مردم تعیین میکرد".

واقعیت چیست؟ در دوران اعتدالی انقلابی ۵۷-۵۶ تمایلات انقلابی توده ها بیدار شده بود. ستم دیدگان در حرکت خود تاحدی که آگاهی محدود انقلابیشان امکان میداد به پیش میرفتند و در شرایط ازم گسیختگی ارتجاع حاکم در بسیاری موارد مهر انقلاب را بر وقایع و تحولات میکوبیدند. تعرض انقلابی به نهادهای سرکوبگر، مصادره های انقلابی توده ای در شهر و روستا، ایجاد تشکلات توده ای برای پیشبرد مبارزه علیه حکومت نظامی شاه و ... در اساس بیان روحیه رشیدیانده انقلابی و ابتکار عمل توده ها بود و نشان دهنده این امر که توده ها بالاخص زحمتکشان را نمیتوان برای همیشه در بردگی نگاه داشت. اما این همه ماجرا نبود. در آنروزها این ناآگاهی و محروم بودن زحمتکشان از یک رهبری پرولتری دانا و توانا بود که اساسیترین مسئله را تعیین کرد. آغاز سقط انقلاب را! و این نشان داد که در شرایط فاندان رهبری پرولتری و خط ویرنا- م پرولتری، حتی بی حد و حصرترین فداکاری توده ها و شورانگیزترین حماسه های نبرد زحمتکشان نیز نمیتواند به تحول انقلابی تمام عیار جامعه منتهی گردد، مناسبات کهن غالب بر جامعه نمیتواند زیر و رو شود.

این عوام فریبی محض است زمانیکه حکا مینویسد: "همه چیز را قدرت و اراده مردم تعیین میکند". چرا که اگر منظور از مردم، کارگران و دهقانان و زحمتکشان شهری است، قدرت و اراده واقعی آنان در گرو کسب آگاهی انقلابی تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری است. و این چیزی بود که از آن محروم بودند. اگر طبقه کارگر به قدرت و اراده واقعی خود واقف بود هرگز بجای آنکه برای مهمترین حق خود - حق حاکمیت - نبرد کند، دستیار طبقات غیر نمیشد. اگر در آنروزها کارگران بهمراه نزدیکترین متحدان خود یعنی اقشار تحتانی دهقانان و زحمتکشان شهری ارتش سرخ تحت رهبری حزب خود را دارا بودند و جنگ انقلابی خود را برای سرنگونی رژیم شاه و برقراری جامعه دمکراتیک نوین به پیش میبردند، وقایع به آنصورت که رخ داده، تکوین نمی یافت؛ چرا که بواقع قدرت و اراده مردم خیلی چیزها را تعیین میکرد. نه با تظاهراتهای تاسوعا و عاشورا - شی مواجه میشدیم، و نه با بازیهای بختیاریانید و از هاری برود، خمینی بیاید و بختیار برود و غیره و ذلک. فقط یک اکونومیست - رفرمیست

میتواند بغیر از این بحث کند و دید کارگر را از قدرت و اراده واقعیشان محدود نگاه دارد.

بنا بر نظر آقای داور، "بدنبال انبومی از اعتصابات و اعتراضات بود که" پوزة دیکتاتور بخاک مالیده شد" بقول ایشان "هیچ سلاحی بر بدن این مردم برائی نداشت" و فریب هیچ وعده شیرینی را نمی خوردند. و سرانجام چنین نتیجه میکگیرند که اینبار نیز چنان خواهد شد. بازم استفاده از شیوه انعکاس قسمی یک حقیقت، و جنبه فرعی را بجای اصلی گذاردن و تحریف عمیق در مسئله، بکار گرفته شده است. با همان باز کردن بحران اقتصادی - سیاسی در جامعه و جاری شدن سیلاب خشم و غضب "پاشینی ها" علیه "بالائی ها"، ضعف مغرط - جزیره ضبات و آرامش "امپریالیسم آمریکا آشکار گشت و یکبار دیگر توده تحت ستم دید که ارتجاع و اربابانش بیره های کاغذی بیش نیستند. انفراد شدید باند پهلوی و نفرت بی حد و حسابی که اکثریت اقشار خلقی در طول سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۲۲۷۰ تا مقلع انقلاب از این حاکمیت در خود جمع کرده بودند، باعث شد که هیچ قشری از توده به هیچ رو از پی باند حاکم روان نشود و فریب وعده هایشان را نخورد و از چماقشان نهراسد. اما عرصه مبارزه طبقاتی بسیار پیچیده تر از این رود روشی ۹۹ درصدی در مقابل یک درصد است. و کارگران اگرچه فریب شیرینی ران خوردند - زیرا مانند خرده بورژواهای وامانده که در همین سیستم بدنبال جایی برای خود هستند، سست عنصر نیباشند - اما در مقابل ایسمن پیچیدگیها کج شدند و راه بر دیکتران گشودند. و این احتساب ناپذیر بود چرا که انقلاب یک عمل آگاهانه است. انقلاب یک فن است و علم خود را دارد که بدون بکار بست آن، طبقه کارگر نمیتواند انقلاب کند و بدون آن علم هر بار که بحران انقلابی فرار سست باز هم طبقه انقلابی محکوم به کجی سری و راه گشودن بر دیگران است.

یکی از پیچیدگیهای مبارزه طبقاتی در انقلاب قبل آن بود که طبقات ارتجاعی رانده شده از قدرت سیاسی توسط باند پهلوی، خود را در صفوف انقلاب پنهان کرده و تحت لوای ضدیت با شاه و آمریکا خود را انقلابی جازندند. امپریالیسم آمریکا برای حفظ آنچه از دستگاه سقیم در صحنه ۱۰

صیخ رفرمیستی

دولتی باقی مانده بود، راه را برای بقا در دست رسیدن خمینی باز کرد و در واقع ماهیت طبقاتی ارتجاعی خمینی کار را برای این عقب نشینی آمریکا راحت کرد. ظاهراً انقلاب بسیار بی درد و رنج بشر رسید. شکوه آن قیام بی شک متعلق به جوش انقلابی و بی سابقه توده های مردم بود، اما کوتاهی و بی درگیری آن نتیجه سیاست آمریکا برای پریدن سرانقلاب بود. در مورد قیام بهمین چیزی که کمپرادورهای اسلامی بر آن پنده افکندند و امروز آقای داور و حزبشان هم چنین میکنند، اینست که قیام در عین حال آغاز سقط انقلاب بود. آن قیام سرانجام مهر طبقه معینی را بر تارک خود حمل کرد که ادامه دهنده و حافظ همان مناسبات خفقان آور و شرایط نکبت باری شد که توده های کارگر و زحمتکش ایران در زمان شاه زیر آن له میشدند.

حکم آقای داور مبنی بر اینکه "اینبار نیز چنان خواهد شد" بیشتر از آنکه حرفی دلخوش کننده - ولی بی پایه و اساس - باشد، نشان دهنده بیش مخینی است که شرکت توده ها در پیروسی انقلاب را بدون دستیابی به آگاهی و تشکیل طبقاتی طلب میکند و قصد دارد انقلاب را به سیاق تمام نیروهای غیر پرولتری از طریق اهرم فشار کردن جنبشهای توده ای و سردجوشی از عزم و فداکاری شدید توده ها - در دوران اعتلای انقلابی - به سرانجام "مطلوب خویش" برساند. نویسنده بخش طریقی از مقاله خود را به توصیف "روحیات مردم و مناسبات دگرگون شده" افراد جامعه طی دوران انقلاب اختصاص داده و هدف از این کار را نیز زنده کردن خاطرات انقلابی برای نسلی که در انقلاب ۵۷ شرکت نموده و "وصف عیش" برای نسل جدید ذکر کرده است. مسلم آنست که جوانب و عناصر انقلابی که در روحیات توده های زحمتکش جامعه و همچنین اقشار میانی جامعه، مورد مناسبات میان انسانها جوانه زد بسیار گرانقدر می باشند و باید گفت که این انعکاس کوچکی از مناسبات انقلابی میان انسانها در جامعه انقلابی آهسته آهسته زمانی که حاکمیت ستم و استثمار سرنگون شده باشد، می باشد. اما این جوانه های انقلابی باید آبیاری نمایند چرا؟ زیرا مناسبات مالکیت یعنی عامل تعیین کننده در دگرگونی مناسبات میان انسانها و... دست نخورده باقی ماندند و وجود و بروز مناسبات زشت و عدم همبستگی و هم یاری در میان افراد زحمتکش جامعه عمدتاً بدلیل آنست که مناسبات تولیدی و اجتماعی و ایده های طبقاتی ارتجاعی بر جامعه حکمفرما است. و جامعه بر اساس مناسباتی بنا شده که منطق آن عبارت از این است که یکعده به قیمت له شدن یکعده دیگر خود را بالا میکشند، یکعده بر روی استخوانهای یکعده دیگر راه میروند و قانون جنگل بر این جامعه حکم فرماست. و دقیقاً اعتلاء انقلابی، که چهار بند این

مناسبات و ایده های مطبق بر آن را بلرزه در می آورد، بسیاری جوانب مناسبات میان انسانها را نیز انقلابی میکند. مثلاً انقلاب به ایده های فئودالی و بورژوازی بسیاری از کارگران انقلابی و دیگر توده های انقلابی در ارتباط با مسئله زنان ضربه زد و بسیاری از جوانب مناسبات سنگرانه میان مردوزن را متحول کرد.

مهمترین همبستگی و همیاری توده های انقلابی در روزهای قیام و بعد آن بر محور مبارزه خونین و غیر خونینی بود که شهر به شهر و خیابان به خیابان علیه نیروهای دشمن به پیش می بردند. آیا تصاویر بغایت مبتذلی که آقای داور از "همبستگی" و "همیاری" مردم میدهند را میتوان بعنوان یک جمع بندی جدی از این جنبه تجربه قیام ۵۷ جازده؟ بقول خودشان: "شاید. بعید نیست!" بشرط آنکه اینکار نه در جمع توده های انقلابی و پیشرویی که با ولع بدنبال راه حل معضلات و مشکلات انقلاب میکردند، و آگاهی انقلابی و تشکل پیشاهنگ خود را طلب میکنند، بلکه در محافل و مجامعی صورت گیرد که با از محدوده اعتراضات و مطالبات خرد اقتصادی و یاباره ای اصلاحات سیاسی فراتر نگذاشته و نمیخواهند بگذارند. مجامع و محافل که به تعبیر و تئوریهای قلابی و دل خوشکنک بورژوازی و تحلیل های سیاسی صحتایک غار آنچنان عادت کرده اند که از توصیفات ایشان ککشان هم نمی کزد. وقتی نیروی "آگاهگر" جریانی مثل حکا و سخنگویانی از قبیل نویسنده مقاله مذکور باشد، آتوقت باید هم "دگرگونی مناسبات میان انسانها" بسطح مثال فروشنده متقلب آب زرشک که در دوران انقلاب به تقسای بخشنده و بی چشماشت متحول شده، تنزل یابد. نکته قابل تأمل دیگر در مقاله آقای داور مقوله قیام "همگانی" است. ایشان مینویسند: "انقلاب بعدی هم در آغاز قیامی همگانی برای بدست آوردن آزادی و دموکراسی خواهد بود". "در قیام بعدی مردم علیه حکومت اسلامی هم مردم، بخانه های سلطنت طلبان و مجامدین و ناسیونالیستهای دواتشه نخواهند ریخت چرا که آنها هم مخالف جمهوری اسلامی بودند و در راه این مخالفت اعدای و کشته دادند. مردم حتی آنها را از مسلح شدن و از دیوار چماران بالا رفتن و فتح کمیته های سپاه اسلام منع نخواهند کرد. و عمل سرنگونی کماکان یک عمل توده ای و همگانی خواهد بود". این یک واقعیت عینی است که در قیام ۵۷ نمایندگان طبقات مرتجع خارج از قدرت با اصطلاح با طبقات و اقشار ستندیده و خلقی شهری هم صف شدند. و این ماجرا میتواند بارها بارها تهنه در ایران بلکه در انقلابات سایر کشورهای تحت سلطه نیز تکرار شود حتی ممکن است عناصر یا جریاناتی از درون خود هیئت حاکمه نیز در آخرین لحظات با موج ابراز "همبستگی" کنند. نکته مهم آنست که حکا از این واقعیت عینی نتیجه گیری معینی برای عمل سرنگونی اراک

میدهد. حکا عمل سرنگونی را بواسطه وجود این طبقات مرتجع و مشخصاً در ارتباط با تحولات آتی بواسطه شرکت "سلطنت طلبان و مجامدین و ناسیونالیستهای دواتشه"، عملی همگانی و توده ای میداند. به ذهن آقای داور و حزبشان یک لحظه هم تصویر میلیونها توده دهقان که نزدیکترین متحدین پرولتاریا در امر انقلاب دمکراتیک نبودند بشمار میآیند، خطور نمیکند. متحدینی که بدون آنها حتی اگر طبقه کارگر حزب خود را نیز نداشته باشد، نمیتواند قدرت سیاسی را کسب نموده جامعه نوین را بنا کند و انقلاب جهانی را به پیش راند. این نحوه تفکر حکما را نباید این گفته رفیق استالین می اندازد که: "... و آنکس هم که از انقلاب بترسد، کسی که خیال ندارد پرولتاریا را بر طرف حکومت سوق دهد، مسلماً به متحدین پرولتاریا در انقلاب نیز نمیتواند علاقمند باشد."

تجربه نشان داده است که نیروهای طبقاتی مخالف رژیم از دو طریق میتوانند در پیک قیام شهری در قدرت سیاسی جای بگیرند و یا آن را بسف آورند.

یکم، نیروهای بورژوا یا خرده بورژوازی خارج از قدرت، در اتحاد با پرولتاریا کمپرا - دور خارج از قدرت و برپایه حفظ مناسبات مالکیت و ارکانهای حیاتی دستگاه دولتی (دیکتاتوری بورژوازی)، و با کسب حمایت پرولتاریا بین المللی (یا بخشهایی از آن) ظاهراً بردش توده ها بسوی قدرت روانه گردند. قدرت گیری ساندینیستها بمثابه نماینده طبقات میانی، و جریان خمینی بعنوان نماینده ارتجاع خارج از دستگاه حاکمه نمونه هایی از این نوع هستند.

دوم، طبقه کارگر در جریان جنگ خلق اتحاد مستحکمی را با دهقانان برقرار ساخته و در شهرها نیز علاوه بر اعضا طبقه خود، به بسیج نیروی روستائیان مهاجر و دیگر اقشار زحمتکشان شهری میپردازد و تنها بدین طریق میتواند قیامی را بسوی کسب قدرت سیاسی هدایت کرده، دستگاه دولتی کهن را خرد نموده و بر ویرانه های دیکتاتوری خود را در اتحاد با دهقانان بنا سازد.

آقای داور در ادامه به تشریح دستاوردهای انقلاب ۵۷ پرداخته و از این طریق دورنمای تحولات "قیام آتی" شان را واضحتر بنمایش میدهد. ایشان مینویسند: "خانواده های فقیر و پر بیچه... با حقواری شدن گزیمه هایی که از مستغلات بساز و بیغروهای شروتمند و طماع محافظت میکنند، صاحب خانه شده بودند. کارگران در کارخانه ها بساط زور کوژی کارفرمایان و سرپرستان را جمع کرده و برای خودشان آقایی میکردند" حرکت محفانسه

توده های مردم در روزهای انقلاب برای بهبود شرایط زیست امری بدیهی است. در دوران اعتلای انقلابی یا حتی پیش از آن اقدامات بقیه در صفحه ۲۲

راه کارگر و جنبش فلسطین

"فلسطینی‌ها باید موجودیت اسرائیل را برسمیت بشناسند"

به همین رکی و به همین وقاحت اروزیو -
نیستهای راه کارگر چنین نسخه‌ای برای خلق
بیخاسته فلسطین پیچیده‌اند. هر بار که توده‌های
ستدیده در نقطه‌ای از جهان پابعرضه مبارزه
انقلابی می‌گذارند و بطور خودبخودی به ارکان
و مظاهر نظام ستم و استثمار امپریالیستی یورش
میدرند، بلوک سوسیال امپریالیستی و هوادارانش
را میبینیم که در صحنه به اینسو و آنسو می‌جهند
و با موعظت ضدانقلابی خود میکوشند بر خشم
توده‌ها مهار زده، آنان را از آگاهی انقلابی
محروم ساخته و بدین طریق ریشه‌های یوسیده
سیتم جهانی امپریالیستی را از گزند این
شعله‌های فروزان مصون دارند و در عین حال
با محدود کردن آماج حمله خیزش توده‌ای، از
پس‌پتانسیل انقلابی در امر رقابت خویش با
بلوک غرب سود جویی کنند. اینک هزاران هزار
ستدیده فلسطینی بار دیگر بعد از آمده‌اند و
قوای اسرائیلی را سنگ باران میکنند. چه
مضطرب قدرتهای جهانی در این مهلکه چه
تاشائی است! اینان طرحها و تدابیر امپری-
یالیستی را بر سر خویش سیر کرده‌اند تا از
باران خشم و نفرت دیرینه خلق فلسطین
در امان بمانند. این جنبشی است که در صورت
عمق یافتن و قرار گرفتن یک پیشاهنگ اصیل
انقلابی در رهبریش میتواند بساط تمامسی
قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی را در منطقه
بهم بریزد. و این چیز است که امپریالیستها و
سوسیال امپریالیستها تاب تحملش را ندارند.
در جبهه سوسیال امپریالیستی، جمیع رویزیو -
نیستهای جهان را می‌بینیم که برای ممانعت از
این دورنمائی پشت به پشت هم داده‌اند و چتر
تیرنگ را گسترده‌اند. در میان این جبهه
چهره راه کارگر نیز در پشت آریایش گور
باچف پیدا است. ببینید این لیاقه‌های هراسان
را که وقیحانه چه تفرقه می‌کنند!

شماره ۴۷ راه کارگر (ارکان فریب و
تحقیق و تحریف رویزیونیستی) را ورق می‌زنیم
و بعنوان بی‌مسای "مکام با کارگران و رحمت
کشان جهان" می‌رسیم. اینبار به وقایع فلسطین
پرداخته‌اند. فلسطینی که از سوسیال امپری-
الیسم و سخنگویان بومیش بیاد طرح تسلیم -
طلبانه راجرز - گرومیگو در سال ۱۹۷۴ (۱۹۷۴)
می‌افتد - این طرح در اوج مبارزات قهرآمیز
و درگیریهای فدائیان و توده‌های فلسطین با
قوای دولت اشغالگر اسرائیل، فالانژیستهای
لبنان و دیگر قدرتهای ارتجاعی منطقه ارائه

شد و هدفی جز محور آرمانهای انقلابی خلق
فلسطین و گشودن باب تسلیم و سازش در مقابل
دشمنان نداشت. - فلسطینی که مردم محرومش
در کنار ستمدیدگان کشورهای عرب منطقه با
فاطیعت در مقابل تدابیر ارتجاعی آمریکا و
شوروی ایستادگی کردند و اجازه ندادند
سازشکاران به آن طرح مرکب‌ار کردن
رند. راه کارگر با فلسطینی با چنین سابقه
تاریخی سروکار دارد، پس بناچار باید باب
تحریف و دروغ را بقصد دگرگون جلوه دادن
آرمانهای دیرینه خلق فلسطین بکشاید. در سال
مای اکت جنبش فلسطین (عمدتاً پس از جنگ
بیروت در ۶ سال پیش)، امپریالیستها و سوسیال
امپریالیستها و مرتجعین منطقه در خیال خود
فائحه انقلاب فلسطین را خوانده بودند و با
هل دادن نارهمبران این جنبش در سرایش
سازش، زمینه ترمیم و تحکیم بنیادهای ارتجاع
دست نشاندند. منطقه را فراهم میکردند. همه
اینها بر بستر تضادها و رقابت انجام‌گرفته
آمریکا و شوروی و بعنوان جزئی از سیاست
تدارک جنگی دو بلوک شرق و غرب انجام
میکرفت. بطور مشخص سوسیال امپریالیسم
شوروی با جریانات بورژوا و دلان‌منشی در
رهبری جنبش فلسطین رویرو بود که از لحاظ
منافع و جهت گیری طبقاتی بخوبی پتانسیل
تبدیل شدن به اهرمهای بلوک سوسیال امپری-
یالیستی در منطقه را داشتند و پیشاپیش بخشی
از آنها بدین بلوک پیوسته بودند. از سوی
دیگر می‌بایست با حسابگری و احتیاط با
اسرائیل بعنوان پایگاه درجه اول منطقه ای
آمریکا برخورد کند. شوروی علاوه بر اینکه
درون جامعه و دستگاه دولتی اسرائیل سخنگویی
بنام "حزب کمونیست اسرائیل" داشت، درسی
تحکیم و افزایش بندهای ارتباط مستقیم خود
با دولت صهیونیستی هم بود تا در درازمدت
قادر به نفوذ و تاثیرگذاری بر این دولت، یا حتی
خنثی کردنش باشد. مهاجرت ۶۰ هزار یهودی
شوروی به اسرائیل طی دهه ۷۰ که در نهادهای
صهیونیستی و ارتش سرکوبگر مستقر در اراضی
اشغالی بکار گرفته شدند و همچنین توافقاتی
که در یکی دو ساله اخیر میان مسکو و تل آویو
در مورد تسهیل مهاجرت یهودیان صورت گرفت
در چارچوب سیاست کلی خاورمیانه‌ای سوسیال
امپریالیسم میکنند. اما شورویها نه تنها
رقبای غربیشان نمیتوانستند مقاومت و مبارزه
توده‌های فلسطینی را بعنوان یک واقعیت عینی

نادیده بگیرند. شوروی با محاسبه اوضاع کلی
خاورمیانه کوشید (و می‌کوشد) که از چنین پتان-
سیل مبارزاتی بعنوان اهرم فشاری جهت
اعمال نفوذ و بسط موقعیت خویش در کشورهای
عربی استفاده کند و این جنبش را آنچنان
تحت کنترل درآورد که بتواند آنرا همسوز
کارت برنده‌ای در بازیهای منطقه‌ایش (چه با
اسرائیل، چه با رقبای امپریالیست غربی)،
مورد استفاده قرار دهد.

محتوای مقاله راه کارگر نیز منطبق بر
خطوط کلی سیاست شورویهاست ۱۰ - اسرائیل
را باید بعنوان یک "واقعیت عینی" برسمیت
شناخت. ۲۰ - رهبری کنونی سازمان آزادیبخش
فلسطین (ساف) باید مورد پشتیبانی قرار گیرد،
۳ - "حزب کمونیست اسرائیل" متحد طبیعی
جنبش فلسطین است. ۴ - انقلاب فلسطین
می‌باید راه تبلیغات اصولی و مؤثر را در پیش
گیرد تا سرانجام بتواند به خواست تشکیل
یک دولت مستقل فلسطینی - بدون آنکه
موجودیت اسرائیل زیر سؤال برده شود -
تحقق بخشد. بر مبنای این سیاست، خلق فلسطین
چاره‌ای ندارد جز آنکه به رهبری مشتاق بورژوا -
کمپرادور و مرتجع و سازشکار "خودی" گردن
گذارد، از نابودی دشمن صهیونیستی چشم‌پوشد،
سرفروخت خود را در اختیار "متحد" قدرتمندی
بنام بلوک سوسیال امپریالیستی قرار دهد تا
اوضاع من حیث المجموع در مهتری موافق با
منافع استراتژیک و درازمدت این بلوک به
پیش رود. همانطور که شخص گورباچف طی
آخرین ملاقات خود با یاسر عرفات در مسکو
(فروردین ۱۳۶۷) مطرح نمود، "برسمیت شناختن
دولت اسرائیل، در نظر گرفتن منافع امنیتی
این کشور و راه حلی برای این مسئله، عنصری
ضروری در استقرار صلح و ایجاد روابط حسن
همجواری در منطقه بر اساس اصول قوانین
بین‌المللی است" و شما فلسطینیها هم باید
خیالتان راحت باشد چونکه "حمایت وسیع
ببین‌المللی - بمعنای پشتیبانی شوروی و اقباز
و وابستگانش - را صاحب هستید و این تضمین
حل مسئله عمده فلسطینیها - حق تعیین سرنوشت -
میباشد." (پروا ۱۰، آوریل ۸۸ - تأکید و گوشه
از حقیقت است)

رویزیونیستهای راه کارگر نیز در همین چار-
چوب کاره سران شوروی را علیه انقلاب
فلسطین تیز میکنند.

در فلسطین چه میگذرد؟

* از ماه فوریه سال مسیحی جاری (بهمن ۱۳۶۶) جهان شاهد حضور گسترده و مستقیم زنان در صفوف مقدم درگیریهای خیابانی با قوای اسرائیلی بود. زنان انقلابی به ایفای نقش کفاری در مبارزه فداکارانه و در ضدیت با سلطه فرهنگ سنتی و عقب افتاده که در نواحی غزه خصوصاً از سوی جریانات بنیادگرای اسلامی تبلیغ میشود، بپا خاستند. آنها با تعرضی بیباکانه علیه سربازان جنایتکار اسرائیلی نشان دادند که برخلاف تبلیغات حاملین افکار ارتجاعی فئودالی و مردسالارانه، جای زن نه در چاردیواری خانه‌ها بلکه در نرده‌های خشاکین قهرآمیز است و کار زن می‌باید بسیار عظیمتر از حداکثر خرد کردن سنسک برای جوانان جنگجوی فلسطینی باشد. این تغییر در صحنه خیزش کنونی، نگرانی شدیدی را در میان تحلیلگران غربی دامن زده است. مفسر روزنامه نیویورک تایمز (۹ مارس ۸۸) این نگرانی را چنین بروز میدهد: "آیا این وقایع بمعنای پیوستن قشر دیگری - به غیر از جوانان - بمسئولیت سنگ پرانان است؟" و این تازه گام - هائی ابتدائی و محدود در مسیر مبارزه‌ای بود لایست که چنین هراسی در دل امپریالیستها انداخته است. باشد تا جهان شاهد "پدیده‌اشی داغی" شود که زنان و مردان آگاه و انقلابی فلسطینی در مسیر انقلاب درازمدت مسلحانه از کلیه مرتجعین و امپریالیستها بعمل خواهند آورد.

* دور اول سفر جورج شولتز وزیر امور خارجه آمریکا به اسرائیل و چند کشور خاورمیانه با فضاحت به پایان رسید. شولتز با طرح "صلحی" که با خود اینسو و آنسو میکشید سرانجام دست از پا درازتر به کاخ سفید بازگشت. مهمترین بخش این سفر که جنجال بسیاری بر سرش برآه انداختند عبارت بود از برنامه ملاقات شولتز با عده‌ای از فلسطینیهای "معتدل" در اسرائیل. اما کسی برای این ملاقات داوطلب نشد. با وجود آنکه زمزمه تصیم عرفات مبنی بر ملاقات چند فلسطینی "سرشناس" از جمله حنا سینیورا (سر دبیر روزنامه عربی زبان الفجر چاپ اوز - شلیم) با شولتز همه جا پراکنده بود، اما مخالفت سرسختانه توده‌های شورشگر فلسطینی این برنامه را عقیم گذارد. آنها پیشاپیش بانوشتن شعار "مرگ بر حنا سینیورای خائن" بر دیوارها حکم خود را صادر کرده و فلسطینیهای "سرشناس" را آرزو بدل باقی گذارند. ضمناً شولتز وقتی به اردن وارد شد که ملک حسین "بطور اتفاقی" بقیه در صفحه ۱۳

اطلاعیه

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

باردیگر خاورمیانه توجه جهان را بخود جلب کرده است. اما اینبار صحنه آریان، شیخ متفرن، شاهان فئودال و آیت‌الله‌های ارتجاعی و عوام‌فریب نیستند و امپریالیست - ها نیز علیرغم بحرکت دواوردن زرادخانه نظامی دوسلوک در خلیج و پیشبرد بخشی از تدارکات جنگ جهانی، در این صحنه آرائی شرکت ندارند. توفانی از آنسوی منطقه بوزش درآمده و این بساط ارتجاعی را بمصاف میطلبد. این خیزش قدرتمند مردم فلسطین است.

صای نبرد از گلوی نسل نوین انقلاب فلسطین، همچون وزش تند هوای تازه در فضای خاورمیانه است. این توفان هرآنچه را که بعنوان واقعیت مورد قبول در این نقطه از جهان معرفی میشد، درهم ریخته است. با وجود آنکه مبارزه انقلابی در این خطه هیچگاه متوقف نگشته بود اما کارشناسان امپریالیستی در خیال خود فاتحه جنبش فلسطین را خوانده بودند. بی‌نا به ادعای برخی اسرائیلی‌ها، پس از تجاوز به لبنان مسئله فلسطین صرفاً به یک مسئله "داخلی" اسرائیل تبدیل شده بود و رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین در سراسر تسلیم آشکار پائین و پائینتر میرفت. در این موقعیت بود که خیابانها به جولانگاه جوانان تبدیل شد. آنها خود را به هر آنچه در دسترس بود، از آجر گرفته تا تیرو کمان و کوکتل مولوتف، مسلح ساخته و سوگند یاد کردند که حتی به بهای جان، نبرد را تا پیروزی ادامه دهند. کدام پرولتر آگاهی است که از مشاهده هراس نیروهای متفرن ضدشورش اسرائیلی در مقابل بیباکی جوانان فلسطینی بوجد نیاید!

صهیونیستها با بیرحمی تمام بمقابله با خیزش برخاستند. نیروهای تابنده‌شان مسلح سراسیمه به مناطق اشغالی کرانه غربی و نوار غزه سرازیر شدند. کودکان، پیرمردان و پیرزنان را بزدان افکندند، شکنجه کردند و بگلوله بستند. دست و پای هزاران تن را در پیش چشم جهانیان شکستند. این گواهی دیگر از ریشه‌های کل تاریخ اسرائیل است. اسرائیل از همان ابتدا کبک ترور و جنگ علیه اهالی بومی فلسطین ایجاد شده تا قتل عام صبرا و شتیلا همواره یک دولت مستعمراتی اشغالگر و مهمترین پایگاه خاورمیانه‌ای امپریالیسم بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. اسرائیل مجری تبهکار و وحشی ارتجاع در منطقه و سراسر جهان است.

جوانان فلسطینی و خیزشی که آنان در صفوف مقدمش قرار دارند برخاسته از مقاومت یک ملت در مواجهه با استثمار و ستم مستعمراتی بی حد و حصر میباشد. بخشی از این ستم و استثمار را نقشه بین المللی نابودی کامل یک خلق تشکیل میداد که امپریالیستهای فاتح در جنگ جهانی دوم جهت تضمین هژمونی خود در خاورمیانه آنرا طرازی کردند. امپریالیستها میدانند در برادرشان نسل نوینی از انقلابیون قرار گرفته که برخلاف رهبران سنتی جنبش مقاومت فلسطین، نه در پی کُلجی از سیستم پوسیده و بساط در حال تلاشی امپریالیستی، بلکه بدنیاال انتقام جویی در قبال همه جنایاتی هستند که بر خلق فلسطین اعمال شده است. انترناسیونالیستهای انقلابی از فرصتهائی که این تحول جهت درهم شکستن جنگال امپریالیسم از حلقوم میلیونها ستم دیده بهسراه می‌آورد بخواهی آگاهند و مقدم خیزش کنونی و جوانان فلسطینی را گرامی میدارند. تلاشی که در جهت جلب حمایت پرولتاریا و خلقهای ستم دیده جهان از این مبارزه صورت می - گیرد و نبردی که علیه اقدامات امپریالیستها و مرتجعین، در به انحراف کشاندن و منفرد ساختن آن به پیش می‌رود، شورانگیزترین و گرامیترین وظیفه انترناسیونالیستی است.

این فقط صهیونیستها نیستند که از خیزش کنونی بوحشت افتاده اند. رژیمهای ارتجاعی و تحت الحمایه امپریالیسم در کشورهای عربی نیز اهالی فلسطینی را تحسنت فشار گذاشته و تظاهرات همبستگیشان را سرکوب کرده اند. آنها با یکدست بیانیه - های ظاهری در حمایت از خلق فلسطین صادر میکنند و با دست دیگر سراسیمه میگو -

در فلسطین چه میگذرد؟

برای درست کردن دندانهایش به انگلستان رفته بود! این نوکر سرسپرده نهیخواست در چنین موقعیت خطیری که توطئه ای نوین علیه خلق فلسطین طراحی میشود با اربابان خود زیاد در انتظار دیده شود.

طرح شولتز قرار بود در قبال تسلیم شدن خلق فلسطین به چه وعده‌هایی وفا کند؟ برگزاری انتخابات محلی در دهات و اردو - گاههای پناهندگان واقع در نوار غزه و کرانه غربی، ایجاد شورائی از درون این انتخابات که امور روزمره این مناطق را بچرخاند، و در ضمن قول روشن ساختن موقعیت نهائی "مناطق اشغالی" طی مذاکرات ویژه با شرکت "تلفنگان" خلق فلسطین - منظور از مناطق اشغالی، نه کل سرزمین اشغال شده فلسطین بلکه تنها نوار غزه و کرانه غربی است. در این میان مخالفت اسرائیل با کل طرح شولتز بار سنگین و سنگین کردن "امتیازات" را از دوش "امتیاز طلبان معتدل" فلسطینی برداشت!

دولت صهیونیستی اعلام کرد که بهیچوجه حاضر نیست سلاح شیری (و حتی وعده شیری) را جاشنی جاق سرکوب کند.

* جناح‌های مختلف سازمان آزادیبخش فلسطین موفق به اعمال نفوذی معین بر بخشی از فعالین خیزش کنونی شده‌اند. اعلامیه‌هایی که به امضا، رهبری متحد، بطور مخفیانه انتشار یافته و برای ادامه مبارزه در اشکال گوناگون رهنمود صادر میکند از جانب این جریان‌هاست. میباید گفت میسر شده که رهبری متحد از طرف اران ۴ جریان فتح (عراق)، جبهه خلق برای رهائی فلسطین (حبس)، جبهه دمکراتیک خلق برای رهائی فلسطین (حراته) و جبهه خلق برای رهائی فلسطین - فرماندهی عمومی بعلاوه بنیاد گرایان اسلامی تشکیل شده است. جدا از بحث‌هایی که میان جناح‌های مختلف ساف جریان دارد، میان رهبری "خارج" و "داخل" ساف نیز مشاجراتی موجود است. تمام این بحثها و مشاجرات در دو نکته خلاصه میشود: از عملیات مسلحانه در خاک فلسطین اشغالی باید استفاده کرد یا نه؟ بنظر میرسد که رهبری "بخش داخل" مخالف انجام چنین عملیاتی است و مدعیست که استفاده از این روش بر دامنه حملات ارتش اسرائیل به مردم خواهد افزود، و در آنکه در مورد مذاکرات "صلح" (و طرح شولتز)، چگونگی شرکت در این مذاکرات، شرایط و زمان شرکت و... چه موضعی باید گرفت؟ بطور خلاصه مسئله مرکزی مشاجرات جاری عبارت از اینست که چگونه باید از اوضاع کنونی سود جست و بیشترین امتیازات را گرفت، طرز تفکر "رهبری متحد" در فلسطین اشغالی با طرز تفکر غالب بر ساف تفاوت کیفی ندارد و هر دو بر استراتژی اعمال فشار و گرفتن امتیاز حرکت میکنند.

در حمایت

از مبارزه انقلابی

در فلسطین

شند چهره‌های انقلابی برخاسته از فلسطین را خاموش سازند، چرا که میتوانند حیطة حاکمیتشان را شعله‌ور سازد. توده‌های این کشورها همیقا از امر فلسطین حمایت میکنند و میدانند که این امر در پیوندی نزدیک با مبارزه برای رهائی خودشان قرار دارد. در حالیکه قوای ضدشورش اسرائیل، سرکوبگران تحت الحمايه آمریکا، سیاست مشت آهنین را در قبال خیزش کنونی در پیش گرفته‌اند، امپریالیستیا و مرتجعین تاکتیک - های ضدانقلابی دوگانه را بکار می‌بندند و شدیداً از کنفرانسهای صلح و "فرما" دم میزنند. امپریالیستهای آمریکائی حتی کوشیدند که خود را بدور از سرکوبگری وحشیانه اسرائیل نشان دهند، اما همه میدانند که دولت صهیونیستی سگ پلییدی است که طبق تعلیمات ارباب عمل میکند: "نه" ظاهری ارباب برایش بمنزله فرمان شدیدتر گاز گرفتن است. همکاری نزدیک با مرتجعین عرب نظیر ملک حسین، تاکتیک دیگر امیر - یالیستهای آمریکائی است و با قصد تحکیم یک رهبری "مثول" فلسطینی و مطلوب ابتکال ات امپریالیستی صورت میگیرد. حنا سیتورا سردبیر روزنامه عربی زبان الفجر چاپ اورشلیم را اسرائیل از زندان آزاد ساخت و شخص نخست وزیر این کشور به وی مأموریت داد برای "بررسی کنفرانسی درباره خاورمیانه" و "واشینگتن" سفر کند. حسنی مبارک و ملک حسین نیز با حمایت بسیار شولتز وزیر امور خارجه آمریکا مسافرت‌های جنبجالی جهت تبلیغ "کنفرانس بین المللی صلح" را به پیش برده‌اند. اینان امید دستیابی به یک توافق سیاسی می‌آفرینند تا این ذهنیت تقویت شود که تعیین سرنوشت فلسطین بدست امپریالیست‌هاست و نه توده‌ها. بدین طریق اینان میخواهند نقش توده‌ها را به یک گروه فشار تنزل دهند - گروه فشاری که قرار است بیشترین آرزویش وادار کردن آمریکا به استفاده از نفوذ خود جهت "اصلاح" اسرائیل باشد. همانطور که حسنی مبارک اعلام کرد: "ما امید دستیابی به یک راه حل را به اهالی کرانه غربی و غزه میدهیم". لنین زمانی متذکر شد که مرتجعین درست بهنگام گرفتار شدن در معضلات شدید قول رفرم میدهند. این دقیقاً زمانست که میباید مبارزه جهت نابود ساختن مرتجعین را پیش از هر زمان دیگر تشدید کرد.

جنبش خودبخودی نمیتواند الی الابد تداوم یابد. پیشروی انقلاب مستلزم آنست که مبارزین سنگ بران - همانها که امروز در جستجوی گذر به شیوه‌های مؤثرتر مبارزه هستند - بگونه‌ای آموزش یابند که فردا به سربازان آگاه ارتش پیشبرنده جنگ رهانیبخش اصیل تحت رهبری پیشاهنگی بیرونتری بدل شوند - پیشاهنگی بیرونتری کسه آدر به طرد سیاستهای رفرمیستی مسلط بر جنبش فلسطین باشد و واقعا در جهت نابودی دولت اشغالگر مستعمراتی حرکت کند. در غیر اینصورت امپریالیستها دیربازود میتوانند ابتکار عمل را دوباره بدست آورند و شعله‌های خیزش را - هر چند موقتا - خاموش سازند. بدون وجود ستاد انقلابی فرماندهی بر مبنای علم و ایدئولوژی پرولتاریا یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، استفاده از این نوع جرقه‌ها بسیرای برفروختن آتش جنگ انقلابی در فلسطین ناممکن است. چنین عاملی هرگز در انقلاب فلسطین حضور نداشته است.

در مقابل، عرصه سیاسی فلسطین همیشه تحت تسلط جبهه‌های گوناگون بوده است. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از تجربه جبهه‌های اینچنینی تحلیل میکند: "تاریخ ورشکستگی جبهه ضد امپریالیستی" (یا "جبهه انقلابی" مشابه آن) که تحت رهبری یک حزب مارکسیست لنینیست نباشد را نشان داده است. حتی وقتی که این جبهه با نیروهای درون آن رنگ و لعاب "مارکسیستی" (در واقع شبه مارکسیستی) داشته - اند، این قبیل تشکلات انقلابی حتی زمانیکه مبارزات قهرمانانای را رهبری کرده و ضربات قدرتمندی بر امپریالیستها وارد آورده‌اند، باز هم ثابت کرده‌اند که از لحاظ

در فلسطین چه میگذرد؟

در حمایت از مبارزه انقلابی در فلسطین

* تحولات نرین فلسطین بدون شك تمام ستمیدگان جهان را بوجد آورده است. خیزش انقلابی توده‌های فلسطین، آشکار شدن ضعف و زبونی استراتژیک اسرائیل، و دست‌یابگی و استیصال عربان امپریالیسم آمریکا ورژیم - های مرتجع عرب در مقابل این خیزش تجربه - ایست که حتی در همین محدوده نیز درسهائی ارزشند برای ما دارد. اما آینده جنبش انقلابی فلسطین عمدتاً وابسته به آن است که چه خطی، چه نیروی طبقاتی رهبری آنرا بدست آورد. آن بینش و خط ایدئولوژیک - سیاسی که به خیزش کنونی و هر شکل دیگر مبارزه از جمله مبارزه مسلحانه، بمثابة تاکتیک فشار میگذرد و جنبش را وسیله امتیاز گرفتن از دشمن یا جلب نظر و حمایت دول معظم غرب یا شرق میدانند، بینشی تسلیم طلبانه است که عاقبت کارش خیانت است و بس. تمام جناح - های ساف چنین بینشی را نمایندگی میکنند. مذهب است که جناحهای مختلف ساف بواسطه این بینش به سرایش تسلیم طلبی افتاده اند. آنها از هدف اولیه جنبش مقاومت فلسطین مبنی بر رهائی تمام سرزمین فلسطین از طریق نابودی اسرائیل دست شسته اند و این حق ملی و دمکراتیک خلق فلسطین را در برابر فشار امپریالیستهای غرب و شرق و ارتجاع صهیو - نیستی و عرب زیر پا نهاده اند تا در مقابل، امتیاز ولایت بر پاره‌ای از خاک فلسطین را از امپریالیسم بگیرند و دولت کوچک فلسطین را برپا دارند. یکی از استدالات تسلیم - طلبانه در توجیه بینش فوق‌الذکر آن است که نابودی اسرائیل و رهائی تمام فلسطین اشغالی کاری غیرواقعی و ناممکن است. بیائید مانند اینان لحظه‌ای "واقع‌بین" باشیم و بینیم گرفتن تکه خاکی از اسرائیل در مقابل برسمیت شناختن دولت اسرائیل از جانب فلسطینیها چقدر واقع‌بینانه و امکانپذیر است!

حتی آن دسته استراتژیستهای امپریالیستی که در باغ سبز خاک در مقابل صلح "راکشده - اند نیز میدانند و اعتراف میکنند که این امر چقدر نامحتمل است. هدف از اینکار فقط دنبال نفوذ سیاه فرستادن خلق فلسطین برده است. آمریکا هرگز موجودیت یک دولت مستقل فلسطینی را زیر گوش قلعه خاورمیانه ایش قبول نخواهد کرد چرا که یک فلسطین مستقل از نفوذ آنها - هر قدر هم که کوچک باشد - سریعاً به بایگه انقلابیون فلسطینی یا منطقه نفوذی برای سویال امپریالیسم شوروی درخاورمیانه تبدیل خواهد شد. آمریکا و اسرائیل و ارتجاع عرب وابسته به غرب حتی یک ثانیه هم حاضر به فکر کردن در این مورد نیستند چه رسد به قبول آن. اما به مسئله تشکیل یک دولت فلسطینی وابسته به امپریالیسم در کنار اسرائیل (از سوی امپریالیستها در شرایط معین تاریخی - جهانی)

ایدئولوژیک و تشکیلاتی توان مقاومت در مقابل نفوذ امپریالیستی و بورژوازی ندارند. حتی وقتی که چنین نیروهای قدرت سیاسی را بکف آورده اند نیز قادر به پیشبرد تحول همه‌جانبه انقلابی نگشته، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به قدرت حاکمه ارتجاعی نوین و همپیمان با امپریالیستها تبدیل گردیده اند.

امروز یاسر عرفات و رهبری سنتی سازمان آزادیبخش فلسطین بجای افشای مانروها و دودوزه بازیهای امپریالیستها، و بعوض دمیدن به آتش خیزش، باور امپریالیسم در مهار شعله‌ها گشته اند. عرفات علناً از مبارزان خواسته است که از دست زدن به فعالیت مسلحانه اجتناب ورزند، چرا که اینکار چهره‌ی بدی از فلسطینیها در انظار تصویر میکند. باید پرسید که در انظار چه کسانی بدون مغلوب شدن اسرائیلیست - توسط طایفه جنگ رهائیبخش اصیل در انظار ستمیدگان جهان تصویر بسیار عالیست البته توجه عرفات معطوف به نقطه‌ای دیگر است: به آستانه بارگاه‌های واشینگتن، لندن، پاریس، بن، مسکو و ریاض. عرفات برای شعله‌های خیزش بجای سوخت، آب در انبان دارد. این قبیل سیاستها بخشی از استراتژی سازمان آزادیبخش فلسطین مبنی بر کسب توافق با اسرائیل است، و مشخصاً تلاشی جهت دستیابی به "دولت کوچک" فلسطین. خیانت بار بودن این استراتژی بیش از هر چیز در آنست که بر حقیقت است پرده می‌افکند - این حقیقت که بدون نابودی قهرآمیز دولت اسرائیل، خلق فلسطین روی رهائی بخود نخواهد دید. کنفرانس دوم بین‌المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست که به تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال ۱۹۸۴ انجامید، طی قطعنامه‌ای در حمایت از انقلاب فلسطین اعلام داشت که رهائی آنها از طریق پیروزی مبارزه مسلحانه بوده‌ها تحت رهبری پرولتاریا علیه امپریالیسم، سویال امپریالیسم و نوکراسان بدست می‌آید. " هرگونه دولتی که حاصل توافقات سیاسی و با دلالتی امیر - یالیستها باشد - البته چنین توافقی بعید بنظر میرسد - از آن خلق نیست. چنین دولتی بهینا نقش کسکی برای اسرائیل ایفاء خواهد کرد و / یا رژیم در شمار رژیمهای سرسپرده منطقه خواهد بود. آن جنگ انقلابی که لازمه دستیابی به رهائی است باوجود رهبری این جهانبینی و سیاستهای تسلیم طلبانه‌ای از این دست هرگز برپا نخواهد شد. عدم توافق موجود میان عرفات و فک و فامیل "چپی" وی نظیر جرج حبش و زانیف حواته که هوادار شوروی (و سوری) هستند، عمدتاً بر سر این موضوع است که تابعیت از کدام قدرت امپریالیستی یا تهروری ارتجاعی منطقه را مرجح باید شمرد. رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین مبارزه مسلحانه را "آس زنده‌ای" در بازیهای خویش با قدرتهای بزرگ بحساب می‌آورد و بدین ترتیب این مبارزه را به اهرم فشاری جهت پیشبرد مذاکرات بدل ساخته و جنگجویانش را تا سطح وجدالمالحه با امپریالیستها تنزل میدهد. پس جای تعجب نیست اگر جوانان فلسطینی غالباً اینان را بمسخره زمبران "انقلاب کادیلاک نشینان" خطاب میکنند؟

ظیغم فداکاریهای غیرقابل توصیف و مبارزات قهرمانانه جنگجویان فلسطین و حمایت گسترده ستمیدگان جهان از این امر، شاهد آنیم که انقلاب فلسطین حتی در فرصتهای تاریخی عظیمی که در برخی نقاط گرهی پدید آمده، نتوانسته گامهای مهمی در راه نابودی واقعی دولت اسرائیل به پیش بردارد. علت اصلی این ناتوانی، فقدان یک خط و مشی پرولتری و یک سازمان پیشاهنگ راستین پرولتری است. وجود یک حزب پرولتری مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون امری حیاتیست و انقلاب را بگونه‌ای رهبری خواهد کرد که، بر توده‌های فلسطینی ستمیدگان دیگر کشورهای عربی اکتفا کند - مانها که انرژی انقلابی لایزالشان فعالیت مداوم را طلب میکند - و با پرولتر - های انقلابی و ستمیدگان سراسر جهان متحد شود، بجای این، نارهبران با بهانه "راه - های عملی" پیش می‌آیند و سرنوشته جنبش را به مراحم رژیمهای عرب، امپریالیستها و سویال امپریالیستها و رقابتها و توطئه‌هایشان واگذار میکنند.

میتوان بمثابة یک احتمال برخوردار کرد، احتمالاً - لی که در شرایط کنونی بعید مینماید، اوضاع جهانی، مناسبات قدرت غالب بر جهان اجازه اعطای چنین امتیازی را از جانب امپریالیسم به کمپرادورهای فلسطینی نمیدهد. بجز آن می - توان گفت که چنین راه حلی تنها در شرایط تجدیدنقشیم کامل جهان امکانپذیر است. یک حالت دیگر نیز منمور است: اینکه

در پیرویه جنگ خلق برای نابودی اسرائیل، بخشی از فلسطین رها شده و به پایگاهی جهت گسترش جنگ به تمام سرزمین اشغالی و همچنین انقلاب در کشورهای پیرامون بسدل گردد.

در صورت اگر راه حل‌های امپریالیستی - حتی نامحتملترین آنها - تحقق یابد، از زاویه منافع ستمیدگان فلسطینی و مصالح انقلاب

۵ هزار جنگنده فلسطینی نیز خاک لبنان را ترك گزینند. عرفات برای تسلیم شدن یسك شرط گذاشت: آمریکا و نیروهای پاسدار صلح (قوای امیریالیستی) امنیت جانی پناهندگان فلسطینی در لبنان را در مقابل اسرائیل و فالانژیستهای لبنانی تضمین نمایند. عرفات قول اینرا گرفت و خارج شد. امیریهالیستهای آمریکائی خیلی زود به قول خود وفا کردند. نیروهای فالانژیست تحت فرماندهی مستقیم ارتش اسرائیل جنایت خود را آغاز نمودند و پناهندگان فلسطینی ساکن در اردوگاه صبرا و شتیلا را قتل عام کردند.

در سال ۱۹۸۵، نیروهای سازمان شیعیان جنوب لبنان (امل) با "جراخ سبز" سوریه وارد جنگ با نیروهای فتح شدند تا کنترل خود بر اردوگاه های فلسطین را برقرار کنند. مردم ساکن صبرا و شتیلا و برج البراجنه بار دیگر در مقابل سیاست کشتارخانه سوزی و تخریب با سب و بولدوزر قرار گرفتند. همه این جنایات با حمایت آشکار سوریه که خود را "قلب انقلاب عرب" میخواند، انجام پذیرفت. سوریه نیز از جمله اعطاکنندگان "امتیاز" به جنبش فلسطین است. امتیاز برقراری پایگاه نظامی و مقر سیاسی به سازمانهای هوادار شوروی فلسطینی. کشتار ۱۹۸۵ و وقایع متعاقب آن تا به امروز ورشکستگی بیش تسلیم طلبانه ساف مبنی بر جلب حمایت نیروهای کوناکون امیریالیستی و ارتجاع عرب را بنمایش گذاشته و تأکیدی بر این حقیقت است که هیچ راه میان بری، هیچ طریق "مرحله ای" و "گذاری" نمیتواند ملتی ستم دیده را حتی کامی به سر منزل رهاستی نزدیک سازد. ●

منتشر شد

قلعه اشغالگران

بررسی فشرده تاریخچه

دولت مستعمراتی و اشغالگر اسرائیل

از انتشارات

اتحادیه کمونیستهای ایران

(سربداران)

40052 GOTEBOG
SWEDEN

آدرس پستی ما:
S.U.I.C
BOX 50079

چنین خیانتی بالاخص زمانی پس جنایتکارانه میشود که خیزش خلق فلسطین بار دیگر بر حقیقت تحلیلهای ماثومر تأیید مینهد: امیریالیستها و مرتجعین هر قدر هم که به لحاظ تاکتیکی قوی باشند، ببرهائی کاغذی بیش نیستند. ارتش صهیونیستی علیه رگم لاف زنیهای جسورانه نظامی و زرادخانه فوق مدرن آمریکائیش در مواجهه با این خیزش توده ای ضعف خود را بنمایش گذاشته است. اگر هزاران جوانی که امروز در خیابانها هستند بمثابه بخشی از ارتش رهائیبخش - ارتش سرخی سازمان یافته و تعلیم دیده - با چیزی بیش از پاره سنگ مسلح میشدند و برمیانی یک استراتژی و تاکتیک نظامی مناسب جهت انهزام اسرائیل میجنگیدند، آنوقت چه کاری از دست ارتش اویاشسان رذل اسرائیلی ساخته بود! اوضاع کنونی مسئولیت انقلابیون را بطور عاجل بدانها گوشزد میکند: فقدان جنگجویان برارزوی راه رهائی، مشکل انقلاب نیست. مشکل انقلاب، نبود ستاد فرماندهی انقلابی اصیل برای رهبری چنین جنگجویانیست! آیا در اردوگاه ها آتش اشتیاق برای مبارزه ضد اسرائیلی در سطحی غالبتر از سیئه هزاران نفر زیانده نمیکشد؟ امروزه عاجلترین وظیفه مقابل پای انقلابیون فلسطین ایجاد یک پیشاهنگ پرولتری است. انقلابیون فلسطین میتوانند روی حمایت و یاری تمامی کمونیستهای انقلابی اصیل - بویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - حساب کنند. بیانیه جنبش انقلابی انترنا - سیونالیستی بلقینا مبنای اولیه عالی برای ترسیم راه انقلاب فلسطین و گردآوری نیروها برای ایجاد چنین پیشاهنگی است.

موانع پیش پا هر چند بزرگ و واقعینده، اما هیچگاه شرایط عینی برای انجام این وظیفه چنین مساعد نبوده است. امیریالیستها و رژیمهای خاورمیانه در بحران بسر می - برند، نسل کاملی در میدان نبرد حضور دارد که در میانه آتش و خون فلسفه ای را جستجو میکنند. کدامین پرچم راهنمای آنان خواهد شد؟ علم بنیادگرایان اسلامی، همانا کسه روزها علیه امیریالیسم لیل و قال میکنند و شبها باب مغازه را با آنها میکشایند! اینا اینتکه بیرق در میسم آبرویاخته عرفات حیاتی دوباره خواهد یافت؟

این اوضاع با فریاده پیدایش نیروئی را طلب میکند که علم پرولتاریا یعنی - رگسیسم - لنینسیم - اندیشه مائوتسه دون را راهنمای خود سازد - علمی که ریشه ستم وارده بر خلق فلسطین را در سیستم امیریالیستی می یابد و قادر است با پیچیدگیهای سیاسی و ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی در فلسطین (که توسط شرایط جهانی مشروط میشود) دست و پنجه نرم کرده، اغتشاش را از ذهن توده های انقلابی زده و آنان را به نبرد در راه انقلاب اجتماعی علیه هر نوع ستم و استثمار - و نه فقط حقوق ملی و سرزمین - برانگیزد.

از اینرو فلسطینی که بر خاکستر دولت اشغالگر صهیونیستی باید بناگزیبر بناشود انعکاس چهره کریمه جوامع کنونی خاورمیانه - و تحت حاکمیت کله گنده های فلسطینی - نخواهد بود. بالعکس، در فلسطین جامعه دمکراتیک نوینی تحت حاکمیت آنان که سابقاً تحت ستم و استثمار قرار داشته اند ایجاد خواهد شد. چنین جامعه ای در مسیر سوسیال - لیسم و کمونیسم بوده و منطقه پایگاهی سرخی برای انقلاب جهانی و نمونه درخشانی از نتایج جنگ خلق توسط ارتش انقلابی تحت رهبری حزب پرولتری خواهد بود. این راهی برپیش و خم، دشوار و محتاج فداکاریست. اما راه دیگری بسر منزل رهائی وجود ندارد. ستم دیدگان جهان انتظار پیشروی انقلابیون فلسطین را فقط در چنین مسیری دارند. رفقا، ما چیزی برای از دست دادن نداریم در عوض جهانی برای فتح در برابر ماست. بخشی از پیروسه فتح جهان، فرصتی است که برای برداشتن گامهای عظیم در راه ایجاد "فلسطین انقلابی" و رها از چنگال امیریالیسم در اختیار شما قرار گرفته است.

زنده باد فلسطین!

نابود باد دولت اسرائیل!

زنده باد کمونیسم!

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

هیچ گرمی را باز نخواهد کرد. بقول اطلاعیه

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (که متن کامل آن در همین شماره بجای رسیده) یسك دولت کوچک فلسطینی، فقط انعکاس زشتی از همین دول ارتجاعی عرب موجود در خاورمیانه خواهد بود.

* تساریسغ از سیاست تسلیم در قبال اخذ "امتیاز" چه ولایعی ثبت کسیده بود اسرائیل به نهاجم خود خاتمه دهد در مقابل،

راه کارگر

تاریخ با قلم دروغپرداز راه کارگر چنین تخریب میشود: "زمان سلطه شعارهای ارتجاعی و ضدیهودی بورژوازی و ارتجاع عرب که مرزی میان صهیونیسم و خلق یهود قائل نمیشدند، بنامی سیری شده است "با نگاهی گذرا به تاریخچه ارتجاع و بورژوازی عرب، یعنی سران و شیوخ کمپرادور و مرتجع منطفه و شمال آفریقا کافست تا دروغهای راه کارگر برملا شود. آیا ملک حسین، ملک حسن، بورقبیه (و جانشینش زین العابدین بن علی)، قابوس، سادات (و حسنی مبارک) و... اصلاً تضاد آشتی ناپذیر با صهیونیسم بمثابة ساخته و پرداخته دست اربابان امپریالیست غربی خود داشتند یا میتوانستند داشته باشند؟ و صد هزار بار نه. اگر دعوائی میان این مرتجعین با ارتجاع صهیونیستی وجود داشت (که داشت و دارد) تنها بر سر آن بود که چه حکومتی پایگاه درجه اول منطقه ای آمریکا باشد. شرکت، حکومتهای مختلف عربی تحت الحمایه غرب در جنگهای ۴۹ - ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ با اسرائیل عمدتاً بخاطر تحکیم موقعیت این دول محدود کردن جایگاه اسرائیل درون شبکه دست نشاندهگان غرب و همچنین بواسطه فشار توده های ستم دیده عرب که خواهان مقاومت در برابر اشغالگران صهیونیست بودند، صورت گرفت. ارتجاع عرب در طول حیات دولت صهیونیستی (بعد از سال ۱۹۴۸) هیچگاه موجودیت این دولت مستعمراتی اشغالگر را زیر سؤال نبرده و نمیتوانسته چنین کند. چرا که بند ناف این ارتجاع و اسرائیل هر دو به شکم یک مادر امپریالیستی متصل است. برسمیت شناختن صهیونیسم و دولت صهیونیستی در کفه خود از برسمیت شناختن "ملتی" که بطور مصنوعی و بخاطر اهداف استعماری توسط امپریالیستها از گوشه و کنار جهان جمع آوری و ساخته شده، جدا نیست. ساکنان یهودی اسرائیل اساساً مهاجرانی هستند که از کشورهای مختلف غرب و شرق با هدف اشغال سرزمین فلسطین به این نقطه از جهان آورده شده اند. شکل گیری این "ملت" که باید آنرا از موجودیت بیرون چند ملیتی یک مذهب خاص جدا کرد در کرو نابودی ملت ستم دیده فلسطین بوده و هست. بخش مهمی از سیاست کشتار و سرکوب همجانبه در فلسطین اشغالی یا سایر کشورهای عربی را دولت صهیونیستی با هدف نابودسازی کامل ملت فلسطین به پیش میبرد تا "ملت یهود" - یا بقول راه کارگر، "خلق یهود" در دامان امپریالیسم به حیات خود ادامه دهد. بعلاوه، در تاریخ چند دهه ساله جنبش فلسطین، خصوصاً از دهه ۱۹۶۰ به بعد هیچگاه شعارهای بورژوازی و ارتجاع عرب بر این جنبش سلطه نداشته است. صحبت از "سلطه شعارهای بورژوازی و ارتجاع عرب" و سپس "سوری شدن" آن، شگرذی است که راه کارگر برای سرپوش نهادن بر معیارها و شعارهای انقلابی مبتنی بر آرمان فلسطین

متحدین اسرائیلی راه کارگر کیانند؟

روژه اعراب و اسرائیل (۱۳۴۶) بخشی از رهبری این حزب آشکارا از دولت اسرائیل پشتیبانی کرد. چند سال بعد در سال ۱۳۵۳ بدنبال ارائه طرح امپریالیستی راجرز - گرومیکو که نسخه اولیه طرح "دولت کوچک فلسطین" بود، "راکاخ" بدفاع از آن بلند شد طی دهه ۱۹۷۰، این حزب منطبق با طرحهای سوسیال امپریالیسم شوروی به موعظۀ "لزوم دستیابی به راه حل سیاسی" پرداخت تا جنبش فلسطین را تحقیق و خلع - سلاح سازد. وقتی سوسیال امپریالیستها در گزارش کنکرة ۲۴ حزب خود در سال ۱۳۵۰ از لزوم پیش گذاردن قدمهای بیشتر بخصوص در رابطه با تنش زدایی نظامی در منطقه و تبدیل مدیریتانه به "دریای صلح و همکاریهای دوستانه" دم زدند و در کنکرة ۲۵ در سال ۱۳۵۵ "تضمین امنیت تمام کشورهای این منطقه" را خواهان شدند، این "راکاخ" بود که با حرارت بدفاع و تبلیغ این تدابیر امپریالیستی برخاست. برادران اسرائیلی راه کارگر در برخاستن به جنبش مقاومت فلسطین سیاست تبلیغ سیستماتیک "مسألت" و "پرهیز از مبارزه مسلحانه"

"راکاخ" حزبی که راه کارگر بعنوان "متحد طبیعی" خلق فلسطین معرفی میکند، یکی از وابستگان شوروی سوسیال امپریالیستی است. سالها پیش از آنکه صفحات راه کارگر به بلندگوی تبلیغاتی این حزب بدل شود، رویزیون - نیتهای حزب توده چنین وظیفه ای را در مورد حزب برادرشان بخوبی انجام میدادند. حزب رویزیونیست اسرائیل عضو پارلمان اسرائیل (کنشت) بوده و در این چارچوب با احزاب قدرتمند (خصوصاً حزب لیکود) به "وحدت - مبارزه" میپردازد. همچنین، این حزب متحدان و پشتیبانانی در میان کثرت معینی از اعراب ساکن اسرائیل دارد که جلوتر به ماهیت آنان خواهیم هم پرداخت. مبارزه در انتخابات پارلمانی و انتخابات سندیکائی دو عرصه اصلی فعالیت "راکاخ" است. طبق گفته خودشان، هدف فوری این مبارزات طی ده سال گذشته کمک به بائین کشیدن کابینه های دست راستی و استقرار "دولت چپ" (تحت رهبری حزب کارگر) - حزب پن گوریون، گلدامیر، موشه دایان، اسحق رابین و شیومن یوز، بوده است. در جریان جنگ ش

بود. غافلگیری آنها تفاوت چندانی با سراسر سیمکی ارتجاع منطقه و امپریالیستها نداشت. با این تفاوت که رهبران ساف نمیتوانستند نقش مستقیمی در سوجدجویی از این خیزش و در عین حال مهار زدن برآن بازی کنند و الحاق که بخاطر انجام اینکار "بفاصله کوتاهی و بسرعت کادری خود را بسیج کردند". آنچه رویزیونستهای راه کارگر بعنوان "استحکام و پیروند اشکال مبارزه" و "توان نوین" دادن به خیزش کنونی جا میزنند در واقع چیزی جز پیچیدن بندهای کنترل بدست و پای ستم دیدگان عاصی نیست. یکی از مهمترین تدابیر رهبری ساف تصمیم گیری برسر اعلامیه های صادره در مناط اشغالی است. طبق این تصمیم هیچ اعلامیه ای خارج از چارچوب و نام کمیته هائی که تحت کنترل جریانات متشکل در ساف قرار دارند حق انتشار ندارد در شرایطی که بن بست چند ساله جنبش فلسطین و شکست بیراهه های رژیمستی تحت هدایت نیروهای غیررولتتری رهبری، این جنبش سئوالات جدی و حادی در ذهن بسیاری از توده های انقلابی طرح نموده و در زمانیکه چگونگی پیشرفت خیزش کنونی و تحولات سیاسی حول و جوش آن به ارتقاء سطح آگاهی سیاسی مبارزان جان بر کف پاری رسانده و جوانبی از ماهیت سازشکارانه و ضدانقلابی این رهبری را در برابرشان ترسیم میکند، تصمیم فوق الذکر معنا و کارکرد

- یعنی نابودی دولت اسرائیل و رهائی کامل سرزمین اشغالی - بکار میبندد. راه کارگر تاریخچه ای مخدوش ارائه میدهد و حول وقایع دروغین گردو خاک بپا میکند تا آرمانهای انقلابی خلق فلسطین را از خاطرها محو سازد. در مورد نیروهای موجود در رهبری جنبش فلسطین، راه کارگر بر مبنای سیاست شوروی مبلغ سیاست بازان تسلیم طلب سازمان آزاد بیخش فلسطین گشته است: "اگر در آغاز غلبه با عنصر خودبخودی بود و عملاً سازمانهای منفر در این مناطق توسط غلبیان گسترده تظاهرات غافلگیر شده بودند، اما بفاصله کوتاهی سازمان آزادیبخش فلسطین بسرعت کادری خود را بسیج کرد و تظاهرات و دعوت به اعتصابها هماهنگ و سازمان یافته شدند. بخش تراکتهای متنوع توأم با برنامه های رادیویی که نقش هماهنگ کننده و تشریح کننده اخبار را بازی کردند، به استحکام و پیروند اشکال مختلف مبارزه توان نوینی دادند." در اینکه جریانات رهبری ساف در برابر دپاخیزی خلق فلسطین غافلگیر شدند جای هیچ شکی نیست، خصوصاً آنکه سیاست چندین ساله مغالته با قدرتهای ریز و درشت امپریالیستی و ارتجاعی و دیدن بدنبال طرحهای "صلح" هرگونه تصور قدرت نمائی توده های ستم دیده را از ذهن این سازشکاران دلال صفت دور کرده

"سیاست مانور حزب کارگر در برابر این مبارزات باعث شد که بخشی از پایه‌های این حزب به چپ متمایل شود. آنها از ابتکار و ات حزب کمونیست اسرائیل که در همبستگی با مبارزات خلق فلسطین دعوت به تظاهرات و اعتصاب کرده بود، استقبال کرده و در آنها شرکت کردند. این بزرگترین تظاهرات ضد دولتی و ضد نیروهای سرکوب در تاریخ رژیم صهیونیستی است. این وقایع نشان از تغییر صف بندی سیاسی در اسرائیل و تقویت گروه های مترقی و چپ دارد. این پدیده ایست که نباید از آن بی تفاوت گذشت. خلق فلسطین متحد طبیعی خود را نه تنها در میان کارگران عرب بلکه در صفوف کارگران و نیروهای چپ اسرائیل نیز می‌بایست جستجو کند."

مرکز از اوضاع سیاسی فلسطین اشغال شده و بطور مشخص ماهیت، سابقه و وضعیت کنونی این حزب خبر نداشته باشد و به منافع و اهداف رویزیونیستهای راه کارگر آگاه نباشد، ممکن است به این توهم دچار شود که "متحد طبیعی" خلق فلسطین حزبی است که در رأس یک جنبش توده‌ای و قدرتمند انقلابی از مردم اسرائیل می‌رود تا بساط دولت صهیونیستی را واژگون سازد البته این حزب کارنامه درخشانی دارد - به درخشانی کارنامه حزب توده و البته تاریخچه این حزب بستابه یکی از وابستگان سوسیال امپریالیسم شوروی

نتیج و ملهم از تئوریه و پراتیک خائنان صهیونیستی است (رجوع کنید به مقاله "متحدین اسرائیلی راه کارگر کیانند؟" - در همین شماره) برنامه سیاسی این حزب در تقویت امنیت و موجودیت دولت صهیونیستی استوار است. اینان نیز مانند حزب لیگود (حزب اسحق شامیر)، حزب کارگر (حزب شیمون پرز) و امثالهم در صف نگهبانان قلعه اشغالگران در خاورمیانه ایستاده‌اند. تاریخچه این حزب بخش لاینفکی از تاریخ اشغالگری و جنایت و کشتار باندهای مسلح شیفته نظامی، قوای سرکوبگر، وستم و استعمار مائین صهیونیستی بر کرده زحمت کشان فلسطینی و عرب این خطه است. جای تعجب نیست اگر پایه‌های شیمون پرز و اسحق رابین (این جلادان کهنه کار خلق فلسطین) بصرفه برادران اسرائیلی راه کارگر می‌بیوتند. این امر از یک بیعت واحد طبقاتی و مدافع مشترک طبقاتی ناشی میشود. اینگونه جایگاهی‌ها مابین احزاب بورژوازی نسبی جهان مرتباً صورت میگیرد. کافیت به تحولات سیاسی فرانسه در چند سال اخیر نظری بیانداژیم تا با "حوادثی" نظیر پیوستن بخش زیادی از رأی دهندگان حزب رویزیونیست این کشور به "جبهه ملی" (جریان راست افراطی برهبری لوپن)، یا اعلام پیوستگی بخش دیگری از این حزب به میتران "سوسیالیست" در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال جاری رویرو شویم.

راه حل مشترک بحران جاری و دستیابی به صلح بپردازند. "راکاخ" بیانیه ای بنام "ژوئن" منتشر نمود که در واقع پیش شرط شرکت گروه های مختلف در کنفرانس بود. در این بیانیه آمده :

"اعراب مقیم اسرائیل فقط از جنبه تاریخی بخشی از مردم فلسطین هستند و امروزه مقیم و تبعه کشور اسرائیل می‌باشند و هیچ وطنی بجز این کشور ندارند."

بیانیه "راکاخ" به خلق فلسطین میگفت که موجودیت شما بمثابة یک خلق را در گذشته برسمیت می‌شناسیم، اما امروز اسرائیلی هستید! البته "راکاخ" در این کنفرانس متحدینی عرب هم داشت همان کسانی که معمولاً بعنوان مقامات شهرداری و امثالهم انتخاب میشوند و مورد قبول دولت اسرائیل نیز هستند. اینها نماینده نیرومندان فلسطینی ساکن اسرائیلند که به تسلیم طلبی و خیانت مشهور بوده و معروف است که تنها صاحبان کادیلاک در اسرائیل همین‌ها می‌باشند!

"راکاخ" جریانی رویزیونیستی و ارتجاعی از فاش حزب توده و شرکاء است که ستاره داوود هم بر گردن آویخته است. پس طبیعی است که متحد طبیعی راه کارگر باشد.

کنار زدن این طرح چاره‌ای جز تقویت موضع خود در جنبش فلسطین و کشورهای منطقه نداشت. طی تمامی این سالها، سیاست "دفاع از موجودیت سازمان آزادیبخش فلسطین" و بطور همزمان تلاش برای تبدیل ساختن آن به امری تحت کنترل خود جهت تأثیرگذاری مستقیم بر تحولات خاورمیانه، سیاست شورویها بوده است. شوروی منافع خود را در آن می‌بیند که نه تنها از نیروهای وابسته یا هوادار خود درون جنبش فلسطین (حزب رویزیونیست فلسطین حواتمه ایها، حبشی‌ها یا جبرئیلی‌ها) پشتیبانی کند، بلکه با شکل دادن به "صف متحد" کلیه جناحهای ساف (و مشخصاً جناح عرفات به مثابه نیروی اصلی آن که کماکان بیشترین نفوذ را در میان فلسطینیها دارد) اهرم قدرت - مدنی ایجاد نماید. پشتیبانی شوروی از سازمان آزادیبخش فلسطین در جریان تحولات کنونی مناطق اشغالی نیز در ادامه همین سیاست کلی انجام میگیرد و رویزیونیستهای راه کارگر نیز صرفاً یکی از شیپورجیان تبلیغاتی این سیاست هستند.

مکمل سیاست حقیقت گردن تسلیم طلبان و سازشکاران بعنوان رهبرانی معتبره به خلق فلسطین معرفی "متحدانی طبیعی" از میان صفوف دشمن صهیونیستی است. راه کارگر برای توده‌های فلسطینی، "متحدی طبیعی" بنام "حزب کمونیست اسرائیل" در اضبان دارد :

نه را پیش گرفتند و برای فریبنده ساختن این سیاست ضدانقلابی، طرح لزوم خروج اسرا - ثیل از مناطق اشغالی (یعنی فقط اراضی نوار غزه و کرانه غربی که در جریان جنگ شش روزه بصرف صهیونیستها درآمد) را چاشنی آن ساختند. حزب توده زمانی در تعریف و تمجید از این سیاست "راکاخ" چنین نوشته بود: "حزب کمونیست اسرائیل از برنامه‌ای روشن و واقع بینانه برای استقرار صلح برخوردار است. این برنامه قراخواندن نیروهای اسرائیلی از همه مناطق عربی که در سال ۱۲۴۶ بصرف درآمده را خواستار است. برنامه صلح حزب کمونیست اسرائیل لزوم بر این، پیشبرد حق تعیین سرنوشت سکنه عرب فلسطین را بدست خویش، از جمله حق ایجاد کشوری مستقل و تأمین حق وجود همه کشورهای منطقه

از جمله اسرائیل را خواهانست" II
[نامه مردم ۱۵ بهمن ۱۳۵۸، تأکید از حقیقت] برنامه "راکاخ" به خلقی که بزور از کشور خود اخراج شده، "حق تعیین سرنوشت" را بشرط حفظ موجودیت اشغالگران و قبول شرایط اشغال وعده میدهد. در یائیز ۱۲۵۸ حزب رویزیونیست اسرائیل باردیگر ضدیت عمیق خود با آرمان ارزات انقلابی خلق فلسطین را بنمایش گذاشت. این حزب، کنفرانس ناصریه را عظیم کرد تا با اعراب ساکن اسرائیل به تدوین

خاصی می‌باشد. رهبران ساف بیهانه "لزوم حفظ وحدت" و "عدم تضعیف خیزش همگانی در برابر دشمن" را چون چماقی بر سر هر عنصر و جریان انقلابی معترض به سازشکاری و کمپرو ادورپس و آرمان فروشی فرومی‌کوبند. شوروی و وابستگانش در مورد رهبری متحد ساف بسیار تبلیغ میکنند. پیش از برپاشدن خیزش توده‌ای نیز روسها از کانال‌های مختلف منجمه توسط حزب رویزیونیست فلسطین تمایل خود به رفع تخاصات و نزدیکی دوباره جریانات مختلف فلسطینی (از هواداران شوروی و سوریه گرفته تا جناح عرفات) را اعلام کردند. شوروی در پس چنین اتحادیه دست بالا پیدا کردن و ابتکار عمل وابستگان خود در رأس سازمانهای فلسطینی را مشاهده می‌نماید. این امر با طرح کلی سوسیال امپریالیست مبنی بر تشکیل یک "کنفرانس بین المللی" با شرکت کشورهای ذینفع منطقه، نمایندگان جنبش فلسطین و قدرتهای بزرگ جهانی خوانا می‌شد. خصوصاً آنکه طرح امپریالیسم آمریکادر مورد صلح خاورمیانه "بواسطه برسمیت نشناختن نمایندگان مستقیم مردم فلسطین" و تابع کردن آنها به یک هیئت اردنی از برائسی کنتری نسبت به طرح روسها برخوردار بود. بعلاوه، طرح آمریکا با مطرح نکردن لزوم شرکت قدرتهای جهانی در کنفرانس صلح و زنه بلوک شرق را در "تعیین" سرنوشت خاورمیانه بحد اکثر کاهش میداد و شوروی برای

چهرهٔ يك رهبر زن



لوئیز میشل از مادری دهقان زاده شد. پدرش از اشراف بود و هیچگاه به فرزندش او رسیدت نبخشید. اما خانوادهٔ پدریش بکاری غیرمعمول دست زدند. او را بمدرسه فرستادند تا منطق قرن هجدهم را فراگیرد. بعد از مرگ آنسان، لوئیز دوباره به جمع "حرامزادگان" برگشت. بعد از اتمام تحصیل معلم شد. لوئیز در مواجهه با محدودیتهای سیاسی ناشی از کودتای ناپلئون سوم در سال ۱۸۵۱ (همراه با مادرش به پاریس نقل مکان کرد. در آنجا بود که به تأسیس جامعهٔ اهلانیه حقوق زنان و ایجاد نشریهٔ حقوق زن پیاری رساند. در جریان محاصرهٔ پاریس (دوران کمون) او "کمیتهٔ انتظامات" را در محلهٔ مرمات برپا داشت و بعنوان نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی ناحیهٔ بیستم شهر انتخاب شد. در فوریهٔ ۱۸۷۱ این ارگان با فدراسیون اتحادیه‌های کاریگری و بخش‌های مربوط به انترناسیونال اول بهم پیوستند تا حزب سوسیالیست‌های انقلابی را بر اساس خواست "محو امتیازات بورژوازی"، نابودی آن بمتابیهٔ يك حاکم و قرار گرفتن کارگران در رأس قدرت سیاسی تشکیل دهند. (آنطور که شواهد نشان میدهند چنین حزبی در دوران کمون عملاً ایجاد نشد). در جریان وقایع کمون، لوئیز میشل همهٔ چا سرمیکشید. زنان را در مقام پرستار و جنگجو سازمان میداد. در باشگاهها سخنرانی میکرد. درصفا اول نبردهای نظامی میچنگید. ابتکار عمل و جسارت لوئیز که از اعتقادش به دورنمای تحول انقلابی و تمام و کمال جامعه نشئت میگرفت طی روزهای پرتلاطم کمون پدیدار گشت. او پیشنهاد کرد که خود به روسای بروه و تیپیر فرمانده ارتجاعیون را بقتل برساند. اما این



ساعت باید یکی از گروگانها را اعدام کنیم؟
لویژ میشل: نه من فقط قصد تهدید داشتم. مگر باید از خودم دفاع کنم؟ در ابتدا گفتم که چنین فصدی ندارم. شما مرد هستید و قصد مجازات مرا دارید. شما آشکارا این قصد را دارید. شما مرد هستید و من یک زن که همچنان در مقابل شما ایستاده‌ام. خوب میدانم که هیچیک از حرفهای من نمیتواند کوچکترین تغییری در حکم شما بدهد... ما بدنبال هیچ چیز نبودیم مگر پیروزی اصول عظیم انقلاب. به شهدای ساتوری پلن* سوگند میخورم که چنین بود - به این شهدا بار دیگر با صدای بلند درود میفرستم. شهدائی که روزی کسی انتقامشان را خواهد ستاند.

یکبار دیگر اعلام میکنم من در دست شما هستم، میتوانید هر بلائی میخواهید سرم بیاورید. اگر میخواهید مرا بکشید، من زنی نیستم که ذره ای بر سر جاذم چانه بزنم.
کلنل دلاپورت: گفتید که قتل ژنرالها را تأیید نکرده اید ولی گفته شده که وقتی در این مورد بشما اطلاع داده اند، فریاد زدید "آنها را کشته اند خوب کرده اند."

لویژ میشل: بله من اینرا گفتم. من اینرا قبول میکنم (بخاطر دارم که در حضور همشهری موسو و فره بود)

کلنل دلاپورت: پس این قتلها را تأیید کرده اید؟
لویژ میشل: معدرت میخواهم ولی این مدرک نیست. حرفی را که من فریاد کردم فقط یک پیشنهاد بقصد مهار زدن به شتاب انقلاب بود.

کلنل دلاپورت: این نشریات هر روز مصادره میمکن روحان ندون و اقدامات انقلابی دیگر را طلب میکردند آیا این بیان عقاید شما بود؟

لویژ میشل: بدون شک، اما توجه کنید که ما هرگز این املاک را برای خود نمیخواستیم، ما آنها را مصادره میکردیم تا در اختیار مردم قرار دهیم - برای رفاه آنها.

کلنل دلاپورت: آیا شما خوانان آقای دادگستری شدید؟
لویژ میشل: به این خاطر که نمونه های خطا کاریش را همیشه بچشم میدیدم.

کلنل دلاپورت: آنها اعتراف میکنند که قصد کشتن آقای تییر را داشتید؟
لویژ میشل: البته... قبلا گفتم، باز هم تکرار میکنم.

کلنل دلاپورت: معلوم شده که شما در دوره کمون لباسهای مختلفی بپوشید. من معمولی میپوشیدم. فقط یک کمربند قرمز روی آن می بستم.

کلنل دلاپورت: آیا چندبار لباس مردانه بپوشیدید؟
لویژ میشل: فقط یکبار روز ۱۸ مارس بود لباس گارد ملیسی پوشیدم تا جلب نظر نکنم.

لویژ هیچ شامدی احضار نکرد. اما دادستان، بازوگانی بنام مادام پولن را به جایگاه هادت فراخواند.

کلنل دلاپورت: آیا منم را میشناسید. درباره عقاید سیاسی چیزی میدانید؟
مادام پولن: بله، آقای رئیس. او هیچگاه سعی در پنهان کردن عقایدش نداشت. او خیلی مورد احترام بود همیشه در باشگاهها حاضر میشد و در روزنامه های مختلف مقاله مینوشت.

کلنل دلاپورت: آیا خود شما شنیدید که منم در مورد قتل ژنرالها بگوید "نازشتشان!"
بقیه در صفحه ۲۲

* اثنبار ساتوری، در جنوب غربی ورسای قرار داشت. صحن وسیع این اثنبار به یکی از ۴ زندان ورسائیها برای کمونارهای اسپر بدل گشت - اسپرانی که بعدها بسیاریشان اعدام شدند.

پیشنهاد بعنوان غیرعقلی بودن مورد قبول واقع نشد. آنگاه لویژسز با تغییر ثبات از خطوط دشمن گذشت و به منطقه ارتجاع رفت و برای آنکه ثابت کند اینکار "غیرعقلی" را انجام داده چند نسخه از روزنامه های آنجا خرید و دوباره به پاریس بازگشت. یک مورد دیگر واقعه ایستگاه کلامار بود. لویژ میشل با شععی روشن در برابر در اثنبار مهبات نشست و به یک افسر عصبی کمون گفت "اگر خیال داری ایستگاه را محاصره کنی درنگ نکن، اما من همینجا میمانم تا اگر کار خود را انجام دای، اینجا را منفجر کنم."

در هفته آخر حیات کمون، او در سنگر قبرستان مومسارت میچنگید. از پنجاه همسنگر وی تنها ۱۵ تن باقی مانده بودند. سپس لویژ از سنگری دیگر ضدحمله ای را رهبری کرد و موفق شد از حلقه محاصره نجات یابد. او به خانه بازگشت تا از حال مادر باخبر شود اما پلهس ورسای که از یافتن لویژ نومید شده بود، بجای او مادرش را باخود برده بود. لویژ خود را به پلیس تسلیم کرد تا مادر رهائی یابد.

در دادگاه، لویژ از قبول وکیل تسخیری سر باز زد و آنچنان دفاعیه ای ارائه داد که سروصدایش در فرانسه و دیگر کشورها پیچید. لویژ میشل به حبس در کالدونی جدید (از مستعمرات فرانسه) محکوم شد. در سال ۱۸۷۸ (مردم پولیتری علیه سلطه فرانسه سر به شورش برداشتند. در جریان سرکوب شورش حتی بعضی از کمونارهای زندانی با ارتش فرانسه همراه شدند. اما لویژ که یک اثنر نا - سیونالیست بود جانب ستمیدگان را گرفت و مخفیانه به آنان یاری رساند. وی در سال ۱۸۸۰ مشمول عفو همگانی شد و به فرانسه گشت. او که به یک انقلابی آثار شیت تبدیل شده بود، در سال ۱۸۹۰ به انگلستان تبعید شد. لویژ میشل کمی پیش از مرگ در سال ۱۹۰۵ نخستین انقلاب روس را گرامی داشت.

کلنل دلاپورت: موارد اتهام را شنیدید. حرفی در دفاع از خود دارید؟

دادگاه
لویژ میشل من قصد دفاع از خود ندارم. نمیخواهم مورد دفاع قرار بگیرم. همه وجود من به انقلاب اجتماعی تعلق دارد و اعلام میکنم که مسئولیت همه کارها را بعهده میگیرم. من اینرا کاملاً و بدون قید و شرط قبول میکنم. شما مرا بخاطر شرکت در قتل ژنرالها مورد مواخذه قرار میدیدید؟ جواب من مثبت است. اگر از وقتیکه در مومارت بودم و ژنرالها میخواستند بر روی مردم آتش بکشایند حرف میزدید من حتی لحظه ای در شلیک بسوی آنان که چنین دستوری دادند، شک نکردم. اما اگر از قتل ژنرالهایی که به اسارت درآمده و زندانی شده بودند صحبت میکنید من اطلاعی ندارم و آنرا کاری بزدلان میدانم. و اما در مورد آتش سوزی پاریس. من در اینکار شرکت داشتم. میخواستم با مهاجمین ورسائی بوسیله یک سنگر نور مقابله کنم. هیچکس همدست من نبود و این فقط بر مبنای حرکت شخصی انجام گرفت. میگویند که من یک همدست کمون هستم یقیناً چنین است. چرا که کمون بیش از هر چیز طالب انقلاب اجتماعی بود و این انقلاب عزیزترین آرزوی من است. بعلاوه من افتخار اینرا دارم که یکی از مؤسسان کمون بوده ام و اگر چه هیچ دخالتی - شما خوب اینرا میدانید - هیچ دخالتی در قتل و آتش سوزی نداشته ام، اما در تمامی نشستهای شهرداری مرکزی شرکت میجوستم. من اعلام میکنم که بهیچوجه مسئله قتل و آتش سوزی مطرح نبود. آیا میخواهید مجرمین واقعی را بشناسید؟ آنها افراد پلیس بودند، شاید بعدها همه این وقایع روشن شود... امروز بهتان زدن به رزمندگان استوار انقلاب اجتماعی کاری عادی محسوب میشود.

روزی به فره پیشنهاد کردم که به مجلس حمله کنیم. من بدنبال دو قربانی بودم: آقای تییر و خودم. تصمیم من این بود که جانم را فدا کنم. به این نتیجه رسیده بودم که باید او را بزنم.
کلنل دلاپورت: آیا شما در اعلانیه ای گفته بودید که هر ۲۴

تنظیم کند. "آقائی" کارگران در کارخانه با برسیست شناختن "آقائی" جمهوری اسلامی در جامعه همراه بود. این بیان هیچ چیز نبود مگر عدم آگاهی طبقه کارگر به اساسترین و تعیین کننده ترین حق خود، یعنی حق حاکمیت، بقول مائوتسه دون: "این مهمترین و اساسترین حق کارگر است که بدون آن حق کار، آموزش و تفریح اساسا مطرح نیست". در واقع آقای داور با تقدیس يك توهم ("آقائی" در واحدهای تولیدی) به تقدیس و تبلیغ ناآگاهی طبقاتی میپردازند.

هیچکس نمیتواند درباره عمل سرنگونی و نیروهای شرکت کننده در این امر صحبت کند ولی کلمه ای از قدرت سیاسی جایگزین بزبان نیارود. نویسندگان چکا نیز از این قاعده مستثنی نیستند. وقتی که آنها مینویسند: "ما موظفیم - این يك وظیفه است - که با گفتن و بازگفتن واقعیات و درسهای این تجربه تاریخی و نادر نسل جدید طبقه مان را برای انجام مجدد همین کار و اینبار به انتہا رساندن - نش تجهیز و آماده کنیم" [تأکیدات از حقیقت] منظوری جز آنکه طبقه کارگر باید بار دیگر زحمت بکشد و تخت روان نمایندگان طبقات دیگر را بسوی صندلی حاکمیت حمل کند، ندارد. ملاحظه چکا از "به انتها رساندن کار" یعنی حل اینان نا کرسیهای قدرت سیاسی بورژوازی نوین. چنین کرسیهایی بدون شک مشتریان فراوان خواهد داشت، چرا که باسول آقای داور: "انقلاب بعدی هم در آغاز قیامی مکانی برای بدست آوردن آزادی و دمکراسی خواهد بود. در این انقلاب هم هرکس با هر تلقی و روایتی که از آزادی و دمکراسی داشته باشد آماده است تا در زیر شعار مرگ بسر حکومت اسلامی با دیگر مدافعان این شعار متحد شود و در گام اول به حیات تشکیل آیین حکومت جنبانگاران پایان دهد". [تأکید از حقیقت] این تکرار تراژی مشنر کننده

و کم و کیف وقایع آنروزها و مناسباتی که در کارخانهها برقرار بود را بیاد آورد. کارگران انقلابی بدون آنکه نیازی به یادآوری حکما داشته باشند بارها بدین کار پرداخته اند. اما نه برای به به و چهچه کردن و قیله آمال ساختن از آن موقعیت، بلکه برای بررسی انتقادی و بیرون کشیدن درسهای حیاتی جهت پیشبرد مبارزه و پاسخگویی به رسالت تاریخی بیرونتاریا. در آنروزها صاحبان صنایع هرآنچه را که میتوانستند در توبره ریخته و با خود از ایران برده بودند. از میان سرپرستها و کادرهای دفتری و متخصص آن مرتجعینی که مدافع رژیم سلطنتی بودند، جرأت آفتابی شدن نداشتند. جمعی هم بودند که حسابگرانه با موج همراه شده و برجای ماندند. حساب عناصر مطالب انقلاب و صادق در میان کادرها و کارمندان شرکتها نیز جدا بود. اما کارگران چه میکردند؟ بخش بزرگی از طبقه کارگر با خوابا - ندن تولید فعالانه در مبارزه سیاسی ضد رژیم شاه شرکت میجست و بخشی دیگر در شرایط ضعف ارتجاع و دستگاه سرکوبگر و نمایندگان در کارخانهها بطرح خواستههای اقتصادی - رفاهی میپرداخت. همبستگی و تشکل میان کارگران در چنین چارچوبی از مبارزه سیاسی و اقتصادی شکل گرفته بود. حضور وسیع و مستقیم عناصر کمونیست یا هوادار رهائسی طبقه کارگر در میان کارگران و بوجود آمدن جو بحث و جدل سیاسی به ارتقاء سطح آگاهی سیاسی - اجتماعی کارگران کمک بسیار مینمود. این هم درست است که اکثر کارگران حسخ خود را میخواستند و کمتر کارگری زیر بار زور میرفت. تشکیل شوراهای کارگری و تلاش برای تصمیم گیری در مورد چگونگی تولید و توزیع و امثالهم و دخالت در مدیریت شرکت نیز با این درک عمومی صورت میگرفت که خارج از محیط کارخانه حکومتی جدید بقدرت رسیده و شورا میباید امور کارخانه را با این حکومت

خودجوش توده ای در قبال بسیاری از معضلات اقتصادی و اجتماعی صورت میگردد. حتی میتواند نتایج قسی معینی نیز بیار آورد. اما اینکه زحمتکشان محروم ساکن حلی آبادها در روزهای تلاطم انقلابی دست بصادره خانه بورژواکامپرا - دورهای فراوی، سران دستگاه سرکوبگر و امثالهم میزنند و این عمل برخاسته از شورش و قیام - زاتی و اعتماد بنفس آنهاست يك چیز است، و تبلیغ این عمل بقوعی که گویا مشکلات و معضلات يك جامعه تحت سلطه بدین طریق حل میگردد، چیزی دیگر. آقای داور که قادر نیست در پشت زاغه نشینی و بیخاندانی جمعیت کثیر حاشیه شهرها کارکرد سیستم امپریالیستی در شوروروستا و مطرح بودن مسئله ارضی و دهقان - بی در حادترین شکلش را ببیند - و اصولا دیدگاه و منافع طبقاتیش به ایشان چینی - اجازه ای نمیدهد - تنها میتواند به تبلیغ انتقال زاغه نشینان از حاشیه شهر به خانه - های فراریان اکتفا کند و بدین طریق مسئله مسکن را در ذهن خویش "حل" نماید. آقای داور و حزبشان نمیدانند و نمیتوانند بدانند که مسئله مسکن و زاغه نشینی تبارزی از مناسبات امپریالیستی حاکم است و تا زمانیکه این مناسبات زیر و رو نشود تا زمانیکه رابطه شکل گرفته بر مبنای الزامات انباشت سودآور امپریالیستی میان شهر و روستا بطور ریشه ای دگرگون نشود، هیچ مصادره ای چاره ساز نیست در دگرگون کردن رابطه شهر و روستا و رفع نتایج نکبت بار مناسبات موجود. انقلاب ارضی جزئی تعیین کننده را تشکیل میدهد. چکا به چنین انقلابی اعتقاد ندارد.

همینجا به توصیف دوم آقای داور مبنی بر "آقائی" کارگران در کارخانهها طی دوران اعتدالی انقلابی میپردازیم. هرکارگر آگاه و انقلابی بسادگی میتواند به ذهن خود رجوع کند

واقعیت آنست که من در ماشین ایستاده بودم چون بعد از زمین خوردن در "ایسی" از بیخ خوردگی پارنچ میبردم.

چهره يك رهبر زن

کلنل دلاپورت: متهم حرفی در دفاع از خود دارد؟
لوئیزمیشل: شامی که خود را شورای جنگ میدانید و نقش قاضی بازی میکنید، از شما میخواهم که ماسک کمسیون غریبه چهره نزنید. شما نظامیهای که در معرض تضارت همگان هستید از شما میخواهم که مرا نیز به ساتوری پلن بفرستید. جاییکه برادرانم بخاک افتادند. من باید از جامعه شما جدا شوم. این حرفیست که شما زدید. خب، حق با اعضای کمسیون جمهوری است. تا زمانیکه فلبیهای که برای آزادی می طیند حتی نداشته باشند مگر آن کلوله کوچکی که برایشان فرود می آید، من نیز این حق را میخواهم. او اگر مرا زنده نگه میدارد بداند که از فریاد جلب همراهی دست نخواهم کشید و با محکوم کردن قاتلان عضو کمسیون غرق، انتقام برادرانم را خواهم گرفت.

کلنل دلاپورت: به شما اجازه نمیدم که با این لحن به حرفها - بتان ادامه دهم؟
لوئیزمیشل: حرف من تمام شد! اگر بزدل نیستید مرا بکشید. ●

مادام بولن: بله آقای رئیس.
لوئیزمیشل: من اینرا قبول کرده ام. نیازی به شامد نیست.

شامد بعدی نقاشی بنام مادام بوتین بود

کلنل دلاپورت: آیا متهم برادر شما را تشویق بخدمت درگارد حلی کرد؟
مادام بوتین: بله آقای رئیس.
لوئیزمیشل: شامد برادری داشت و من فکر میکردم که جریمه خدمت به کمون را دارد.
کلنل دلاپورت: مادام، آیا شما متهم را سوار بر ماشین دیدید که همانند يك ملکه به کاردها سلام میدهد؟
مادام بوتین: بله آقای رئیس.
لوئیزمیشل: این حقیقت ندارد. من هرگز از ملکههایی که شما صحبتشان را میکنید تقلید نکرده و نخواهم کرد. اینها کسانی هستند که من میخواهم مثل ماری آنتوانت سر به نشان نباشد.

برنامه حامیان بین المللی شان از دیوار کیمته- هابالا نخواهند رفت و آقای داور ایفرا خوب می داند. بعلاوه، انقلاب پیشین علیرغم شکست آن، تأثیرات سیاسی عمیقی بر کارگران کدارده و پیشاهنگان طبقه نیز در سهای خود را از آن تجربه خوب آموخته اند. کمیونستهای انقلابی باتسام قوا از تکرار تجربه تلخ دستیار طبقات غیر شدن جلوگیری خواهند کرد.

اما طبق نظر آقای داور بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی چه نظمی فرا راست برقرار شود؟ ایشان بدون تأمل پاسخ میدهد: دموکراسی. "انقلاب بعدی هم در آغاز قیامی همگانی برای بدست آوردن آزادی و دموکراسی خواهد بود." سؤال اینجاست که از دموکراسی مورد نظر حکما چه نیروهای منتفع خواهند شد؟ بازم هم آقای داور با پاسخ میدهد: همه! اما در دنیای واقعی و تحت مناسبات طبقاتی موجود، "همه" نمیتوانند از دموکراسی بهره مند شوند. دموکراسی استثمار شوندگان، برای استثمارگران دیکتاتوری حساب می آید و بالعکس. همانگونه که مائوتسه دون میگوید: "در جهان فقط آزادی مشخص و دموکراسی مشخص وجود دارد، نه آزادی مجرد و دموکراسی مجرد. در جامعه مبارزه طبقه- تی، در حالیکه آزادی برای طبقات استثمار کننده در استثمار زحمتکشان موجود است، زحمتکشان برای رهائی خود از قید استثمار بهیچوجه آزاد نیستند. تا زمانیکه برای بور- ژوازی دموکراسی وجود دارد، نمیتواند صحتی از دموکراسی برای پرولتاریا و زحمتکشان در میان باشد."

تکرار عباراتی نظیر "دموکراسی سازمان یافته و پایدار"، "راههای تداوم بخشیدن به دموکراسی" و "آینده ان دموکراسی" تأکیدات از حقیقت C در سراسر مقاله و ترسیم شکل فریبنده از سیستم دموکراسی و آزادیهای اجتماعی در مقابل توده های تحت ستم و استثمار میگیرد. ایشان میگویند باید میان کارگران رفت و "اول باید از خود این آزادیها تعریف کرد که حتی اگر موقت باشند باز هم آزادیند و فرصتهای طلایی در اختیار طبقه انقلابی میگذارند که راه پیشتر رفتن را میدانند." دقت کنید، حکما از تعریف - بمعنای تمجید - از این آزادیها در بین طبقه سخن میگویند حال آنکه کمیونستهای انقلابی در شرایط دموکراسی ناقص به تشریح علل پیدایش این اوضاع و لزوم دل بستن به این آزادیها و در عین حال امکان استفاده از آن جهت پیشبرد جنگ خلق، درهم شکستن بساط حاکمیت ارتجاع و استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق بر مبرری طبقه کارگر میپردازند. برای حکما طریق پیشروی یعنی "جرأت کردن" در برداشتن تکیه ای از قدرت سیاسی ارتجاعی.

حکما برای جذب نسل قدیم و جدید کارگران به یادآوری برخی از تلبورات دموکراسی بقیه در صفحه ۲۴

جامعه نور آغاز نمایند. اما مسئله خرد کردن ماشین دولتی در قاموس حکما مفهومی دیگر دارد: "باید کل قدرت سیاسی را از بام کاخها به کف خیابانها برتاب و چنان تکه تکه و خرد کرد تا هر کس بتواند یک تکه از آن را بعنوان سهم خود بردارد این همان چیز است که در انقلاب ۵۷ بولوع پیوست و ملغمه ای از افکار و طبقات ضد - انقلابی بایند زدن به دستگاه دولتی ترک بس - داشته و با تأمین سهم خود در قدرت سیاسی تداوم کار کرد ماشین ستم و استثمار را تسخیر کردند."

..... "آقای" کارگران در کارخانه با

برسمیت شناختن "آقای" جمهوری اسلامی در جامعه همراه بود. این بیان هیچ چیز نبود مگر عدم آگاهی طبقه کارگر به اساسیترین و تعیین کننده ترین حق خود، یعنی حق حاکمیت. بقول مائوتسه دون: "این مهمترین و اساسیترین حق کارگر است که بدون آن حق کار، آموزش و تفریح اساسا مطرح نیست". در واقع آقای داور با تقدیس یک توهم ("آقای" در واحدهای تولیدی) به تقدیس و تبلیغ ناآگاهی طبقاتی میپردازند.

ناسیونالیستهای دواتشه خواهند ریخت چرا که آنها هم مخالف جمهوری اسلامی بوده اند و در این مخالفت اعدای و کشته داده اند. و عمل سرنگونی کماکان یک عمل توده ای و همگانی خواهد بود. " هر کس بطور بالا را میخواند بی اختیار ایست بلند بالای شهدای منتشره از سوی سازمان مجاهدین را بیاد میآورد. هاتطور که مجاهدین با قرار دادن نام طلب زاده ها و قشقایها در کنار خودیها قصد نشان دادن ترکیب "قیام همگانی ضد خمینی" را داشتند و برای ائتلافات سیاسی شان طرح میریختند، اینک حکما نیز با یاد کردن از اعدای سلطنت طلبان و مجاهدین و ناسیونالیستهای دواتشه برای ائتلافات "زمینه چینی میکند.

روایتی بخش "آموزشهای" حکما در این مقاله، رویزیونیسم نابی است که بر سر مسئله دولت ارائه میدهد: "با جلو رفتن مردم کسل قدرت سیاسی از بام کاخها به کف خیابانها برتاب و چنان تکه تکه و خرد میشود که هر کس از داشتنش نرسد موفق به برداشتن سهمی از آن برای خود خواهد شد". بجاست که سؤال کنیم شما کدام تکه آنرا میخواهید؟ وزارت کار را یا استانداری کردستان را و یا... این طور که بنظر می آید مجاهدین و سلطنت طلبان از مدتها پیش تکه ارتش و ساوا را برای خود رزرو کرده اند! لنین گفت طبقه کارگر و متحدانش می باید ماشین دولتی کهن را خرد کرده و تیمار به زباله دان تاریخ برتاب کنند و بریرانه های سیستم ستم و استثمار را ای

دقیقا بهمین دلیل است که تکرار قیام "همگانی" دلخواه حکما بضع طبقه کارگر نیست چرا که نتیجه اش بهم دوخته شدن دوباره تکه های ماشین دولتی بورژوازی خواهد بود و ابغای دیکتاتوری طبقات استثمار کنندنده. حکما مختار است چنین حکومتی را "جمهوری دموکراتیک انقلابی" بنامد یا هر چیز دیگر. اما این امر در ماهیت ارتجاعی حکومت مذکور هیچگونه تغییری ایجاد نمیکند.

حکام آقای داور مبتنی بر تکرار قیام ۵۷ است. درک بی پایه و اساس بودن ویبیکانگی حکم ایشان با ماتریالیسم دیالکتیک - تاریخی - زیاده مشکل نیست. زیرا تاریخ خود را تکرار نمی کند و به هیچ نیرویی هم تعهد نسپرده که بر مبنای تصورات یا منافع وی تکرین و تکامل یابد. کافی است به تغییر و تحولاتی که در اوضاع ایران و جهان طی چند سال گذشته بوقوع پیوسته نگاهی بیافکنیم. تضادهای جهان بر مراتب حادثه آرز سال ۵۷ است و گره خوردگی آن در این منطقیه بر مراتب بیشتر. و در صورت آزم گسیختگی هیئت حاکمه فعلی، صحنه سیاسی از رقابت بسیار فعال و همه جانبه قوای امپریالیستی رواجستگا - نشان متأخر خواهد شد (این میتواند بشکل جولان - دمی ارتشهای کوناگون باشد تا فروختن جرقه جنگ جهانی سوم از همین جا). عرصه سیاسی ایران بحدت فطنی شده و این ناشی از تشدید تضادهای طبقاتی در عرصه ملی و تشدید تضادهای جهانی بالاخص تضاد میان امپریالیستها و رقابت - شان بسوی یک جنگ نوین تجدید تقسیم می - باشد. مسلما سلطنت طلبان و مجاهدین مستقل از

روایتی بخش "آموزشهای" حکما در این مقاله، رویزیونیسم نابی است که بر سر مسئله دولت ارائه میدهد: "با جلو رفتن مردم کسل قدرت سیاسی از بام کاخها به کف خیابانها برتاب و چنان تکه تکه و خرد میشود که هر کس از داشتنش نرسد موفق به برداشتن سهمی از آن برای خود خواهد شد". بجاست که سؤال کنیم شما کدام تکه آنرا میخواهید؟ وزارت کار را یا استانداری کردستان را و یا... این طور که بنظر می آید مجاهدین و سلطنت طلبان از مدتها پیش تکه ارتش و ساوا را برای خود رزرو کرده اند! لنین گفت طبقه کارگر و متحدانش می باید ماشین دولتی کهن را خرد کرده و تیمار به زباله دان تاریخ برتاب کنند و بریرانه های سیستم ستم و استثمار را ای

سخن و فرمایشی

ناقص در انقلاب اخیر میبیردازد و تا کتیک
"وصف العیش نصف العیش" را بکار میگیرد تا
با توصیف بورژوازی و عوامفریبانه از دموکراسی
در واقع دیکتاتوری بورژوازی را تحت عنوان
"حکومت مردم بر مردم" (یعنی درست همان کاری
که بورژوازی از ابتدای قدرت گیرییش در
جوامع اروپائی تحت شعار برابری و امثالهم
انجام داده) قالب کند. طبق توصیف آقای داور:
"علیرغم آنکه اعمال اراده و قدرت مردم شکل
معین و پایداری ندارد، این یک دموکراسی
واقعی است". اما حتی همین حد از دموکراسی
ناقص هم به مزاق همراهان حکما در عمل همگانی
براندازی خوش نمی آید. بسیاری از آنها
- از سلطنت طلبان و ناسیونالیستهای دوآتشه
گرفته تا مجاهدین و توده ایها - با توجه به
تجربه بهمین ۵۷ و تعرضات توده ای و آنها از کلیم
خود در اثر کردن "زحمتکش" به دموکراسی
"فراگیر" آقای داور خرده میگیرند و خواهان
عدم تعرض به حریم مقدس مالکیت خصوصی و
تمامیت ارضی میشوند. اینجاست که حکما
مجبور به "شغاعت جوئی" است:

"این پدیده با همه نقائص و با همه
لطماتی که میتواند به هنگام اظهار وجود
ناشیانه اش بر ارزشهای دیگر محترم از نظر
مردم [] آید و ایده ال دموکراسی [] وارد
کند، خود دموکراسی است که متولد شده است."

[] داخل گروهها از حقیقت []
این هیچ نیست مگر یوزخ خواهی از "زیاده -
رویهای" کارگران و دهقانان در برابر
کنیر ادورما و ملاکان پنبان ساده یعنی: همراهان
گرامی! زیاده متع به خشخاش نگذارید. قدرت
سیاسی بمعنای دستگاه اداری و نظامی و امنیتی
و رسانه های گروهی که در دست شماست، این
کارگران هم که قرار است حداکثر به "آقای"
در محیط کارخانه قانع باشند، پس چرا از چند
نمونه اظهار وجود ناشیانه "گله" میکنید! اما هم
قبول داریم لطماتی بر ارزشهای محترم از نظر
شما وارد آمده و "ایده ال دموکراسی" خدشه دار شده
اما ما که در کنار سایر آزادیها، حتی برای
شما آزادی تسلیح را هم محترم شمرده ایم. پس
دیگر از چه میترسید؟ وقتی میگوییم: "مردم حتی
آنها را از مسلح شدن و از دیوار جماران بالا
رفتن و فتح کمیته های سپاه اسلام منع نخواهند
کرد" منظورمان از مردم، یعنی خود ما

اما آنچه که حکما نمیگوید، ما میگوئیم: "مردم حتی
"فانچین" کمیته ها و استفاده ای است که در
فردای قیام از سلاح خود خواهند کرد.

ولی در این میان چه چیزی نصیب حکما
خواهد شد و چگونه؟ این حزب در جمع بندی از
تجربه انقلاب ۵۷ یک درس مهم فراگرفته است:
برای آنکه کلامان پس معرکه نشاند باید در یک
"سیستم دموکراتیک" صاحب وزنه سنگین بود. باید
کماکان به توده ها رجوع کرد و آنها را بمتابه
اهرم فشار سیاسی جهت کسب امتیاز زیر پرچم

خود بسیج نمود، باید به سبک جریانات کهنه -
کار بورژوازی، صاحب مبلغین و کاندیداهای
کارگشته ای بود که "جلیوی دست و پای یکدیگر
رانگیرند و زحمات یکدیگر را بهذرندند".
باید کار در شرایط دموکراسی را بلد بود،
حزب دوران کار علنی شد، و مهمتر آنکه باید
یک برنامه انتخاباتی - خصوصا در زمینه
اقتصاد - داشت. بیایید تا این نکات را از
زبان آقای داور بشنویم:

"این شرایط مساعدترین میدان فعالیت
را به جماعتی از مردم میدهد که همینک
قویتر و گسترده تری داشته باشند. گروه های
متشکلات و برجست تر تأثیر تعیین کننده تری
بر سبب تحولات دارند. . . محافل و تشکلاتی
که در شرایط اختناق بزحمت کاری از دستش

..... لنین گفت طبقه

کارگرومتحدانش می باید ما شین دولتی کهن را
خرده کرده و تمامابه زیاله دان تاریخ پرتاب
کند و بر ویرانه های سیستم ستم و استعمار بنای
جامعه نور آغا ز نمایند. اما مسئله خرد کردن
ماشین دولتی در قاموس حکما مفهومی دیگر دارد:
"باید کل قدرت سیاسی را از بام کاخهابه کسف
خیابانها پرتاب و چنان تکه تکه و خرد کرد تا
هر کس بتواند یک تکه از آن را بعنوان سهم خود
ببرد! این همان چیز است که در انقلاب ۵۷
بوقوع پیوست و ملغمه ای از افشار و طبقات ضد -
انقلابی بایند زدن به دستگاه دولتی ترک بر -
داشته و با تأمین سهم خود در قدرت سیاسی تداوم
کار کرد ما شین ستم و استعمار را تضمین کردند."

سهم خود از قدرت سیاسی روان میشدند و دیگر
حتی بفکر "انتادن قدرت از باهما به خیابان
و جمع کردن تکه هایش" نمی افتادند، دیگر حتی
شعارهایی نظیر خروج قوای اشغالگر و حق
تعیین سرنوشت خلق کرد در تبلیغاتشان به
چشم نمی خورد و بجای اینکارها به تشکیل
اتحادیه های کارگری میپرداختند تا در جریان
انتخابات حکومتی برایشان رأی جمع کنند.
در هر صورت اوضاع بدبینگونه نیست و باید
منتظر "قیام همگانی" ماند و البته با بسیج
رهبران علنی کار زمینه رهبری نهادهای نظام
دموکراتیک بورژوازی را از هم اکنون فراهم
ساخت. و البته در اینراه، بقول آقای داور "داشتن
آلترناتیو انقلابی برای اقتصاد لازمه باقی ماندن
در موضع حاکم و حتی گاه پیش شرط کب است!"
این امری مسلم است که هر کارگر و دهقان
و زحمتکشی در مقابل هر نیروی مدعی ایمن
مطالبات اساسی را قرار میدهد که ریشه
دردهای جامعه را در کجا میبینید؟ در فردای
سرنوشتی رژیم جمهوری اسلامی برای جامعه

ساخته است، در چنان شرایطی برعکس امروز
کارهای بزرگی از عهده اشان بر خواهد آمد.
[] جمع آوری خرده ریزه ها! [] و پاداش زحمات
طایقت فرسای دوران سخت فعالیت زیر زمینی
شان را خواهند گرفت "

"آن جریانی که به دموکراسی نیاز حیاتی
دارد چاره ای جز این ندارد که فوراً و بدون
فوت وقت، آنزمان که اوضاع و شرایط امکان
این عمل را بدست میدهد، به بسیج وسیعترین
توده های که خواهان دگرگونی رادیکال و انقلابی
جامعه هستند اقدام کند و آنها را در نهادهایی
که بتوانند ضامن اراده مشترک آنها باشد
سازمان دهد تا در هر قدم که دموکراسی به
پیش می رود، خود مردم آگاهانه مراقبت از دست
آوردهایشان را بعهده بگیرند."

"از ضرورت وجود و فعالیت همه جانبه
حزبی سیاسی و انقلابی [] شوخی نکنید [] صحبت
میکنیم که استخوانبندی اصلی آنرا رهبران
توده ای و علنی کار میسازند."
[] تأکید و گروه ها از حقیقت []

گورباچف: روح سرمایه‌شخصیت یافته

جهانی برای فتح در همین شماره خود که به تنازگی انتشار یافته، دربرگیرنده برررسی کتاب "پرسترویکا" نوشته میخائیل گورباچف به ترجمه و شرح و تفسیرهای نوین در اقتصاد و سیاست سوسیال - امپریالیسم شوروی پرداخته و به سئوالات مهمی که حول و حوش این رفرمها مطرح شده بگفته - ای موجز پاسخ گفته است. لازم دیدیم که پیش از انتشار جهانی برای فتح شماره ۱۰ بزبان فارسی بخشهایی کوتاه از این مقاله را از طریق حقیقت در اختیار همگان قرار دهیم.

از مقاله "گورباچف روح سرمایه‌شخصیت یافته"

مقدمه
اهمیت این کتاب - پرسترویکا - در آنست که میتواند تاحدی حرفهای گورباچف را باور کرد. او با مشکلات و محک‌هایی بسیار جدی دست به گریبان است. بنابراین مجبور شده اهداف هیئت حاکمه شوروی و طرق دستبازی به آن را تاحدی آشکار کند. هیئت حاکمه شوروی در مورد پرسترویکا (بازسازی) جدیدی قمتی میگوید اینکار نیازمند گلاسنوست (علنی‌سازی) بیسابقه است، راست میگوید - بیسابقه از زمانی که سوسیالیسم در سی سال پیش در اتحاد شوروی سرنگون شد. آنها هنوز

ماسک "سوسیالیسم" را بر چهره دارند و مسئله تضاد بین حرف و عمل آنها نیز موجود است. معدا که می‌باید نهایتاً هم عوامفریبی را بکار گیرند و هم بین حرف و عملشان همخوانی برقرار کنند. از اینرو ما باید هم به تحلیل از آنچه گورباچف میگوید در انجامش تسلاش می‌کنند، بپردازیم و هم ببینیم که این تلاش را برای جلب حمایت چه کسانی انجام میدهد و آنان را حول چه چیزی می‌خواهد بسیج کند. لنین زمانی نوشت تا زمانی که توده‌ها نیاموزند که در پشت هر واقعه سیاسی منافع طبقات را ببینند، قربانی تعصبات احمقانه خود و فریبکاری خواهند شد. از آنجا که میخائیل گورباچف در کتاب جدیدش فراخوان بازگشت به "متد"های لنینیسم (البته نه بضمون) لنینیسم را داده و از لنین بمناب یک رهبر و پیاد می‌کند که مقاصد تنها با شخص گورباچف قابل مقایسه است، عادلانه است اگر بوی برخوردی لنینیستی کنیم. اولاً، روی سخن گورباچف با چه کسانی با چه طبقاتی است؟ ثانیاً، او مشکل را چه می‌بیند؟ ثالثاً، تمام اینها به منظور چه مدعی است و در خدمت چه کسانی میباشد؟

استثمار شوندگان در کنار یکدیگر از این "آزادی و رفاه" توضیحی نداد؟ رفاه اجتماعی از دید یک سرمایه‌دار مفهوم معینی دارد که از موقعیت اقتصادی - اجتماعی برمیخیزد. این نوع از رفاه به قیمت استثمار توده‌های کثیر در سطح جامعه و جهان بدست آمده و خواهد آمد. آقای داوراشما و حزبتان از چه طریقی می‌خواهید چنین رفاهی را برای سرمایه‌داران بمناب جزئی از "همه آحاد مردم" تأمین کنید؟ مگر آن مسائل واقعی نظیر "بیکاری، گرسنگی، فقر و فلاکت، بیسوادی، درماندگی، بیماری و..." تماماً مکتب چندین رفاهی نیست؟ برخلاف تومپراکنیهای شما این فقط دیکتاتور نیست که باعث این معضلات و مصائب است. ما این حرفها را پیش از شما سالها پیش از زبان حزب توده شنیده بودیم و "جبهه واحد ضد دیکتاتوریش" را آنچنان افشاء و بی‌آبرو ساخته بودیم که همگان آنرا بسه مسخره می‌گرفتند. اینک شما هم می‌خواهید علل تمام مصائب و معضلات جامعه را صرفاً در وجود دیکتاتور خلاصه کنید و چشمان توده‌های تحت ستم و استثمار را بروی اساسیترین علت یعنی وجود مناسبات امپریالیستی حاکم بر تمامی عرصه‌های یک جامعه تحت سلطه ببندید. مضمون "ره‌آورد" شما پیشاپیش روشن است. این سیاست تنها میتواند به روغنگاری چرخهای ستم و استثمار و "بانی ماندن استثمارگران در موضع حاکم خدمت کند.

چه ره‌آوردی دارید؟ آیا این جامعه و دردمایش چه خواهد کرد و چگونه؟ آیا پاسخ حکما همان طرح بغایت بورژواکمی‌رادیوری ادامه قرار داد - های موجود میان صنایع داخلی و انحصارات امپریالیستی نظیر نالبوت (رجوع کنید به برلتن مباحثات، ضمیمه سری سوسیالیسم) خواهد بود؟ حتی اگر آقای داور و حزبش به این سؤال پاسخی صریح نداده باشند، باز هم می‌توان از درکی که از ریشه دردهای جامعه ارائه میدهند - دیکتاتور - و نیز از آنچه که هدف سرنگونی معرفی میکنند، به شمائی کلی از "ره‌آورد" حکما برای جامعه دست یافت. "بیکاری، گرسنگی، فقر و فلاکت، بیسوادی، درماندگی، بیماری و..." مسائل واقعی هستند و دیکتاتور [] اجازه حل آنها را به مردم نمیدهد "

"سرنگون کردن حکومت مطلقه ازپائین هدف تأمین آزادی و رفاه برای همه آحاد مردم را تعقیب میکند. "

[] گروه و تأکیدات از حقیقت []

اینجاست که کارگران آگاه و انقلابی به آقای داور پوزخند خواهند زد و از میان این عبارات جوهر رفرمیستی سیاست حکما مینسی بر آشتی دادن منافع متضاد طبقاتی را بیرون خواهند کشید. چطور میتوان از "تأمین آزادی و رفاه برای همه آحاد مردم" صحبت کرد اما در مورد چگونگی بهره‌مند شدن استثمارگران و

یکی از مدیران موفق امور فرهنگی چنین گفت: "ما به افراد گمنامی که از پرسترویکا بیخ خودشان استفاده میکنند احتیاجی نداریم. مردم کوچه و خیابان نسبت به پرسترویکا بی‌علاقه‌اند." یک راننده جوان تاکسی غرولندکنان گفت: "گلاسنوست مال رئیس رؤسا است". بنظر میرسد این نظر حرف دل توده‌های شورویست - همان مردمی که به رفرمهای گورباچف همچون حملهای از سوی قشر ممتاز زنگوکرآت بر مردم و جستکش عادی نگاه میکنند.

یک خصیصه مشترک "ریکانیسم"، "تاجریسم" و امثالهم، ترکیبی است که از جذب ارتجاعی حول میهن پرستی با قابلیت "تامین کالا" برای برخی مردم در بعضی اوقات بوجود آمده است. این دعوتی است از این مردم برای پیوستن به قشر فوق ممتازی که برای دفاع از سرزمین پدری شکل گرفته است - چرا که اینچنان‌شان در روغن است. گورباچف که دم از فراگیری تجربیات خارجی میزند، خود شاگرد خوب و وفادار این تجار است. تنها تلاشی که وی انجام داده شکل مشخص روسی بخشیدن به تکنیک فوق‌الذکر است. گورباچف ادعا میکند بار دیگر شیوه لنین مبنی بر "آمیزش شور و شوق و منافع بقیه در صفحه ۲۶

از دید پرولتاریای انقلابی تنها آلترنا - تیر اقتصادی انقلابی در جامعه تحت سلطه ایران، اقتصاد دموکراسی نوین با جهت گیری سوسیالیستی است که منافع توده‌های کارگران و دهقانان فقیر را در انطباق با مصالح پیشبرد پروسه انقلاب در سطح ملی و بین - المللی بالاتر از همه چیز قرار میدهد. از طبقه حاکم سلب مالکیت میکنند و دیکتاتوری دموکراتیک خلق بر میری طبقه کارگر را هم در عرصه سیاسی و هم در عرصه اقتصادی اعمال مینمایند. این اقتصاد کاملاً متکی بخود بوده و با قطع کامل سلطه امپریالیسم از عرصه‌های مختلف جامعه قابل ایجاد و تحکیم و تکامل است انقلاب ارضی جنبه‌ای تعیین کننده از انقلاب دموکراتیک نوین، و سازماندهی تولید کشاورزی شالوده ساختمان اقتصاد دموکراسی نوین است.

توده‌های انقلابی در سراسر ایران باید همراه با پدیدار شدن فرصتهای انقلابی در احوال و تحولات، مجدداً به برای شکافتن سقف فلک با سلاح جنگ خلق و در انداختن طرحی نو تحت رهبری پرولتار - یای انترناسیونالیست حرکت کنند در این راه، طرحهای کهنه و مندرسی نظیر آنچه آقای داور و حزبش ارائه میدهند را قاطعانه کنار زنند. دلی آگاهانه رفرمیسم جزئی ضروری از پیشبرد پروسه انقلاب دموکراتیک نوین در ایران است. ●

گورباچف: روح سرمایه‌شخصیت یافته

از بخش سه:

مادی" را کشف کرده است. او نه تنها افشار بهره‌ور از غارت امپریالیستی را در کشیور خود خطاب قرار میدهد بلکه به همین فشر در بلوک رقیب (غرب) نیز نظر دارد. گورباچف به این فشر غربی میکوبد که دوستی با شوروی بهترین راه تضمین منافع کنونی شاست. بعلاوه او حتی به فشر معینی در کشورهای تحت سلطه که هیچگاه جرأت قطع رابطه با امپریالیزم نکرده نول میجوید.

گورباچف از "مناسبات کالا - پول" به مبادله کالاها (انچه برای فروش تولید میشود تا مصرف شخصی) منجمله نیروی کار اشاره دارد - مبادله ای که مطابق با میزان زمان کار اجتماعا لازم جهت تولید آن کالاها صورت میکیرد. این بدرستی یک مفهوم و یک مقوله مارکسیستی است. اما رجوع گورباچف به این مقوله درست حکایت دزدی است که برای توجیه خود به اعلام موارد جرمش بپردازد. مارکس اظهار داشت که مبادله کالا سلول تمامی مناسبات سرمایه دارانه است. قبل از مرگ استالین، یعنی زمانیکه شوروی هنوز سوسیالیستی بود "برخورد پیشداورانه ای نسبت به نقش مبادلات کالا - پول" صورت میکرفت. چرا که برتری این مناسبات معنایی جز برتری بورژوازی ندارد، معنایی جز برتری آنچیزی که توده‌های شوروی برای سرنگونی و جلوگیری از قدرت یابی مجددش نبرد کرده بودند، نداشت. از زمان مرگ استالین و غصب قدرت توسط خروشچف، نیروی محرکه پشت برنامه ریزیها و معیار اساسی برای آن، علیرغم تکاملی که در نقش نیروهای بازار از آنزمان تا بحال صورت گرفته، مقوله انباشت سرمایه بوده است. که این، تراکم سرمایه در سودآورترین شاخه‌های تولیدی و غیره را دربرمیگیرد. مرکز در هیجیک از جوامع امپریالیستی، این تراکم را فقط عوامل بلاواسطه سود تعیین نمی کند، بلکه ملاحظاتی همچون انحصار و امپراوری در اینکار دخیلند.

شاید بتوان رفرم اقتصادی اول ژانویه ۸۸ شوروی را با "خصوصی کردن" شرکت بریتیش - تلکوم و دیگر صنایع بریتانیا، فروش کلی مؤسسات دولتی در فرانسه، دست بدست کردن شرکت آت. ت. تغییر در آئین نامه خطهوائی و دیگر امور مرتبط با "ریگانیم" مقابله کرد. این بهیچوجه بمعنای تغییر در سیستم نبوده بلکه باز سازماندهی سرمایه است که بقصد کسب بیشترین و سریعترین سود در حیطه‌های معین انجام میگیرد. اینکار نیست که در مواجهه با رخامت کلی اوضاع اقتصادی همه کشورهای امپریالیستی به پیش رفته، زمینه حرکت برای سریعترین پیشرفتهای تکنولوژیک را نباید از تدارکات نبرد و پیروزی در جنگ هسته ای جدا نمود.

خصلت عقب افتاده این "انقلاب" عربانتر از هر جا در فصل "زنان و خانواده" کتاب کورباچف نمودار گشته است. "اما در طی سالهای تاریخ دشوار و قهرمانانه ما، از بدل توجه به حقوق خاص زنان و نیازهای که از نقش آنان بعنوان مادر و خانه‌دار برمیخیزد بازماندیم، و به کارکرد تقریبی ضروری آنان در مسورد فرزندان توجهی نکردیم. زنان با درگیر شدن در تحقیقات علمی، کار در مراکز ساختمانی، تولید و خدمات و فعالیتهای سازنده، دیگر وقت کافی برای پرداختن به وتالیف روزانه خود در خانه یعنی خانه‌داری، نگاهداری بچه‌ها و ایجاد یک جو خوب خانوادگی ندارند. ما در باقی‌تیم که بسیاری از مشکلات در امر سلامت کودکان و افراد جوان، در مورد اخلاقیات، فرهنگ و تولید قسما نتیجه تضعیف بندهای خانواده و برخورد های ست به مسئولیتهای خانوادگیست. این یک نتیجه متناقض با آرزوی صادفانه ما مبنی بر تحقق برابری زنان با مردان در همه عرصه - هاست که از لحاظ سیاسی توجیه شده بود. اینک در جریان پرتوریک ما غلبه بر این محدودیت را آغاز کرده ایم. بدین خاطر است که بحثهای داغی در مطبوعات، سازمانهای توده ای، محل کار و زیست پیرامون مسئله چگونگی بازگرداندن زنان به موقعیت انجام وظیفه ناب زنانه برآه افتاد. ما "ظاهرا بر خسی" "بحثهای داغ" را مجاز شمرده اند - بدلائل بس ارتجاعی و در خدمت بربرمنگانه‌ترین برنامه - های ارتجاعی، باز هم ما شاهد آنیم که شوروی تحت عنوان "مکراسی" به استانداردهای جهانی نشاند. (تالیسم) زندگی بشیوه انسانهای وحشی اولیه - حقیقت) دست یافته است.

فصل دیگر کتاب گورباچف در مورد اقلیتهای ملی در شوروی نیز همانند فصل فوق الذکر خشم را برمی انگیزد. اینس اقلیتهای در نتیجه انقلاب اکتبر رها گشتند ولی بعدا ستم وارده بر آنها بواسطه سلطه روسها، مقاومت بسیاری را در مقابل هیئت حاکمه کنونی شوروی باعث شد. یک شوروی شناس غربی میکوبد که کلاسوست بمعنای آنست که اینک روشنفکران مسکو میتوانند با خیال راحت بخوابند با علم به اینکه صف زندانیان سیاسی "عمدنا در جمهوریهای دوردست آسیای" تفکتر میشود. گورباچف از اقلیتهای ملی میخواهد که دست از "غرور ناسیونالیستی" خود بردارند و قبول کنند که "ملت روس نقش برجسته ای در حل مسئله ملی بازی کرده است" او حتی از ایالات متحده بعنوان نمونه مثبتی یاد میکند که بر مبنای آن می باید مناسبات میان ملیتهای مختلف حل شود (همانطور که در آمریکای امروز، مردم "بطور طبیعی" انگلیسی صحبت کردن را قبول کرده اند) شاید آفرو - آمریکائیها، مکزیکی‌ها، پورتوریکوئیها، چیکانوسها، سرخیوستان و مردم دیگری که در ایالات متحده به بند کشیده شده اند بتوانند برای

"نقش برجسته ای" که سفیدپوستان آنگلو در "حل" ستم ملی بازی کرده اند، برایشان بنای یادبودی برپا دارند!

مضمون "انقلاب" این تزار نوین بسیار به تلاشهای تزارهای قدیم در دامن زدن به حرکات ارتجاعی افشار معین و اعمال ترور بر افشار دیگر شبیه است. "با به" انقلاب ریگان، "و با به" شمار بسیاری از تعرضات سمناک ارتجاعی علیه ستمیدگان و استثمارشوندگان.

ایالات متحده نیز مانند شوروی یک "واقعیت جدی" محسوب میشود و گورباچف برای این "واقعیت جدی" با روحیه ای "واقع بینانه" پیشنهادهای مشابه ارائه میدهد. او میکوبد، زمانی از گاری هارت (سناتور آمریکائی - حقیقت) پرسیدم: "آیا آمریکا نمیتواند در قبال کشورهای در حال رشدیستی مقاومت از سیاست کنونی در پیش گیرد؟ ایالات متحده میتواند بدون آنکه از لحاظ اقتصادی چیزی در این میان از دست بدهد، بیش از اینها برای ایجاد مناسبات نوین میان دول انجام دهد. برعکس، این برای آمریکا سود هم خواهد داشت. چرا ایالات متحده مثل کسی رفتار میکند که نمیداند نانش کجا در روغن است، چرا این فرصت را از دست مینهد؟ دوباره همان "نظم اقتصادی نوین" است که مطرح شده چرا آمریکا سر عقل نمی آید و با "کشورهای در حال رشد" بهتر رفتار نمیکند؟ این در ضمن فراخوانی به برخی نیروهای وابسته به امپریالیسم در این کشورها هم هست، که اگر آمریکا سر عقل نمی آید شوروی میتواند بجاییش چنین کارهایی را انجام دهد. اما در اساس، این فراخوانی به خود امپریالیسم آمریکا یا برخی امپریالیستهای آمریکائیتست. شوروی در پی "منتزهر شدن" آمریکا از لحاظ اقتصادی "نیست" آمریکا بنهائش قادر نیست با "انبار باروت" کشورهای تحت سلطه مقابله کند. اگر آمریکا میدانند که "نانش کجا در روغن است" پس چرا "دست در دست ما نمیگذارد"؟! واقعیت اینست که نان در دست امپریالیستها در روغن است و شوروی نیز بحد کافی "واقع بین" است که پیشنهاد دهد که او میتواند اجازه حفاظت رابه آمریکا بدهد.

تصویر یک "مجتمع مسکونی" عمیقا حقیقت دارد. شوروی در صدد "مختل ساختن" امراستثمار کشورهای تحت سلطه از سوی غرب نیست، بلکه در اینکار سهم بیشتری را برای خود حجتو میکند. آنچه شوروی بزییر سئوال میکشد عبارتست از آثای آمریکا بر "مجتمع مسکونی" جهانی امپریالیسم این "مجتمع مسکونی" نه تنها شامل واحدهای آپارتمانی بلکه دربرگیرنده مناطق عقب افتاده بسیار وسیع جهان است که بالاخص برای مالکین غایب سود آور هستند. گورباچف میکوبد "نامحتملترین کاری که میخواستیم انجام دهیم" "با خاک یکسان کردن کل این عمارت ارتجاعی است."

راه کارگر

راه کارگر بناگر زیر نامی عوامل، عناصر و سیاستهایی که در جریان تحولات امروز و فردای منطقه خاورمیانه بر طرحهای سوسیال - امپریالیسم شوروی منطبق خواهد شد، یا خسود جزئی لاینفک از آن خواهد بود را از هم اکنون ترجیح و تمجید میکند. اگر وعده ایجاد "دولت کوچک فلسطین" (یا طبق فرمول بندی رابینز - برنیستها تشکیل "دولت مستقل فلسطین") قرار است تک خال طرح "صلح" روسها باشد، و رهبران ساف و "حزب کمونیست اسرائیل" نیز مبلغ چنین وعده خائنه و نوطه آمیزی باشند، پس بر راه کارگر واجب است که از همین امروز - همزمان با خیزش قهرمانانه توده های فلسطینی - وسط خیابان بپرد، خود را میسان باران سنگ انقلاب و رژیم صهیونیستی حاصل کند و پرچم "دولت کوچک" را با حرارت نکان دهد.

"بدون حمایت طبقه کارگر اسرائیل و تا زمانیکه آنان تحت سلطه افکار شوونیستی - بورژوازی یهود قرار دارند، خلق فلسطین قادر به تحقق آرمان خود و تشکیل دولت مستقل فلسطینی نخواهد بود"

[تأکیدات از حقیقت است]

برای تحلق این "آرمان" دوغین کسه در ضدیت آشکار و خونین با آرمان واقعی ستمدیدگان فلسطین، یعنی نابودی دولت اسرائیل از طریق انقلاب قهرآمیز تحت رهبری پیشامنگ پرولتری و ایجاد فلسطین دمکراتیک نوین بمثابة پایگاه سرخی برای انقلاب منطقه و جهان قرار دارد؛ فریبکاران راه کارگر خلق فلسطین را به انجام تبلیغات اصولی و مؤثر در میان کارگران و سازمانهای توده ای مترقی در اسرائیل "دعوت میکنند" اصولی "بدان معنا که پایه های ستم و استثمار امپریالیستی را تحت ضربه قرار دهند و از "چپ روی" و "آناشیسیم" (اتهاماتی که روسها طی دهه ۶۰ و ۷۰ به جنبش مقاومت فلسطین میزدند) بپرهیزند و "مؤثر" به مفهوم جلب پشتیبانی بین المللی و منطقه ای جهت اعمال فشار بیشتر بر آمریکا و اسرائیل و عب "امتیاز".

راه کارگر از "طبقه ای" نام میبرد که بدون "حمایتش" هیچ کاری از دست خلق فلسطین ساخته نیست: "طبقه کارگر اسرائیل"! این جزئی از همان سیاست حقانیت بخشیدن به "ملت اسرائیل"، "خلق یهود" و مکدا است. آنچه رابینز و بنیستهای راه کارگری وارونه جلوه میدهند این حقیقت است که حتی اگر - بنا به عقیده رابینز و بنیستهای نظیر نایف حواته - "اسرائیل ملتی در حال شکل گیری یا کاملاً شکل گرفته" هم باشد، و حتی اگر درون چنین "ملتی" بخشی هم با روپوش کارگری در صنایع مشغول بکار باشد این بهیچوجه تخیلی - در وجود دو صف متضاد و متقابل ستمگر و ستمدیده نمیدهد. بیان فریبکارانه این قبیل

مسائل بطور مجرد - مجرد از سابقه تاریخی، نقی ویژه دولت صهیونیستی بر متن اوضاع کلی جهان امپریالیستی و طرح های استراتژی و درازمدت امپریالیسم آمریکا - تنها و تنها با هدف مخدوش کردن صف دوست و دشمن در تقابل فلسطین - اسرائیل صورت میگیرد. درست مانند آنکه در مورد آفریقای جنوبی، تحت توجیه وجود "طبقه کارگر سفید" برای "خلق سفید" آن کشور نیز حق و حقوقی فاضل شوند و حق حاکمیت دولت سفید پرتوریا را برسمیت بشناسند (و البته "دولت کوچک مستقلی" را نیز برای جمعیت سیاه در نظر بگیرند - تدبیری ارتجاعی که سالهاست بدست امپریالیستها بشکل "حکومتهای خودمختار" در دل کشور آفریقای جنوبی بعمل درآمده است) خلق فلسطین هیچ قشر و طبقه ای را از جامعه اسرائیل متحد خود نمیداند، چرا که این اشار و تبلیغات با هدف اشغالگری و بعنوان قوای یک ارتش (اجتماعی - نظامی) اشغالگر به این نقطه از جهان اعزام گشته اند و اسرائیل حکم پادگان امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه را داراست. در چنگی که دهها سال است میان خلق فلسطین و دولت اسرائیل بر سر حفظ نابودی دولت اشغالگر جریان دارد، یکطرف نماینده عدالت است و طرف دیگر نماینده بهعدالتی. انتخاب موضع میان جنبه عادلانه و جنبه ناعادلانه، میان آنکه حق موجودیت دارد و آنکه ندارد معیار و محک تشخیص متحدين انقلاب فلسطین است. نه "طبقه کارگر" راه کارگرها در اسرائیل واجد این شرایط است و نه خودش. برخلاف توهم پراکنی راه کارگرها که علل عدم اتحاد "طبقه کارگر اسرائیل" با خلق فلسطین را "سلطه" افکار شوونیستی بورژوازی یهود" بسر این "طبقه" قلمداد میکنند، باید گفت که نیروی مورد نظر راه کارگر بواسطه موضع برتر سیاسی - اجتماعی و موقعیت ممتاز اقتصادی (امری که دقیقاً در انطباق با منافع امپریالیسم آمریکا در منطقه قرار داشته و بوسیله کسکهای سرشار مالمسی بورژوازی امپریالیستی ایالات متحده و دیگر کشورهای متحدش امکانپذیر گشته است) منافع خود را در حفظ نظام و دولت اشغالگر مستعمراتی می بیند و بی جهت نیست که در نظام راتهای ارتجاعی بفتح جنایات سربازان اسرائیلی در نوار غزه و کرانه غربی عربده سرمی دهد و برای کشتار فلسطینیها اسلحه بدست میگیرد. اشاره به این نکته نیز ضروریست که اکثریت "طبقه کارگر" مورد نظر راه کارگر، پایه های حزب لیکود برهبری اسحق شامیر هستند؛ اگر در میان اسرائیلیها کسانی را بتوان بعنوان متحد انقلاب فلسطین محسوب داشت، همانهایی هستند که بر سر معیار اساسی فوق الذکر، جهت

* برای آگاهی بیشتر از نقش و جایگاه اسرائیل رجوع کنید به جزوه "قلعه اشغالگران" از انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران).

عادلانه را برگزیده و قاطعانه نابودی دولت صهیونیستی و اشغالگر مستعمراتی را خواهان گشته اند. جنبش فلسطین تاکنون با ظهور چنین عناصری که آگاهانه راه انقلاب را برگزیده اند روبرو شده و آنان را در صفوف خویش پذیرفته است. اینها کسانی هستند که در واقع خدمت در پادگان و ارتش ساخته و پرداخته امپریالیسم را رها کرده و بسوی دیگر سنگر بیوسته اند. هر عنصر ساکن اسرائیل (خواه عرب باشد یا مهاجر اسکان یافته، خواه مسلمان باشد یا یهودی) تا وقتیکه معتقد به حق حاکمیت اشغالگران باشد و نابودی دولت اسرائیل و رهائی کامل فلسطین را طلب نکند، در صف دشمنان انقلاب فلسطین ایستاده است و راه کارگر نیز کاری جز مخدوش کردن این صف بندی صریح و مشخص انجام نمیدهد.

راه کارگر و همفکشان رابینز و بنیستها همچنان به تقلا و قبحان خود علیه انقلاب فلسطین و جهت گسترش نفوذ بولک سوسیال - امپریالیستی و دول متحد آن در منطقه ادامه خواهند داد. باز هم صفحات ارگان تحریف و دروغ از تحلیلها و ابراز همبستگیها با خلق فلسطین انباشته خواهد شد و بهیچ وجه ماهیت کریه و ارتجاعی رابینز و بنیستها امپریالیسم را در برابر کارگران و زحمت کشان ایران و جهان بنمایش خواهد گذاشت. مهم آنست که توده های تحت ستم و استثمار و پینندگان راه انقلاب با آگاهی و چشمانی باز، فریب رنگ و لعابی که بروی این سیاست های امپریالیستی کشیده شده را نخورند و همواره در برخورد به این قبیل "اعلام همبستگی" های رابینز و بنیستها با جنبشهای انقلابی خلقهای ستمدیده، تعبیر لنین را بخاطر بیآورند که "همبستگی اینان همانند همبستگی طناب دار با گردن اعدای است!"

یادداشت‌هایی بر اوضاع جاری

عمومی به رژیم تحویل کرده است. اینها نشانده توان و قدرت مبارزاتی مردم حتی در همین سطح محدود و ابتدائی تشکل و آگاهی و همچنین مبین ضعف و استیصال و ناتوانی فرایند رژیم خمینی است. این حداقل چیزی است که می باید از تغییر و تحولات جاری دریافت وتوده های ستمدیده می باید در نخستین گام به این امر واقف شوند.

گورباچف: روح سرمایه شخصیت یافته

مؤخره

گورباچف در جهت امپریالیسم روس است و علیه تمامی امپریالیستهای دیگر. او در اوضاع خاص و اوضاع تاریخی پیچیده ای خادم منافع امپریالیسم روس است و این اوضاع نیازمند معیارهایی خاص و زبانی خاص میباشد. اما روح او روح سرمایه شخصیت یافته است.

دادگاه تاریخ، رویو نویسندگان را محکوم می کند

صحنه‌هایی از دادگاه چیان چین - پائیز ۱۳۵۹



چیان چین من میدانم رویو نویسندگان خود را کجا پنهان کرده اند... (انگشت اشاره اش را با حالت تهدید آمیزی تکان میدهد) میتوانم نشانشان بدهم!

رئیس دادگاه: چیان چین، ساکت شو! اگر به اعمال جنایتکارانه ات ادامه دهی... چیان چین: "جنایتکارانه؟ این چیست که جرأت میکنید بر آن نام "جنایت" بگذارید؟ (دادستان او را متهم به پرونده سازی در جریان انقلاب فرهنگی میکند)

چیان چین: این شما هستید که همه چیز را بطور سیستماتیک مخدوش میکنید! دادستان: کافی بود که چیان چین دستور بدهد، آنوقت گروه تحقیق مدارکی پیدا میکرد و کار تمام بود، مقصود سربص حاصل میشد!

چیان چین: وکیل کوچولو! شما فاشیست هستید، شما از بدکاران کومیندانی هستید! رئیس دادگاه: متهم، تو به دادگاه کردن نمیگذاری. این تخلف است. اینجا تو متهم هستی! و ما از طرف همه مردم چین انتخاب شدیم که تو را محاکمه کنیم!

چیان چین: ... من از تصمیمات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین تحت رهبری صدر ماشو اطلاع داشتم، من بیانیته ۱۶ مه (۱۹۶۶) را که به تصویب کمیته مرکزی حزب رسیده فراموش نکردم. این کمیته مرکزی بود که بر معرفی من در گروه انقلاب فرهنگی صحنه گذاشت. لیست و نامه ای که صدر ماشو برای من فرستاد هنوز در کشوری میزم قرار دارد. میتوانید بیاورید و دنبالش بگردید!

دادستان: در جریان انقلاب فرهنگی... (چیان چین حرفش را قطع میکند، رئیس دادگاه با تأخیر رنگ را بصدا در می آورد و میگوید): چیان چین، من بتر اخطار کردم که حق نداری میان حرف دادستان بگیری!

چیان چین: قبلا هم بشما گفتم، من زمانی به این "دادگاه عالی خلق" احترام میکذارم که این دادگاه به اصول برحق صدر ماشو احترام بگذارد! ردا چون این دادگاه چنین نمیکند، بنابراین من هم آنرا بهم میریزم! ... قانون شمارزانی آنان باد که به عبا اعتقاد دارند!

رئیس دادگاه: بسیار خوب، من اعلام میکنم که متهم راضی نمیشود در مورد اعمال ضدانقلابی - موضوع اتهام - از خود دفاع کند، بلکه از حق دفاع برای توهین به اعضای دادگاه استفاده میکند، بنابراین ختم مباحثه را اعلام میکنم. چیان چین (بیروزمندان): ما امیدواریم که به اینجا میرسی! ... رئیس دادگاه (با صدایی ضعیف): ... خوب! حق داری که آخرین حرفت را هم بزنی!

اهانت بی دربی به اعضای دادگاه و فحاشی مداوم به دادستان است. همه این اعمال، تخلف از نظام نامه پروسدور است. متهم چیان چین! دادگاه مطابق قانون به این جرائم رسیدگی خواهد کرد...

(چیان چین دوباره صحبتش را قطع می کند): عجب! (باخنده) ایس باید "سرن ووکنگ" (افسانه ای) را بیاورید تا چند سر دیگر هم روی تنم سبز کند!

رئیس دادگاه: ... بنام قانون، حالا من خاتمه استماع این دادگاه به حرف های متهم چیان چین را اعلام می دارم. متهم رابه بیرون هدایت کنید!

(چیان چین بیامی خیزه خشمگین رو به دادگاه می کند): باشناختی که از شما دارم فکرمی کنم که مراد مقابل يك میلیون تماشاگروستامیدان: "تین آن من" اعدام می کنید! اشاچاره ای نداری. جز اینکه سر از تنم جدا کنید!

(دوبلیس زن او را بطرف در خروجی هل می - دهند، چیان چین فریادی کشد): قیام کردن برحق است! انقلاب کردن برحق است!

(جلسه فراغت رأی دادگاه) رئیس دادگاه: چیان چین طبق ماده ۰۲-۱ قانون جزائی عمومی به اشد مجازات محکوم می شود - به مجازات مرگ.

چیان چین (با فریاد): انقلاب کردن جنایت نیست! شورش کردن برحق است! سرنگون باد رویو نویس! سرنگون باددن سیاژوپین! (او را بطرف در خروجی می کشانند) زنده باد انقلاب! ●

چیان چین (با آرامش و لبخند): ... پس هنوز این حق را دارم... بسیار خوب، چون هنوز این حق را دارم باز هم صحبت میکنم... (بسه آهنگی او را دادخواست را ورق میزنند) ... شما مسئولیت هرنوع جنایتی را بپذیرید. شما مرا بعنوان يك هیولای همه نفس حریف با سه سر و شش دست معرفی کردید، این واقعا... .

رئیس دادگاه: متهم هنوز به انجام تخلفات در این حرف آخر هم ادامه داد! این هم جنایت دیگری علیه قانون!

چیان چین: قانون شکن شما! میدانم رویو نویسندگان کجا مستند میتوانم نشانشان بدهم! من کاملا هدف ترویج آنها، هدف جنایات آنها قرار دارم!

رئیس دادگاه (در حالیکه رنگ را پشت سر هم بصدا در می آورد): چیان چین! خوب گوش کن! چیان چین: اما من که غیر از گوش کردن کاری نمیتکنم!

رئیس دادگاه: این دادگاه گذاشت تا متهم چیان چین از حق دفاع وسیعا استفاده کند. (چیان چین حرفش را قطع می کند): چه؟ استفاده وسیع؟ عجب!

رئیس دادگاه: بله، دقیقاً استفاده وسیع! در دور آخر استماع دفاعیات از تو پرسیده شد چیزی برای اضافه کردن داری؟ تو جواب دای: هیچ. توهینکاری جز فرار از زیر سؤالات انکارناپذیر انجام ندای. تو از فرصت های صحبت استفاده کردی که حرفهای ضدانقلابی را بزنی... چیان چین: این شما! یک ضدانقلابی هستید! رئیس دادگاه: قبلا هم بتو اعلام کردم که کار تو